



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# بسوی خدا می رویم

آیت اله سید محمود طالقانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# بسوی خدا می رویم با حج

نویسنده:

محمود طالقانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰	بسوی خدا می رویم با حج
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	مقدمه
۲۰	حج در قرآن
۲۴	کعبه نخستین خانه
۲۷	کعبه خود سنگ نشانی است که ره گم نشود
۲۷	مقام ابراهیم
۲۷	کعبه خانه «امن»
۲۷	بر مستطیع است حج این خانه
۷۶	سفر حج و مقررات حکومت ها
۷۸	بهبانه جویی و کارشکنی دولت ها
۸۲	اخترشناسی و سفر
۸۴	دستورات سفر
۸۶	آداب سفر حج از زبان غزالی
۸۸	آداب و سنن مناسک عمره و حج
۹۰	تذکرات مفید آقای دکتر کوثری
۹۰	اشاره
۹۲	آمادگی های لازم
۹۴	غذاهای مناسب
۹۵	دارو و درمان
۹۶	نکاتی چند درباره بهداشت:
۹۸	حرکت آغاز می شود
۱۰۲	اوضاع نابسامان سرحد ایران و عراق

- ۱۰۳ ..... اختران درخشان؛ کاظمین (ع)
- ۱۰۴ ..... سرگردانی و تحیر در میان زائران
- ۱۰۷ ..... مؤسسه های علمی و تربیتی در کاظمین
- ۱۰۸ ..... به سوی بارگاه امام حسین (ع)
- ۱۰۹ ..... تجسم صحنه نبرد حق و باطل
- ۱۱۲ ..... راهی شام می شویم
- ۱۱۴ ..... شام و فلسطین گهواره پرورش پیامبران
- ۱۱۴ ..... به سوی بیروت
- ۱۱۷ ..... قرنطینه بیروت
- ۱۱۹ ..... ساحل مدیترانه
- ۱۲۰ ..... اختلاف طبقات و نفوذ استعمار در بیروت
- ۱۲۱ ..... دیدار با آقای دکتر مصطفی خالدي
- ۱۲۲ ..... وضع ایرانیان در بیروت و گله از سفارت ایران
- ۱۲۴ ..... حرکت از بیروت
- ۱۲۵ ..... بر موج ره نشستیم
- ۱۲۷ ..... مطوف ها یا باجگیران حج!
- ۱۲۸ ..... رفتار خش مأموران
- ۱۳۰ ..... این سنگر هم با همت دوستان فتح شد
- ۱۳۱ ..... در ساحل دریای سرخ
- ۱۳۴ ..... باز هم سرگردانی و حیرت!
- ۱۳۵ ..... سرزمین حجاز احترام به مسجد محسوس است
- ۱۳۸ ..... مشکل میقات و احرام
- ۱۴۳ ..... غسل و احرام
- ۱۴۴ ..... تلبیه
- ۱۴۷ ..... حده
- ۱۴۹ ..... به سوی خانه خدا

- ۱۵۰ ..... طواف
- ۱۵۰ ..... سعی بین صفا و مروه
- ۱۵۱ ..... گوشه بام، بهتر از بارگاه سلطانی!
- ۱۵۲ ..... اعمال عمره
- ۱۵۴ ..... خروج از احرام ایجاد خوشی کرده، از هر دری سخنی است
- ۱۵۵ ..... نگاهی به مسجدالحرام و شهر مکه با دوربین
- ۱۵۹ ..... غار حراء، معبد بزرگ
- ۱۶۶ ..... هر نقطه ای از این سرزمین خاطره ای برمی انگیزد
- ۱۶۶ ..... باز هم از مسجدالحرام
- ۱۷۲ ..... حجازالأسود، دست راست خدا برای بیعت
- ۱۷۵ ..... سعی و هروله
- ۱۷۸ ..... آثار مناسک حج به حسب استعداد افراد است
- ۱۸۱ ..... خاطرات دو مسجد؛ جنّ و رایه
- ۱۸۲ ..... طائف
- ۱۸۹ ..... اختلاف بر سر اول ماه و ورود آیت الله کاشانی به مکه
- ۱۹۲ ..... کوچ بزرگ!
- ۱۹۳ ..... عرفات
- ۱۹۶ ..... اختلاف ماه، بحث نوظهور
- ۲۰۶ ..... تقدیم و تأخیر رؤیت هلال
- ۲۰۹ ..... هنوز در عرفاتیم
- ۲۱۲ ..... فرازی از دعای عرفه
- ۲۱۵ ..... معشرالحرام
- ۲۲۰ ..... به سوی منا
- ۲۲۱ ..... رمی جمرات
- ۲۲۲ ..... قربانی
- ۲۲۸ ..... واجب «قربانی و مصرف» است یا فقط «ریختن خون»؟! ..

- ۲۳۱ ..... وضع منا در غروب عید
- ۲۳۲ ..... گفتگوی علمی
- ۲۳۵ ..... راهی مکه ایم برای تکمیل اعمال
- ۲۳۸ ..... نزول باران رحمت
- ۲۳۹ ..... عجله و شتاب برای بازگشت به زندگی یکنواخت گذشته
- ۲۴۰ ..... در انتظار لحظه حرکت
- ۲۴۲ ..... زمان وداع با مکه
- ۲۴۴ ..... رایغ
- ۲۴۶ ..... راهی که خاطره مجاهدان صدر اسلام را زنده می کند
- ۲۴۷ ..... واقعه منزل قُدید
- ۲۴۹ ..... خاطرات شیرین سختی راه را آسان می کند
- ۲۵۳ ..... همچنان در راه مدینه ...
- ۲۵۵ ..... محله نُخاوله
- ۲۵۶ ..... در حرم مطهر نبوی
- ۲۵۸ ..... بقیع مدفن اولیای خدا
- ۲۶۲ ..... به سوی حرم پیامبر - ص -
- ۲۶۴ ..... مسجد نخستین
- ۲۶۷ ..... کاخ نشینان، مروجان زیور و زینت
- ۲۷۰ ..... مسجد قُبا
- ۲۷۲ ..... سلمان نماینده ایران در هسته مرکزی اسلام
- ۲۷۶ ..... پانزده روز توقف در قبا به انتظار علی - ع -
- ۲۷۷ ..... چرا مدینه به چنین روزی افتاده است؟! -
- ۲۷۹ ..... کوه احد، یادآور جنگ احد
- ۲۸۵ ..... بر سر قبر حمزه، یاور اسلام
- ۲۸۶ ..... مسجد قبلتین
- ۲۸۷ ..... مسجد فتح و جنگ خندق



۲۹۲	وضعیت شیعیان مدینه
۲۹۵	زیارت وداع
۲۹۶	دعای وداع
۲۹۸	به سوی فرودگاه جدّه
۳۰۶	حرکت به لبنان و شام
۳۰۷	ایام عاشورا در کربلا
۳۰۸	بازگشت به ایران پس از دو ماه
۳۰۹	نتایج و تصمیمات انجم شعوب المسلمین در کراچی
۳۱۴	درباره مرکز

## بسوی خدا می رویم با حج

### مشخصات کتاب

سرشناسه : طالقانی سید محمود، ۱۲۸۹ - ۱۳۵۸.

عنوان و نام پدیدآور : بسوی خدا می رویم با حج [سیدمحمود طالقانی .

مشخصات نشر : [مشر ۱۳.

مشخصات ظاهری : ۱۸۶ ص

شابک : ۸۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : کتاب در سالهای مختلف با ناشران متفاوت منتشر شده است.

موضوع : حج

موضوع : حج -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸ ط۱۶ ب۵ ۱۳۰۰ ای

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : ۶۸۴۱۰

ص: ۱

مقدمه

سپاس خداوندی را که خانه خود را رمز هدایت به حق و وسیله طهارت از آلایش و مرکز ظهور وحدت ایمان و نمونه صلح و امنیت مردم جهان قرار داد.

درود بی پایان بر نخستین پایه گذار مدرسه عالی توحید؛ ابراهیم خلیل و آخرین مدرّس و مکتمل آن، محمد مصطفی و اهل بیت و اصحاب طاهرین او باد!

همسفران عزیز! ما به سوی خدا می رویم، برای پیمودن این راه و رسیدن به قرب حق، هر اختلافی را کنار گذارده با هم هم آهنگ شده ایم. همه علاقه های زندگی را بریده و رنج سفر را همواره نموده و خطرهای آن را نادیده گرفته ایم.

نخستین محرک ما ادای تکلیف و انجام واجب است ولی از آغاز حرکت هر چه پیش می رویم، در ضمیر و باطن خود انقلاب و تحوّل بیشتری احساس می نماییم، به طور یقین چون به آستانه مقصود نزدیک شدیم و عظمت قرب را یافتیم، در میان

















کشمکش جاذبه های گوناگون و در خلال مشقت ها و انجام مناسک برق هایی از ایمان و توحید خواهیم دید و چیزهایی می فهمیم و ادراک می کنیم که اندکی گفتنی است و بسیاری از آن را قدرت و زبان تعبیر نداریم.

پیش از حرکت هر چه به اساس این ساختمان و مقصود بانی آن بیشتر آشنا شویم رنج سفر آسان تر و نتایج آن بیشتر خواهد بود. اینک چند آیه از زبان مؤسس و صاحب حکیم آن، آنگاه چند جمله از زبان وارثین و متولیان آن بشنوید:

## حج در قرآن

(إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ\* فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) (۱)

نخستین خانه ای که برای عموم مردم پایه گذاری شده، همان خانه ای است که در مکه قرار دارد، سرچشمه برکت و چراغ هدایت جهانیان است.

در آن نشانه های درخشان و مقام ابراهیم است و هر کس در حریم آن وارد شود در امنیت است.

برای خداست بر مردم، حج آن خانه. این وظیفه واجب است بر

کسی که استطاعت پیمودن راه و رساندن خود به آن داشته باشد.

و کسانی که روگردانند و کفر بورزند، بدانند که خداوند از جهانیان بی نیاز است.

این سیاره زمین که امروز ما فرزندان آدم در آغوش گرم و پرمحبت آن قرار گرفته ایم و از سرچشمه های نعمت و ثروت بی پایان آن که در کوه و دشت و اعماق دریا و خلل هوا موجود است، بهره مندیم، روزگاری بر وی گذشت و حوادثی بر سرش آمد و مراحل را پیمود و دوران های طوفانی را طی کرد تا بساط زندگی در آن گسترده شد و آماده پذیرایی انسان گردید. پیش از آن که انسان بر بساط زمین قدم نهد، سال های دراز، زمین فقط به سبزه و گل آراسته بود، آنگاه حیوانات با اندام ها و شکل های مختلف، در آن پدید آمدند، پس از آن آدمی با قدی راست و فکری جوّال و آرزوهای نامحدود در زمین ظاهر شد، سالها بر آدمی گذشت که هر فرد و دسته ای به تصرف زمین و توسعه قدرت خود و محدود نمودن دیگران سرگرم شدند و از آغاز و انجام خود و زمینی که در آن مسکن گزیده و جهانی که بر وی احاطه نموده غافل بودند، از افراد اجتماعات کوچک و از آن، اجتماعات بزرگ تشکیل شد. در میان ملل، صاحبان فکر و نظر ظاهر شدند. در هر موضوعی، از مسائل زندگی، آرایه گرفتند و آرایه باطل نمودند. آخرین رأی بر گزیده درباره آسمان و زمین این شد که افلاک با ستارگان ثابت و سیار خود به دور زمین می گردند و زمین مرکز ساکن و هسته هالم است، چون چنین است همیشه بوده و خواهد بود، نه تحولاتی بر اصل او وارد شده و نه تغییری در وضع کلی آن روی خواهد داد. مخلوقی است ابدعی و

موجودی است ازلی و ابدی.

آیات وحی که در بیابان حجاز بر روح پاک پیامبر عربی تأیید و از زبان او به صورت آیات قرآن بر مردم تلاوت شد، از هر جهت اندیشه مردمی را از محدودیت نجات داد و عقل هایی را به حرکت درآورد و چشم انداز انسان را باز نمود، از جمله با بیانات رسا و اشارات لطیف از آغاز و انجام زمین و آسمان و تحولات آن یادآوری نموده، در سوره نازعات پس از اشاره به دوران های گذشته زمین، می گوید:

(وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا)؛ «بعد از این مراحل، زمین را گسترده و آماده زیست نمود.»

در سوره شمس می فرماید: (وَ الْأَرْضَ وَ مَا طَحَاهَا)؛ «سوگند بر زمین و آن قدرت و نیرویی که آن را پرتاب کرد و دور گرداند و منبسط نمود.» (در المنجد آمده «طَحَا الشَّيْءُ؛ بسط مده، دفعه، بالکره رمی به.»).

کلمه «دَحَو الْأَرْضَ» از زبان ائمه، بسیار شنیده می شد، چنین روزی را یکی از حوادث بزرگ زمین و الطاف الهی می شمردند. بنام این روز که یک دوره طولانی زمین است، روزی را به یاد لطف پروردگار عالم و برای شکرگزاری این نعمت، مسلمانان جشنی بپا سازند و به عبادت و نماز پردازند (البته این سخنان در زمانی بود که پدران کانت، لاپاس، کوپرنیک و گالیله یا سرگرم پرستش بتها بودند یا کشیش ها سر آنها را به بخشش گناه گرم کرده بودند و محیط آنها از نور علم خاموش بود و جز برق شمشیر و نیزه دیده نمی شد).

در اینجا مقصود، دقت و بحث در این مطالب علمی و توجه به آن از نظر قرآن و حدیث نیست، فقط می‌خواهیم شاید از این راه به مطلب آیه برسیم.

تا حال قدری با کلمه «دحو الأرض» آشنا شدیم، باز توضیح بیشتری از زبان اخبار درباره دحو الأرض می‌شنویم:

دحو الأرض، از زیر کعبه و از سرزمین مکه شروع شده، سرزمین مکه قعطه درخشان بود که پیش از قطعه‌های دیگر، از آب ظاهر شده می‌درخشید. زمین مکه دو هزار سال پیش از قسمت‌های دیگر، از آب ظاهر شده می‌درخشید. زمین مکه دو هزار سال پیش از قسمت‌های دیگر آفریده شده.

فهم این قطعه‌ها نیز برای مسلمانان مشکل می‌نمود و در سابق قبول آن جز از راه تعبیر راه دیگری نداشت، تا بنگریم قوانین طبیعت چه اندازه در فهم سخنان بزرگان به ما مساعدت می‌نماید، اگر در گذشته فهمیدن تحولات زمین و دحو الأرض که در قرآن به آن تصریح نموده، برای مانند ابن سینا و دیگر فلاسفه بزرگ اسلام مشکل بود و باید برای ظاهر آیات تأویلات قائل شوند، امروز پس از پیدایش نظریه‌ها، دیگر فهم این مطالب برای عموم درس خوانده‌ها آسان است.

زمین گسترده شد. آیا یک مرتبه تمام قطعات گسترده (دحو) گردید یا به تدریج پیش آمد؟

چون عموم سیر و تحول اصلی خلقت، تدریجی است و قطعات زمین با هم متفاوتند، باید به تدریج پیش آمده باشد.

کدام قسمت از قسمت‌های مختلف را زودتر از قسمت‌های دیگر

می توان قابل زیست و آماده بسط دانست؟

تأثیر آفتاب از جهت جاذبه و حرارت، جاذبه و دافعه زمین در حال حرکت وضعی و انتقالی، تکوین و تحولات قشره زمین و فشردگی و ظهور آن به صورت کوه، علل استعدادی است که زمین را به صورت فعلی در آورده. تأثیر آفتاب در قطعات استوایی زمین، شدید می باشد و در اثر حرکت وضعی، برآمدگی آن قسمت بیشتر است، فشردگی پوسته زمین و ظهور کوه ها در آن نواحی زودتر بوده، پس سرزمین کوهستانی مکه در حدود خط استوا است، از سرزمین هایی است که شرایط انبساط و ظهور حیات در آن زودتر فراهم شده است.

### کعبه نخستین خانه

برای نزدیک شدن به مقصود آیه اول، پرسش دیگری باقیست؛ چرا نخستین خانه و ساختمان روی زمین کعبه باشد؟

مقصود آیه این نیست که خانه و ساختمانی پیش از بنیان کعبه نبوده، مقصود این است که نخستین ساختمان برای عموم و به سود عموم، همان است که در مکه پایه گذاری شده، هر ساختمانی که به دست آدمی پایه گذاری شده، به سود فرد یا جمع یا ملتی و به زیان دیگران است. هر سازنده ای می خواهد خود در محیط معین آزاد و دیگران محدود باشند. کشمکش ها و جنگ ها، از همین جا شروع شده، هر دسته ای می خواهد خود غیر محدود و دیگران محدود باشند. اساس کاخ های ارباب قدرت، این است که کاخ نشینان دستشان از هر



جهت باز و دست دیگران بسته باشد. و مدار آن بر منافع و سود مردم معین می گردد. کاخ های ساخته عموم بشر می گوید: ملت ها قربانی ملتی و ملتی قربانی جمعی و جمعی قربانی فردی شود که در کاخ قرار دارد. خانه ای که به نام خدا و برای همه پایه گذاری شده، می گوید: همه باید تسلیم حق باشند و حق برای عموم است. خداوند جا و مکان ندارد و محتاج به خانه و قطعه زمینی نیست. فرق خانه ای که به نام خداست با دیگر خانه ها این است که آنجاها اراده شخص حاکم و منافع فرد محور است، اینجا اراده حق حاکم و سود عموم محور است. در اینجا مرکزیت اراده و حرکات از خودپرستی به خداپرستی باید برگردد. خانه خدا آنجاست که نام غیر خدا روی آن نباشد و از نفوذ و اراده و تصرف مالکیت خلق بیرون رفته باشد تا آنجا را همگی خانه خود بدانند و از چشم خدا که نسبت به همه یکسان است، یکدیگر را بنگرند و با رشته رحمت حق، با هم بپیوندند و بنام بندگی خدا که سر ذات و حقیقت انسان است، یکدیگر را بشناسند.

خانه کعبه نخستین خانه است که بنام خدا و به سود عموم تأسیس گردیده و از روی آن هزاران خانه بنام دیر و کلیسا و مسجد، در شعاع ها دور و نزدیک شناخته شده که همه بنام خداست در نخستین قطعه آماده شده و آباد زمین، برپا گشته تا مالکیت خداوند و بهره برداری و آزادی عموم خلق در تمام قطعاتی که متدرجاً آباد و گسترده شده، فراموش نشود، به ابراهیم خلیل و یاقبل از او دستور داده شد، نخستین قطعه گسترده زمین بنام خدا بنا شود تا بشری که در اطراف

زمین سبز می شود و خود را بالای این سفره پر از نعمت می نگیرد، حرص او را بر ندارد و صاحبان خانه و حق مهمانان دیگر را فراموش نکند و اشتباهاً خود را مالک و صاحب گمان ننمایند. متوجه اولین ساختمان نمونه و جای مهر خدا باشد و همه قطعات زمین را با همان چشم بنگرد و اگر زمان ها گذشت و آدمیان غافل خودپرست، زمین را ملک خود دانستند و هر دسته برای قطعات آن خود یکدیگر را ریختند و دست یکدیگر را از استفاده بازداشته و موقعیت خود و صاحب خانه را فراموش نمودند، باشد که از روی این ساختمان و نخستین نمونه، روزی به موقعیت خود و زمین آشنا شوند و زمین مانند مسجد برای همه و بنام خدا گردد.

پیامبر اکرم ۹ فرمود: «سراسر زمین برای من مسجد و طهور قرار داده شد» در روز فتح مکه، پس از آن که خانه خدا را از نام و اثر غیر خدا پاک نمود. و هر عنوان افتخاری را زیر پای خود قرار داد و از میان برد، فرمود: «براستی روزگار و زمانه دور زد و ب رگشت به هیأت نخستین روز که خداوند، آسمان ها و زمین را آفرید.» شاید بهترین تفسیر برای این سخن همین باشد که روز آفرینش، جز نام خدا نامی در میان نبود و خانه فقط بنام خدا برپا شد ولی دوره های جاهلیت و اوهان و خودپرستی خلق، پرده ای بر روی مقصود اولی آفرینش، زمین و ساختمان این خانه کشید و خانه خدا افتخار عرب و قریش و وسیله مال و جاه و مرکز بت ها شد. رسول اکرم ۹ این پرده ها را برچید و افتخار عرب بر عجم و قریش بر عرب را از میان برد و بت ها را

سرنگون گردانید، آنگاه جمله فوق را فرمود.

از مقصود دور نشویم، تا اینجا به حسب اشاره آیه اول، در جستجوی نخستین ساختمان و مقصود از آن بودیم.

صفت دیگر این خانه «مبارک» است؛ یعنی مرکز خیر و برکات، خانه ای است که نام خدا و حق و عدالت از آن به سراسر جهان رسیده و برپا شده. این مسلم است که هر نوع خیر و برکت در سایه حق و عدالت است.

### کعبه خود سنگ نشانی است که ره گم نشود

صفت دیگر آن «هدی للعالمین» است؛ یعنی مردم گمراه جهان و کاروان بشر را به هدف کمال خود که شناختن حق و فداکاری برای نجات خلق است و به محیط امنیت و عدالت و مدینه فاضله که مطلوب فطری و گم شده انسان است راهنمایی می نماید. پرچمی است بر نخستین بام کره زمین تا کاروان بشر راه را گم نکنند و خود را بر سایه عدالت و امنیت خدا برسانند؛ «غرض از کعبه، نشانی است که ره گم نشود»، «فیه آیات بَيِّنَاتٌ»، چشم خدا بین در آن سرزمین و خانه باز می شود، آیات حق و صفات و اراده خدا در آن آشکار و روشن دیده می شود.

در ساختمان و کوه و دشت آن، آثار پیامبران و سران اصلاح باقی است. در مناسک و آداب، در تاریخ پر حوادث آن، صفات و مقصود پروردگار هویدا است.

### مقام ابراهیم

فکر ابراهیم در میان توده مغرور و گمراه و عقاید و تقالید پیچیده و درهم و عقول خفته برای شناسایی پدیدآورنده آن ها و زمین و حیات جاویدان قیام نمود و برای درهم شکستن بت ها و ایستادن در برابر سیل بنیان کن اوهام عمومی و نجات خلق در آغاز جوانی یک تنه قیام نمود. روح فداکاری او تا به آتش رفتن و قربانی نمودن فرزند ایستاد. تمام این قیام های ابراهیم در قیام برای ساختن خانه کعبه که نقش و انعکاس روح اوست ظاهر شد، پس کعبه و آداب آن، کسره مقام ابراهیم است، (محلّی که به نام مقام ابراهیم است، گویا رمزی از آن است).

### کعبه خانه «امن»

(وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا) محیط امنیت، آن محیطی است که فاصله های قومی و نژادی و رنگ و لباس را از میان می برد. خیال متجاوز را محدود و دست متعدی را می بندد. جنبش های اختلاف انگیز را آرام می سازد و همه را به یک حقیقت متوجه می نماید و به یک رنگ درمی آورد. از آغاز پایه گذاری و در قرون گذشته و دوره های جاهلیت و زمان های پر حوادث و خونین گذشته، این ساختمان و محیط امنیت بوده است.

### بر مستطیع است حج این خانه

«و لله على الناس...» چون در محیط این خانه فقط نام خدا ظاهر و



اراده او حاکم است، برای خدا و بیدار شدن روح حق پرستی و زنده شدن وجدان عدالتخواهی و حکومت این روح بر سایر غرایز و هواهای انسان بر هر مستطیعی حج این خانه واجب است، تا برای یک بار هم شده در تمام عمر هر کس خود را از محیط غوغای شهوات و خودپرستی و نفع جویی و اختلافات که صدای پیامبران و ندای وجدان و دعوت خدا را دور و کم اثر نموده بیرون آید و تغییر محیط دهد و هر کس کفر ورزید و این دعوت را نپذیرفت، بداند که خداوند بی نیاز است و این بشر است که در تقویت و حفظ بنیه مادی و معنوی خود و در هر چیز سراسر احتیاج است.

(وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهَّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرَّكْعِ السُّجُودِ

وَ أذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ يُذَكِّرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ ... (۱)

و چون برای ابراهیم جای خانه را معین کردیم [بدو گفتیم]: چیزی را با من شریک مگردان و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان [و] سجده کنندگان پاکیزه دار. و در میان مردم برای [ادای حج بانگ برآور تا] زایران پیاده و [سوار] بر هر شتر لاغری - که از هر راه دوری می آیند - به سوی تو روی آورند، تا شاهد منافع خویش باشند، و نام خدا را در روزهای معلومی بر دامهای زبان بسته ای که روزی آنان کرده است ببرند.

از مضمون آیه چنین برمی آید که ابراهیم خلیل برای انتخاب نمودن و یافتن مکان ساختن خانه خدا، چندی در تکاپو بوده، کلمه «بَوُّأ» تحیر و تکاپو و جستجو و در نتیجه انتخاب را می رساند. باید محیط و سرزمینی که چنین مؤسسه ای در آن قرار می گیرد، از همه خیالات و اوهام و سیاست ها و شهوات بشر دور و پاک باشد.

ابراهیم خلیل در شهر بابل و سواحل خرم و آباد فرات و دجله پا به دنیا گذارد، این شهر از مراکز ریشه دار تمدن دنیا بوده، در آن سدها معابد و هیاکل و مدارس کهانت و ستاره شناسی برپا بود، در این شهر کاهنان افسون گر و بتان جواهر پیکر و پادشاهها خود سر، هر یک به نحوی با خیالات مردم بازی می کردند و برای هر یک از این دستگاه ها قوانین و دستورات و مقرراتی بوده است.

نمرود یکی از پادشاهان بابل است که در زمان ظهور ابراهیم بر مردم پادشاهی یا خدایی می کرد و به وسیله همان مقررات و قوانین مردم را به زنجیر عبودیت خود کشیده و کوچکترین رابطه خلق را با خدا بریده بود.

در این محیط تاریک و همزا که ستاره ای از هدایت و حق پرستی نمی درخشید، ابراهیم چشم گشود و ماوراء پرده اوهام و شرک عمومی، پدید آورنده زمین و آسمان و گرداننده اختران را شناخت. روی فکر خود را از مردم و جهان به سوی وی گردانید. خود و اراده خود را یکسره تسلیم او کرد و مانند جمله موجودات، مدار حرکت خود را مشیت ازلی گردانید. برخلاف اوهام متراکم عمومی قیام نمود و بت های

منسوب در هیاکل را با تبر خرد کرد و با بت های ریشه داری که در معبد افکار جای گرفته بودند، با منطق روشن فطری جهاد نمود و برای نجات خلق تا حد سوختن فداکاری کرد و برای اجرای امر حق تا حد قربانی نمودن فرزند به دست خود، آماده شد.

ابراهیم پس از گذراندن مراحل امتحانات فکری و عملی به منصب امامت و پیشروی نائل شد.

باید سرّ امامت و پیشرو ابراهیم و مراحل فکری و نقشه عمل وی در زمین برای همیشه مستقر گردد. و حقیقت وجود او که میزان کمال آدمیت است، باقی بماند. ابراهیم مأمور شد که آنچه با فکر نورانی خود دریافته و در عمل به طور کامل ظاهر شده در قطعه ای از زمین مستقر گرداند. باید محیط مناسبی بجوید، مراکز تمدن ریشه دار بابل و مصر و آشور و شام، محیط مناسبی نبود که فکر ابراهیم برای همیشه در آن مستقر شود.

تمدن هایی که محصول خیالات بشر است، مجموعه ای است از قوانین و رسوم که به نفع فرد یا جمعیتی وضع و رایج شده و نتیجه ای است از معلومات ناقص که حجاب آزادی فکر گشته و تجسّمی است از شهوات و گمراهی ها. ریشه درخت کهنه تمدن در اعماق ظلمت اوهام محکم شده، شاخ و برگ آن، با صورت های مختلف زمان، بر توده ها سایه افکند و مردم را از مشاهده نور آسمان و اختران درخشان و ماوراء جهان بازداشته، شکوفه این درخت کهن پیوسته به ظلم و گناه و میوه آن تیره بختی بشر است. کاخ های حکم فرمایی در سایه این تمدن ها برپا



گردید برای عبودیت و شکستن قوای بشر. کلّ ساختمان های باشکوه آن، از خون تیره بختان خمیر شده و هندسه زیبا و دقیقش بر مجسمه محرومان قرار گرفته، فضای آن را دود گناه و شهوات و ظلم تیره نموده و سرزمین های سبز و خرم و دامنه کوه و دشت آن را آثار عیش و نوش و جنایات هوسبازان و فرمانروایان و اشراف زادگان آورده ساخته است. مردمی که در سایه این تمدن ها به سر می برند، تیره بختانی هستند که به غلهای عادات مراثی و زنجیر قوانین بشری گرفتار و به آن دلخوش و سرمستند، چنان در تاریکی اوهام گرفتارند که دوست و دشمن را نمی شناسند، دست کسانی که زنجیرهای اوهام و بندگی را به صورت قوانین و آداب به گردنشان افکنده اند، می بوسند، و دست غل شکننده و زنجیر پاره کنندگان را قطع می کنند، بر سر نمرود و فرعون که آتش به فکر و جان و هستی آن ها زده، تاج خدایی می گذارند، ابراهیم آزاد کننده را به آتش می کشند، بیماران رنجوری اند که در بستر هزاران آلودگی دست و پا می زنند و به روی طیب و مصلح خود را خفه کردند بالای قبرش بنایی می سازند، و می گویند مصلح عظیم الشان و طیب حاذقی بوده و به تدریج او را به مرتبه خدایی می رسانند و در برابر قبرش سجده می کنند.

در غوغای چنین اجتماعات، گوش ها کر و چشم ها کور و دل ها در قفس سینه ها مرده است، چشمی نیست تا حقی را بنگرد، گوشی نیست تا ندای مصلحین را بشنود، دلی نیست تا خیر و مصلحت را بفهمد و

بپذیرد، مردان اصلاح از رنج و فداکاری خود جز میوه یأس، بهره ای ندارند و جز روحی خسته و دلی آزرده با خود به گور نمی برند.

ابراهیم بزرگ باید برای تأسیس مدرسه حق پرستی و آزادی، به امر خداوند محلی را بجوید که از همه این آلودگی ها پاک باشد، از دسترس تمدن ها و افکار و اوهام و کشمکش ها و سیاست ها و حکومت ها و تهییج شهوات دور باشد. دست تقدیر خداوند او را از شهرها و مراکز تمدن ریشه دار عبور داد و از بابل و شام و مصر و از بیابان های وسیع و دشت های سبز و خرم گذراند و با چشم حق بینی، این سرزمین ها و شهرها را مطالعه کرد. هیچ یک را لایق تأسیس خانه خدا ندید.

در میان بیابان شنزار حجاز و در وسط بیابان ریگ و سنگلاخ دور از هر تمدن و کاخ و در عمق دره ای که سلسله حصار کوه ها آن را احاطه نموده، مکان مناسب را یافت.

قطعه ای را یافت که پیش از پیدایش قطعات دیگر و وجود انسان، مانند لؤلؤ می درخشید، پیش از آن که مردم یکدیگر را به عبودیت خود آرند و در راه ظلم و ستم غوغا روی زمین راه اندازند، اولین تابش نور حیات بر آنجا بود، سال های دراز، نور بر آن می تافت و نسیم بر دریاها می وزید فرشتگان بر اطراف زمین بال می زدند و روح حق و اراده خدا بر زمین حکومت داشت. در حقیقت نخستین نقطه استقرار، عرش پروردگار بود.

در روایات وارد است که آدم و حوّا، پس از آن که موقعیت نخستین خود را از دست دادند و در زمین هبوط نمودند، وسیله رسیدن

به بهشت و برگشت به طرف حق و پذیرش توبه را در آن سرزمین یافتند، و در آن سرزمین، به طواف و سعی مشغول شدند و پایه آن را آن پدر و مادر بزرگوار نهادند، در طوفان نوح از میان رفت و ابراهیم مأمور یافتن همان مکان شد. خلاصه مکانی را یافت که بشر را از آلودگی ها و هوس ها و تاریکی های اجتماعات بالا می آورد و به اسرار نخستین خلقت و عرش خداوند نزدیک می گرداند.

چند جمله ای هم از امیرالمؤمنین علی ۷ درباره انتخاب مکان خانه خدا و اسرار آن بشنوید؛ آن حضرت در قسمتی از خطبه مفصل «قاصعه» بدین مضمون می گوید:

«آیا نمی نگرید: چگونه خداوند سبحان از آغاز جهان و زمان آدم ۷ آخرین مردم را در معرض آزمایش آورده، به وسیله سنگ های روی هم چیده ای که سود و زیانی از آن بر نمی آید و گوش و چشمی که بشنود و بنگرد ندارد، آن را بیت حرام خود و وسیله قیام خلق قرار داده، در سرزمین سخت سنگستانی و کمترین تپه های حاصلخیز خاکی، و تنگترین دره ها و دامنه های کوهستانی، در دل سلسله کوه های ناهموار، و ریگستان نرم و بی قرار، در بیابان هایی که جز چشمه ها و چاه های خشک و کم آب و دهکده های پراکنده کم حاصل که بهره ای از آن به دست نمی آید و حیوان نافع پرورش نمی یابد برپا ساخته، آنگاه آدم و فرزندانش را وادار کرد که روی خود را به سوی آن گرداند و در برابر آن خضوع نمایند. این خانه مرکز رفت و آمد رهروان خداجو و سرمنزل کوچ های لبیک گو گردید، دل هایی که ثمرات ایمان و معرفت بار

می آورند و به هوای آن می پرند، از بیابان های دور و دراز و صحراهای خشک و باز و از دل درّه ها و پیچاپیچ عمق جاده ها و سواحل منقطع دریاها به سوی آن کوی می روند، تا چون به آستانه آن نزدیک شدند، کتف های خود را برای اظهار فروتنی در برابر آن، به حرکت آرند، و بانگ تهلیل و تلبیه را بلند سازند، ژولیده و غبارآلود بر پاهای بی قرار شتابان و حیران به این سو و آن سو روند، در حالی که جامه های گوناگون را پشت سر انداخته و موی سر و روی خود را رها کرده و چهره نیکوی خود را دگرگون ساخته. شگفتا! ابتلایی است بس بزرگ، امتحانی است بس دشوار، آزمایشی است آشکار، آخرین وسیله تصفیه نفس و انقلاب درون است، خداوند این خانه و اعمال آن را سبب رسیدن به رحمت و راه یافتن به سوی جنت خود گردانید. خداوند سبحان می توانست بیت الحرام و مشاعر عظامش را در سرزمین خرم و در میان باغستان ها و نهرهای جاری قرار دهد. می توانست آن را در قطعه ای از زمین برپا سازد که درخت های سبز و شاخه های رنگارنگش سر بهم کرده و میوه های گوناگونش به زمین نزدیک شده و کاخ های باشکوهش در آغوش هم قرار گرفته، و ساختمان های آن بهم پیوسته باشد، در دشت هایی که مزارع گندم و حبوباتش چشم رباید و مرغزارهای سرسبزش نشاط انگیزد، در دامنه های باطراوت و چشمه سارهای جوشان و جاده های آباد، اگر خداوند خانه خود را در اینگونه سرزمین ها تأسیس می نمود، ارزش عمل و نتیجه کوشش به حسب سبکی امتحان ناچیز و کم می گردید و مقصود نهایی به دست

نمی آمد. اگر سنگ های بنا و دیوار و نمای آن از زمرد سبز و یاقوت سرخ و بلورهای نورافشان شاخته و پرداخته شده بود، به آسانی شکوک در قلوب ره می یافتند و به سرعت در درون دل رخنه می نمودند و پایداری در برابر وسوسه های شیطان ضعیف می گردید، و قدرت مجاهده و ارزش آن کاسته می شد و مقاومت حق و زد و خورد آن با باطل از میان می رفت (حکومت قلوب به دست شکوک و شبهات می گردید).

خداوند حکیم است که بندگان را به وسیله ابتلای به شداید در معرض آزمایش می آورد و به انواع مجاهده، آنان را به بندگی و امی دارد و با سختی های گوناگون امتحان می نماید، باشد که طغیان و خودسری از دل ها برود، فروتنی و تسلیم در برابر حق در نفوس جاگیرد. خداوند این امتحانات و شداید را درهای گشوده به فضل خود و راه های آسان به عفو و مغفرت خود می گرداند.»

از آنچه درباره انتخاب مکان بیت بیان شد، مطالب جمله های بعد آیه و ربط آن ها با جمله اول «بأنا» معلوم می شود، گویا این جمله ها شرح و تفسیری است برای «بأنا» نه آن که مطلب و دستور جدایی باشد. به این جهت با «واو» عطف بیان نشده و با «ان» تفسیری آغاز گردید؛ یعنی انتخاب مکان از این جهت است که: «لا تشرک بی شیئاً». واضح است که ابراهیم با آن همه فداکاری برای توحید و مبارزه با شرک، حال که می خواهد خانه توحید بسازد، ممکن نیست هیچ گونه شرک آورد، این سفارش شرح همان انتخاب مکان است که باید از

محیطها و شهرهایی که مردم را آلوده می سازد، برکنار باشد و ابراهیم بانی در تأسیس این بنا نتواند گوشه نظری به غیر خدا داشته باشد و برای خود و ذریه اش سود مادی بخواهد، و نیز باید از محیط تجارت و عمران عمومی هم برکنار باشد، طَهَّرُ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ این قسمت از آیه کریمه نیز شرح انتخاب مکان و تکمیل آن است؛ یعنی خانه در سرزمین و محیطی باشد که در آن کشش و جاذبه های متضاد نباشد، یا ضعیف باشد تا شخص بتواند سبک و آسان در اطراف خانه یا محور اراده خدا طواف کند و محیطی باشد که احتیاجات و عادات عقل و همت را برای قیام به شعور عمومی و انجام وظیفه از پا درنیورد و شخص آزادانه برای حق قیام نماید. در آن بارگاه اقامت راست انسانی جز در برابر فرمان حق خم نشود (الرکع) و پیشانی باز آدمی جز در آستانه او ساییده نگردد (السجود).

(وَأُذُنٌ فِي النَّاسِ) چنین مکانی و سرزمینی باید مرکز پخش صدای پیامبران باشد تا در پیچ و خم قرون و بیابان های نشیب و فراز تاریخ و گوشه و کنار معموره زمین این صدا بیچد و پیوسته در دل درّه ها و در سینه کوه ها منعکس شود. در این میان گوش های شنوا بشنود و مغزهای گیرنده و متناسب با آن امواج، آن را بگیرد و در پی صوت و دعوت صاحب آن مشتاقانه سواره و پیاده، نفس زنان، لیک گویان برود تا از نزدیک صدای او را بشنود و به رموز دعوت پی برد، و شب نورانی صاحبان ندا را بنگرد و با چشم باز سرمایه ها و سودهای حقیقی را مشاهده کند و راه صرف را تشخیص دهد. در محیطهایی که غوغای آرز

و طمع و خودپرستی و نعره شهوات، فضای آن را پر کرده و پیوسته جمجمه‌ها پر است از صداهای گوناگون و اعصاب و مغز اندیشه و ضبط را از دست داده، نه صدای حقی شنیده می‌شود، نه سرمایه‌های معنوی و مادی درست مشخص می‌گردد و نه سود و زیان زندگی به حساب می‌آید: (لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ....)

مفسّر بلندپایه قرآن، ابوذر زمان حضرت آیه الله طالقانی به سال ۱۳۳۲ توفیق زیارت حرمین شریفین را می‌یابد و نتایج تأمل‌ها، تدبّر‌ها و نگاه‌های هوشمندانه خود را به چگونگی سفر در مجموعه‌ای زیبا با عنوان «به سوی خدا می‌رویم» تدوین و نشر می‌کنند.

در آغاز این مجموعه آیات مرتبط با حج را تفسیر گویا، و آموزنده‌ای نگاشته‌اند، که تفسیری است سودمند و کارآمد. «میقات» نشر دوباره این بخش را که اکنون مجموعه آن در اختیار نیست و سال‌ها از نشر آن می‌گذرد شایسته دانست. لازم به گفتن است که بخش اول آن شماره پیشین (۱۲) آمد.

رضوان الهی را برای آن بزرگوار و توفیق بهره‌وری از این مجموعه را برای خوانندگان آرزومندیم.

(وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ\*

رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ\*

رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ

## الْحَكِيمِ (۱)

و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه [کعبه را بالا می بردند،] می گفتند:

ای پروردگار ما، از ما بپذیر که در حقیقت، تو شنوای دانایی.

پروردگارا، ما را تسلیم [فرمان خود قرار ده؛ و از نسل ما، امتی فرمانبردار خود [پدید آر و آداب دینی ما را به ما نشان ده؛ و بر ما ببخشای، که تویی توبه پذیر مهربان.

پروردگارا، در میان آنان، فرستاده ای از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه شان کند، زیرا که تو خود، شکست ناپذیر حکیمی.»

با اشاره و هدایت آیات گذشته، اول قطعه درخشان زمین و مکان بنای خانه نخستین را یافتیم، آن گاه ابراهیم را برای یافتن مکان خانه، در بیابان های وسیع و شهرهای کوچک و بزرگ در جستجو دیدیم، حال در این آیات می نگریم که ابراهیم پس از طواف و سعی در بیابان ها، به مقصود خود رسیده و نقطه مرکزی را یافته و خود در آن متمرکز شده، اینک ابراهیم با چهره نورانی و موی سفید دامن به کمر زده و دست از آستین بیرون آورده، پایه های خانه را بالا- می آورد و سنگ های نخستین بنای توحید را روی هم می نهد. فرزندش اسماعیل که در همین سرزمین پرورش یافته و بی پرده آیات حق را مشاهده نموده و در برابر



فرمان خدا سر تسلیم پیش آورده و در زیر کارد تیز گردن نهاده، با پدر برای برپا ساختن خانه کمک می نماید. این دو، در دل وادی خاموش مکه و در میان سلسله خانه کمک می نماید. این دو، در دل وادی خاموش مکه و در میان سلسله کوه ها و در زیر آفتاب سوزان سروصدایی راه انداختند که از خلال پرده های زمان و دیوار کوه ها و فضای بیابان ها به جهات مختلف جهان پخش می شود و پیوسته صدای آن ها به گوش می رسد. ابراهیم بالای دیوار ایستاده، اسماعیل سنگ های سیاه براق را که خطوط ادوار گذشته زمین بر آن نقش بسته و اسرار تکوین زمین از آن خوانده می شود، به پایه بنا نزدیک می نماید. این پسر مولود فکر و روح آن پدر است، مثل همان پدر چشم جهان بینی دارد. گذشته و آینده جهان را می نگرد، این پدر و فرزند در هنگام ساختن خانه یک نظر به جهان بزرگ و عالم بالا دارند، که سراسر در برابر اراده و مشیت توانای حق تسلیمند و گرد مرکز وجود و حکمت ازلی او طواف می نمایند. نظری به دنیای انسان دارند، می نگرند که ذلت بندگی و عبودیت بر سر همه خیمه زده، بندگی شهوات، بندگی گذشتگان، بندگی اوهام، بندگی اصنام؛ می نگرند که انواع شهوات و اوهام عقل و فکر انسان را استخدام نموده و بر پای فکر و دست همت غل و زنجیر زده، اوهام گذشتگان سرها را در مقابل خود خم نموده و جمله خلق کورکورانه یکدیگر را به رشته عبودیت می کشند. زارع و کارگر بنده است شمارگر است. استعمارگر بنده سپاهی است، سپاهی بنده قوانین و رسوم بشری است. قوانین و رسوم، رشته های بندگی حکام و درباریان است و آن ها بنده اصنام و اوهامند. با نظر دیگر می نگرند که جهان و

جهانیان از خرد و بزرگ، از ذره تا کرات عظیم، از موجودات زنده کوچک تا بزرگ، همه تسلیم یک اراده و مشیتند که در بعضی به صورت طبیعت و در بعضی به صورت غریزه و در بعضی به صورت فطرت ظهور نموده، فقط در این میان عالم انسان است که از حکومت این عوامل بیرون آمده و به پای اختیار به راه افتاده و عقل را محکوم و هم و حس ساخته به این جهت از عبودیت حق و تسلیم به خواست وی سرپیچی کرده و سرگرم عبودیت خلق و وهم شده.

ابراهیم و اسماعیل، به هر سو نظر می نمودند، از بابل تا ایران و هند و آخرین نقاط شرق، و از شام و مصر تا دورترین نقاط غرب، مردم را در زنجیر عبودیت وهم می نگریستند، گردن هاست که در زیر بار سنگین این عبودیت ها کج شده، دست ها و بازوهاست که با زنجیرهای گران بسته شده و زانوهاست که در برابر بت ها خم شده، نظری هم به آینده جهان داشتند.

دست و پای این پدر و پسر در کار بنا مشغول است ولی نظر و توجهشان گاهی به خدا، گاهی به خلق، گاهی به آینده است، همان طور که طفل شیرخوار با تمام جوارح و حواس و حرکت دست و پا و گرداندن چشم و ناله عاجزانه دل مادر را از جا می کند و کوران عواطف در اعصاب و قلب او ایجاد می نماید. در اثر این اظهار عجز و استرحام حواس، مادر یکسره به او جلب می شود و غده های پستان برای تهیه شیر و ترشح به کار می افتد. ابراهیم و اسماعیل برای نجات خلق و بقای مؤسسه توحید و کمال و تمام آن و برگرداندن محور زندگی مردم بر مرکز توحید، سراسر امیدشان به خداست و با کلمه «ربَّنَا» عنایات و

توجه خدا را به خود جلب می نمایند. اول درخواستشان این است که این ساختمان را پروردگار بزرگ مشمول صف ربوبیت خوتد گرداند و آن را بپذیرد؛ یعنی ساختمان سنگ و گل که در معرض حوادث جهان است و عوامل طبیعی و غیر طبیعی در فنای آن می کوشد مورد پذیرش نام ربوبیت پروردگار گردد و برای تربیت خلق صورت بقا گیرد و جزو دستگاه ربوبیت و ثابتان عالم شود، و دو صفت «عزیز» و «حکیم» خداوند که به آن، سراسر جهان مقهور اراده اوست و به وضع ثابت و محکمی برپا است. در این بنا ظهور نماید؛ (أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

خداوند هم این خانه اخلاص را پذیرفت و از دست حوادث نگاهش داشت، نه عصیت شدید قحطان بر عدنان بنیان آن را متزلزل نمود و نه سپاه ابراه توانست در حریم آن رخنه نماید، و نه جاهلیت تاریک عرب اساس آن را دگرگون ساخت، و آن را سایه و شعبه بیت المعمور عالم بزرگ قرار داد و از آن شعبه هایی به نام «مسجد» در تمام نقاط جهان با دست های مخلصی تأسیس نمود که پیوسته از آن ها بانگ تکبیر و دعای ابراهیم منعکس است ولی کاخ هایی که برای استعباد خلق با مواد محکم و هزاران پاسبان تأسیس شده، یکی پس از دیگری تسلیم عوامل فنا گردید و این روش همیشه در جهان جریان داشته و دارد.

دعای دوم ابراهیم که مقصود او را از بنای این ساختمان می رساند در جمله دوم آیه باید خواند: (رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ ...) این نیت و درخواست نیز آمیخته با گل و سنگ و ساختمان خانه است و مقصود

و روح بانیان را به این صورت مجسم گردانده؛ یعنی در تکمیل این ساختمان و آداب و مناسک آن، دو فرد کامل و شاخص اسلام قرار گیرند، دو فرد کاملی که سراپا تسلیم اراده خدا و اجرا کننده اوامر او باشند و پیوسته از ذریه او مردمی همفکر و هم آهنگ و مسلم تربیت شوند، ابراهیم می نگریست که عموم مردم جهان خدایی را که فطرت بشری جویای اوست و شناسایی و قرب او را می خواهد یا فراموش نموده یا او را به حسب آثار محیط و تصرف و هم به صورت های مشخصی در آورده و تسلیم هواها و اراده خود نموده اند، خدایی را می پرستند که به صورت هایی مطابق میل و هوس های آنان باشد و از اراده و منافع و آمال آن ها تبعیت کند، فقط در موقع بروز حوادث و ناکامی ها به او رجوع کنند تا سنت عمومی عالم را به میل آن ها برگرداند و باران را به نفع آن ها بفرستد یا باز دارد. جنگ را به زیان دشمن بکشاند و برای آن ها پایان دهد، ولی در امور عادی زندگی و روابط افراد و نظم اجتماع و تنظیم قوا و غرائز درونی و روش اعمال و حرکات، نامی از خدا در میان نیست، چنان که امروز هم با همه پیشرفت فکری و عقلی که مدعیند بیشتر مردم جهان در این حقیقت قدمی فراتر نگذاشته اند؛ مانند قرون اولیه، یا خدا را فراموش کرده و به او ملحد شده اند، یا خدایی را معتقدند که با خیال و وهم خود ساخته اند تا در موارد اضطرار به او رجوع کنند و او مطابق خواسته و منافع هر دسته ای رفتار نماید و جهان را وفق اراده محدود آن ها بگرداند، چنان که در جنگ ها هر دسته ای در معابد جمع می شوند و به وسیله دعا و عبادت، از خدا می خواهند که

دشمن نابود شود و خود پیروز گردند، گویا خدا فقط برای آن هاست و دیگران خدایی ندارند ولی در نظم زندگی و تربیت عمومی هر دو دسته در کفر و الحاد اتفاق دارند. خلاصه مردم یا در عقیده و عمل به خدا کافرند یا عقیده دارند و در عمل کافرند و به عبادت عصری به خدیا «متافیزیکی» معتقدند و حقیقت و روح تربیت پیامبران و پیام آن ها که همان اراده خداست، یکسره فراموش گشته، و زبان کافر کیشان باز شده که «دین» اثر خود را از دست داده و در برابر صنعت شکست خورده، اما کدام دین؟!

در اوانی که عقل ابراهیم خلیل مانند شکوفه می شکفت، خود را از محیط شرک بیرون آورد تا دست آلودگان پژمرده اش نکند و گرد و غبار محیط عقل پاکش را نیلاید، در میان غاری منزل گزید و چشم فطرت را به روی آسمان باز و پر از مهر و ماه و اختران گشود.

در این رصدخانه، حساب کوه های آسمان و ستارگان درخشان را می رسید، آیا چنان که اکثر مردم می پندارند این ها موجوداتی مستقل به ذات و پدیدآورنده و نگاه دارنده مخلوقاتند؟ این ها که از مسیر خود بیرون نمی روند و از خود اختیاری ندارند، در طلوع و غروب آن ها تغییری در جهان رخ نمی دهد و خود پیوسته در معرض تغییرند، این ها مسخر اراده توانا و تسلیم تدبیر او می باشند. سراسر مطیع و مقهور و مافوق و کمک کار مادونند. با شعور طبیعی خود چشم به فرمان مبدأ قدرت و با رابطه های نامرئی بدو پیوسته اند و با شعاع های مرئی و غیر مرئی، موجودات زیرین را از خفتگی بیدار می نمایند و از

افتادگی برپا می سازند و به وسیله قدرتی که از تسلیم و اطاعت به آن ها می رسد، جسم های بزرگ و کوچک و دور و نزدیک را که در دسترس شعاع آن هاست از سقوط نگاه می دارند و با حرارت، زندگی خانواده های منظومه خود را از کرات بزرگ تا ذرات کوچک گرم می سازند و جمله را برای کسب حیات، مسعد می گردانند.

ابراهیم پس از این مشاهدات، خود را جزئی از جهان دید و با نوای عمومی هم آهنگ شد و گفت: (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ ...)؛ «من هم روی خودم را به سوی او گرداندم و یکسره تسلیم وی شدم.» از این پس خود را جزئی از عالم دید و باید هر چه بیشتر تسلیم اراده خدا شود و در مدار حکم او بگردد و مانند تمام اجزای بزرگ و کوچک جهان، از زیر دست و کوچکتر و امانده دستگیری نمایند.

ابن طفیل در کتاب حی بن یقظان (۱) می گوید: حی بن یقظان چون در خود تفکر نمود خود را از سه جهت شبیه به سه موجود دید؛ از

---

۱- . ابن طفیل از فلاسفه بزرگ اسلامی آندلس است که در فلسفه الهی و علوم طب و ریاضی معروف است و هم عصر فیلسوف معروف ابن رشد است. هر دو در قرن ششم هجری بسر می بردند،

جهتی شبیه به مبدأ واجب الوجود، از جهتی شبیه به افلاک و ستارگان یا علوایت، از جهتی شبیه به حیوانات، کمال خود را در آن دانست تا

بتواند شباهت خود را به افلاک و ستارگان درخشان بیشتر نماید، آن گاه به واجب الوجود خود را شبیه سازد، از جهت شباهت به موجودات علوی مطالعه و دقت کرد، دانست آن ها دارای سه جهت



و صفت می باشند:

اول آن که در آن ها یک نوع شعور، به حق و مبدأ کمال است که پیوسته به او اتصال دارند و مقهور نور جلال و اراده حکیمانه او می باشند.

دوم آن که همه زیبا و درخشانند و گرد مدارات خود پیوسته می چرخند.

سوم آن که موجودات مادون را به حرارت و نور نگاهداری می نمایند و همه از فیض آن ها بهره مندند.

از جهت شباهت اول گوش خود را می گرفت و چشم خود را می بست و خیال و وهم خود را ضبط می نمود تا فکر و عقلش یا یکسر در ذات و صفات خداوند متوجه سازند، از جهت شباهت دوم خود را همیشه پاک و پاکیزه نگاه می داشت. لباس و بدن خود را می شست. زیر ناخن ها را پاک می کرد و گیاه های خوشبو همراه می داشت، چنان که از جمال و پاکی می درخشید و از جهت شباهت به حرکات اختران، گاه پاشنه یک پا را بر زمین محور می نمود و به دور خود می چرخید و گاه اطراف خانه ای که از سنگ و گل و چوب برپا ساخته بود، طواف می نمود و گاه در اطراف جزیره با شتاب دور می زد، از جهت شباهت سوم بر خود واجب نمود که حیوانات افتاده را دستگیری نماید، اگر پر و بال مرغی به خاری بسته شده، بازگرداند و اگر در جایی حبس شده، آزادش کند و اگر حیوانی چنگال به او بند کرده نجاتش دهد، هر گیاهی که بوته دیگر، او را از نور آفتاب محروم داشته و یا گیاه دیگر به او آویخته و از حرکت و نموش بازداشته، به نورش نزدیک نماید و مانع را

بردارد و اگر خشک و تشنه است به او آب رساند و آبی که برای سیراب نمودن سبزه روان است، چنان که مانعی او را از مجرای طبیعی باز دارد، مانع را برطرف نماید.

ابراهیم بیدار و هوشیار (حی بن یقظان) پس از آن که ستارگان و سراسر جهان را مسخر اراده حق و درخشان و در مدارات خود چرخان دید که همه تسلیم حق و کمک کار خلقند، می کوشید که هر چه بیشتر مانند آنان تسلیم او شود و در مداری طواف نماید، سر تا پا نظیف و پاک باشد، چنان که نظافت عمومی بدن، سنت ابراهیم است و مانع های فکری و عقلی را از سر راه کمال خلق بردارد، بت ها را از میان برد، از غریب و درمانده دستگیری کند و مهمان نوازی و مهربانی را سنت جاری قرار دهد.

ابراهیم خانه ای برپا می سازد که هنگام ساختن و پس از تکمیل و طواف بر آن و انجام مناسک آن، مدارج کمال تسلیم و اسلام به آخر رساند؛ زیرا نمایاندن خداوند مناسک را و تعبد ابراهیم برای انجام آن، تکمیل همان حقیقت اسلام است که هر دو پس از کلمه «رَبَّنَا» در یک دعا واقع شده و از این آیه معلوم می شود: جمله مناسک با خصوصیات آن، برای ابراهیم هم تعبیدی بوده و خود حق تعیین و تشخیص آن را نداشته تا درباره او هم مثل دیگران تعبد و تسلیم محض باشد و از خداوند اشاره باشد و از ابراهیم فرمانبری و بسر دویدن. بالاترین علت و آخرین نتیجه اعمال تعبیدی همین است که مکلف آن را برای فرمانبری محض عمل نماید تا یکسره مطیع و تسلیم شود و روح

فرمانبری در او محکم شود و اسلام سراپای او را فراگیرد. به همین جهت عموم عبادات، برای عواید تعبّد محض است؛ یعنی از اسرار و نتایج آن بی خبرند و خواص هم اندکی از بسیار می دانند و در عین حال فلسفه و نتیجه ای که تشخیص می دهند، هنگام عمل نباید مورد توجه باشد و باید نیت و عمل و روح و جسم یکسره تسلیم فرمان و مسخر او باشد و اگر در عبادت گوشه ای از نظر و توجه به غیر فرمانبری باشد و از آن سود و نفعی جوید، تعبّد نخواهد بود و عمل حقیقت خود را از دست می دهد و باطل است، به این جهت، همه اسرار عبادات بر همه مجهول است، جز اندکی برای دسته ای آن هم خارج از توجه و نظر، این فقط برای آن است که مکلف از راه تعبّد به کمال اسلام برسد و اسلام بسیط فکری و عقلی (متافیزیکی) در مجرای عمل وارد شود و عقل و خیال وهم و اعصاب و عضلات، در نتیجه، جمله اعمال را مسخر اراده فوق گرداند و مانند عموم نیروهایی در باطن موجودات است، در مجرای عمل و حرکت وارد شود و به صورت «فیزیک» در آید، چون اراده و فرمان حق مانند سپاهیان مقدمه، بر همه قوا تسلط یافتند پس از آن رحمت و لطف حق می آید و بار تکلیف و مشقّت تعبّد آسان می شود و از تحت تأثیر جاذبه های شهوات و کشش طبیعت بیرون می رود و از تحت تأثیر جاذبه های شهوات و کشش طبیعت بیرون می رود و جاذبه حق یکسره او را می گیرد، این همان توبه از جانب خداست که از جانب او متعّدی به «علی» می باشد؛ یعنی فراگرفتن و تسلط یافتن، و توبه از طرف بنده به «الی» متعّدی می شود و مقصود برگشتن و رو به سوی او نمودن و قرب او را طلبیدن است.

هرچه فرمانبری و تعبد بیشتر شود، درجات قرب افزون می گردد و به حسب درجات قرب، قدرت کشش و جاذبه از طرف حق «به حسب قانون جاذبه عمومی» افزایش می یابد و چون تائب از محیط جاذبه مخالف، یکسره خارج شد، لطف و عنایت پروردگار سراپای او را فرا می گیرد و به سوی خودش می رباید و غرق انوار وجودش می نماید. (و تُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ)

به تماشای رخس ذره صفات رقص کنان

تا به سرچشمه خورشید درخشان بروم

آخرین نظر ابراهیم هنگام بنای بیت، به آینده و دوره تکمیلی مؤسسه است، از این نظر چشمی به لطف و توجه خدا دارد، چشمی به نتیجه و آینده بنا، با زبان تضرع و دعا و دلی پر از امید می گوید:

(رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ ...)

پروردگارا! از میان ذریه مسلم و محیط و مستعد بذر اسلام، پیامبری برانگیز که معلّم نهایی و تکمیل کننده این اساس باشد تا بذر افشاندن ما را به ثمر رساند و پایه های معنوی همین بنا بنیان گذارد و آن را به هر سو بگستراند و از اینجا پایه تربیت عمومی را شروع نماید:

(يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ ...)

آیات تو را که همان آیات کون و شعاع های وجود تو است بر افکار و عقول تلاوت نماید تا نخست مردمی که مورد نظرند، از محدودیت و جمود و محکومیت آثار محیط و تقلید گذشتگان خارج

گرداند و به محیط باز و غیر محدود آیات خدا و جهان بینی وارد گرداند و مستعد دریافت کتاب و حکمتشان سازد.

(وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)

آن گاه به آنان «کتاب»؛ یعنی اسرار و رموز قوانین با احساس مسئولیت و «حکمت»؛ عقاید و آرای محکم بیاموزد. و «یزکیهم»؛ تزکیه به معنای تطهیر و تنمیه (هر دو) استعمال شده؛ یعنی نفوس را از رذایل که موجب رکود و بی رشدی است پاک گرداند، تا رو به رشد و کمال روند، و در افراد و اجتماعات آن ها صفات عزت و حکمت ظاهر شود، تا این دو نام و صفت پروردگار، حکومت نماید و حکومت اوهام و شهوات از میان برود، (إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

درخواست های مخلصانه ابراهیم خلیل در حال ساختمان خانه که هر قسمت آن با کلمه «رَبَّنَا» شروع شده و از سوز دل و رحمت به خلق بود، مورد اجابت خدای رحمان واقع شد و آن ها را از جهت خلوص ابراهیم و به مقتضای حکمت و رحمت به خلق پذیرفت؛ نخست آن که این خانه را با احترام و شرافت مخصوص حفظ نمود و به آن صورت بقا بخشید با آن که عوامل انهدام و فنا که برای عموم بناها و تأسیسات جهان است، برای این خانه شدیدتر و بیشتر فراهم بود، از داخل عصبیت اکثریت عرب و یهود با بقای آن موافق نبود، افتخارداران و پاسداران این خانه، فقط قبیله عدنان که اولاد اسماعیل و واردین جزیره اند بودند، این خانه وسیله تمرکز و افتخار و سیادت معنوی و حکومت ظاهری آن ها بر دیگران گردید و عصبیت شدید عرب هم

درباره افتخارات و امتیازات امر پوشیده نیست. پس اگر نفوذ معنوی و قدرت روحی این خانه نبود در همان اوائل تأسیس آن را نابود می ساختند.

یهود که صاحبان نفوذ مادی در جزیره بودند، چون از اولاد اسحاق اند و خود را وارث پیامبران بنی اسرائیل و مرکزیت خود را در بیت المقدس می دانند نیز، با بقای این بنای ابراهیم و فرزندش اسماعیل موافق نودند.

از خارج جزیره دولت های بزرگ روم و ایران با تمرکز عرب که فاصل میان این دو دولت بودند، موافق نبودند، و هر یک می خواستند عرب را تحت سیطره و نفوذ خود درآورند. دول مسیحی مجاور که تحت الحمايه روم بودند عرب را از جنبه سیاسی و مذهبی به سوی خود می کشاندند و می خواستند آن ها را تابع کنائس خود نمایند، چنان که شام را مسخر خود نمودند و اعراب آنجا را بدین مسیح درآوردند، پادشان حبشه و یمن برای خراب نمودن کعبه، با فیل های جنگی لشکرکشی نمود و با یک پیش آمد اعجاز آمیز سپاهش از میان رفت و صدای شکست و نابودی سپاهش به همه جا پیچید و این داستان روز و مبدأ تاریخی عرب شد و سوره فیل درباره همین واقعه نازل گردید و عرب مشرک و مبارز با قرآن، آن را تکذیب نمود.

دولت شاهنشاهی ایران هم برای از میان بردن مرکزیت عرب می کوشید و برای مقابله با روم می خواست که جزیره تحت نفوذ او باشد. از یک طرف دولت های کوچک عربی عراقی و سواحل خلیج

(فارس) را تقویت می نمود تا عرب را در برابر آیین و رسوم ایران خاضع گرداند. از طرف دیگر، چون حکومت های مسیحی عرب طرفدار روم بودند، یهودیان یمن و جزیره را پشتیبانی می نمود، در نتیجه هیچ یک از دولت های بزرگ با مرکزیت و استقلال داخلی عرب که بیشتر به وسیله خانه کعبه بود، موافق نبودند ولی در میان این عوامل و حوادث، ساختمان آن باقی ماند و پس از گذشتن قریب چهار هزار سال از تأسیس آن، مقام و موقعیتش رو به افزایش است و از قسمت های مختلف جهان چندین میلیون مردم گوناگون شبانه روز به سوی آن روی می آورند و هیچگاه اطراف آن را از زائر و طواف کننده خالی نمانده تا آنجا که آداب و مناسک آن، که جزء دعای ابراهیم است؛ مانند طواف و احترام و امنیت بیت، در این مدت باقی ماند و اعراب خونخوار و جنگجو همیشه در حریم آن و در ماه های حرام خود را محدود می نمودند و دست تعدی به دشمنان سخت یکدیگر نمی گشودند، گرچه خانه را با بت های میراثی ملل دیگر آلوده ساختند و در مناسک و آداب آن آثار عصبیت و قبیلگی را راه دادند ولی همیشه خانه را از هر چه محترم تر می دانستند و بت ها را وسیله تقرب به صاحب خانه می پنداشتند و اصول مناسک را همیشه عمل می نمودند و بر پیکر بعضی از بت ها لباس احرام پوشانده بودند. می گویند: بت عظیم الجثه ای که «وَدّ» نام داشته، لباس احرام در برش بوده. چنان که همین لباس احرام در پیکر مجسمه های خدایان مصر و چین و هند؛ مانند «کنفسیوس و لاوتر» دیده شده، بعضی از تاریخ شناسان حدث

می زنند که از آداب احرام و مناسک ابراهیم خلیل گرفته شده، چنان که درباره طواف صائین و یونانیان همین حدت را می زنند. از طرف دیگر، تاریخ بیت المقدس را که می نگریم، با آن که که مرکزیت سیاسی و دینی یهود را داشت چندین بار به دست خودی و بیگانه ویران و هتک حرمت گردید، چنان که به دست بنی عثلیا یکی از اسباط یهود ویران شد و «احاز» پادشاه یهودا آن را ملوث و هتک نمود و به دست بخت ابنصر بابل و طیطوس رومی بنیان آن ویران گردید و سال ها به همین حال بود. از آنچه گفته شد اجابت دومین دعای ابراهیم هم معلوم گردید که گفت: «ما را دو مسلم و شاخص اسلام قرار ده و از ذریه ما پیوسته، مردم مسلمی باشند که مانند اختران درخشان، در دنیای تاریک محور اراده حق بگردند و تسلیم او باشند و مناسک ما را به نشان ده.»

آخرین دعای ابراهیم درباره نتیجه نهایی تأسیس خانه، در بعثت پیامبر گرامی اسلام و نهضت مقدس او ظاهر و محقق گردید، خود می فرمود: «انا دعوه أبی ابراهیم و بشاره عیسی» معلم دوره نهایی و تابنده آیات، حق پایه گذار کتاب و حکمت و تزکیه کننده نفوس، از کنار خانه توحید و در میان ذریه ابراهیم برانگیخته شد، به هر جا دعوت او رسید، از روی همان سازمان نخست، بنایی به نام مسجد برپا شد که در فاصله های شبانه روز و هنگام طلوع و زوال و غروب آفتاب باید مردمان مستعدی با نظم و حدود مخصوص، در آن به صف، رو به مؤسسه نخستین بایستند، به وسیله تلاوت آیات وحی، ارواح و نفوس از کدورت ها و تقالید محدود کننده و رذائل پاک می شد و به حسب



استعدادهای مختلف حکمت عالی جهان و حقایق ثابت وجود در آن منعکس می گردید و عقاید محکم و ایمان راسخ در نفوس جای می گرفت، و درهای فهم حقایق و قوانین و اجتهاد به روی عموم گشوده می شد، چنان که از مسجد ساده مدینه که نمونه اول خانه ابراهیم بود، در مدت هشت سال رشیدترین مردم برخاستند. گفته ها و اعمال و رفتارشان شاهد است که در فهم اسرار جهان و آنچه مربوط به سعادت انسان است و در تشخیص حدود و ریشه قوانین و مسئولیت در برابر آن و رموز سیاست و روح نظامی گری از مکتب های هزار ساله فلسفی و تربیتی دنیا گذرانند. سخنانی از آنان مانده که اهل فکر و تحقیق آن ها را مورد شرح و تفسیر قرار می دهند، با روح نظامی گری، سپاهیان ورزیده روم و ایران را درهم شکستند و با روح عدالت و سیاست الهی و فکر قانون فهمی، بر سیاست ها و اجتماعات دنیا فاتح شدند. جهانی را فتح کردند و با عالی ترین صورتی نگاه داشتند. روی خرابه های تمدن قدیم ایران و روم تمدن نوین برپا ساختند. کاخ های سودپرستی و استعباد و استثمار خلق را ویران نمودند و به جای آن، مساجد بندگی خدا و آزادمنشی برپا ساختند، در هر مسجدی پس از نماز و تقویت بنیه تقوا حوزه ها و حلقه های درس و بحث تشکیل می شد و پهلوی هر مسجد، مدرسه ساختند و هزاران طالب علم و محصل در فنون مختلف رفت و آمد می نمودند. علوم دنیا را گرفتند و آن را در لابراتوار اذهان پاک خود تجزیه و تحلیل نمودند و با صورت کامل تر و محکم تری به دنیا رساندند. آن عقاید ایمانی و آرای سیاسی و اخلاقی محکم، منشأ پدید

آمدن اجتماعات محکم و پیوسته گردید که با رشته های ایمان و محبت، قلوب با هم پیوسته شد و از جهت رفت و آمد در مسجد و پهلوی هم در یک صف قرار گرفتن، فاصله ها و امتیازات ظاهری از میان رفت. این حکمت و استحکام، در بناها و صنایع آن ها نیز ظاهر شد که مورد تعجب هوشمندان جهان امروز است، این امواج علم و حکمت که از خانه ابراهیم و میان ذریه او و از غار حرا به کلمات «اقراً»، «علم» و «قلم» شروع شد طولی نکشید که هزارها مجامع خواندن و مدارس تعلیم و تألیف شروع شد طولی نکشید که هزارها مجامع خواندن و مدارس تعلیم و تألیف، از سرحدات چین و بلخ و بخارا و ایران و عربستان و اسپانیا تا سرحدات اروپای مرکزی برپا شد ولی در اروپا جز چند مدرسه محدود و چند باسواد انگشت شمار وجود نداشت و از علم و تمدن و بهداشت خبری نبود.

درباره چگونگی سیر و تکامل علوم و تمدن اسلامی و نفوذ آن در اروپا و مبادی نهضت اروپا، مدارک و کتب زیادی از خودی و بیگانه نوشته شده است. (۱) خلاصه آنچه در جهان امروز، از عقاید محکم و آرای صحیح و علوم و صنایع و اخلاق نیک و فضایل انسانی وجود دارد، منشأ اساسی و مبدأ تحقیقی آن، بعثت پیامبر اکرم است که افکار را از جمود به حرکت آورد و سرچشمه های ابتکار و نظر را باز نمود و ریشه های

---

۱- چندی پیش جناب آقای دکتر شیخ، استاد دانشگاه در انجمن اسلامی دانشجویان تحت عنوان «نهضت علمی اسلام و انتشار آن در جهان» سخنرانی جامعی نمودند که در آن، سیر و تکامل علوم و فنون و پیش

علوم صحیح را از منابع ایمان آبیاری کرد، و راستی پیامبران را ثابت داشت و پایه دعوت آن ها را استوار ساخت و آغاز و انجام جهان و سرّ وجود انسان را آشکار نمود؛ تا اینجا در پرتو آیات قرآن حکیم، تا حدّی با اساس و بنیان و نتایج و مقاصد خانه خدا آشنا شدیم و رموز و ترکیب سنگ و گل ساختمان آن را در شعاع آیات وحی، تجزیه و تحلیل نمودیم، اینک در نظر روشن بینان، این خانه، قبه نورانی است که اشعه هدایت خلق و اراده حق از آن می درخشد.

حدیثی هم درباره اساس و اسرار این خانه ذکر می نماییم آن گاه با توفیق خداوند با هم آماده حرکت می شویم، خصوصیت حدیث مورد نظر این است که خانه خدا را از دو نظر مختلف نشان می دهد؛ نخست از نظر این است که خانه خدا را از دو نظر مختلف نشان می دهد؛ نخست از نظر یک فرد ملحد مادی منحرف، آن گاه از نظر حق بین و چشم نافذ یک شخصیت بصیر الهی و حکیم نفسانی.

در کافی و دیگر کتب معتبره به سلسله روایت خود از عیسی بن یونس نقل می نماید که گوید:

كَانَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ مِنْ تَلَامِيذِهِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ فَأَنْحَرَفَ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقِيلَ لَهُ تَرَكْتَ مَذْهَبَ صَاحِبِكَ وَ دَخَلْتَ فِيمَا لَا أَصْلَ لَهُ وَ لَا حَقِيقَةَ فَقَالَ إِنَّ صَاحِبِي كَانَ مِخْلَطًا كَانَ يَقُولُ طَوْرًا بِالْقَدَرِ وَ طَوْرًا بِالْجَبْرِ وَ مَا أَعْلَمُهُ اعْتَقَدَ مَذْهَبًا دَامَ عَلَيْهِ

ابن ابی العوجاء از شاگردان حسن بصری بود. پس، از توحید منحرف شد. به وی گفته شد: مذهب رفیق خود را ترک کردی و وارد چیزی شدی که پایه و حقیقتی ندارد؟ گفت: رفیق من فکرش مشوش بود، گاهی از «قَدَر» طرفداری می نمود گاه از «جبر» (قضا)،

من او عقیده مستقیمی که بر آن بایستند ندیدم.»

نام ابن ابی العوجاء، عبدالکریم بوده. شاید پس از انحراف و کج فکری، به وی ابن ابی العوجاء گفته شده، چنان که از جوابش معلوم می شود علت انحراف و الحادش تعلیمات درهم و برهم و متناقض حسن بصری بوده، چنان که پیوسته بی دینی و الحاد معلول این گونه علل است؛ زیرا به طبیعت و فطرت اولی کسی بی دین نیست، چنان که صحت و سلامتی جسمی، طبیعت اول هر موجود زنده ایست و به طبیعت اولی، کسی بیمار نیست. بیماری از عوارضی است که به علل خارج پیش می آید، پس چون بیماری و انحراف مزاجی بر طبیعت زنده ای عارض شد، جای پرسش است که چرا عارض شده، و باید در جواب این پرسش از علل آن جستجو نمود. پرسش از علت و پیش آمدن کلمه چرا؟ در چیزهایی است که بر خلاف طبیعت و ساختمان هر موجودی است؛ مثلاً هیچ گاه پرسیده نمی شد که چرا آب رو به نشیب می رود. درخت نمو می نماید. آفتا می درخشد. آتش می سوزاند. حیوان نفس می کشد. مزاج شخص، سالم است. این کس دین دارد. راست می گوید. تولید می نماید و به اولاد خود محبت دارد، ولی عکس این مطالب جای پرسش از علت و پیش آمدن کلمه «چرا» است، پس بی دینی و الحاد، مثل عموم انحراف های جسمی و اخلاقی، از عوارضی است که در نفوس مستعدی به واسطه عللی پیش می آید؛ یکی از علل، تعالیم پیچیده و گیج کننده ای است که فطرت را از تشخیص صحیح باز دارد. دیگر، اوهام و خرافاتی است که رنگ دین

گیرد. دیگر، فشارها و ظلم‌هایی است که در زیر سپر دین بر مردم وارد شود. این گونه تحمیلات فکری و جسمی به نام دین، موجب عکس‌العمل انحرافی می‌شود که به صورت نفی و انکار درمی‌آید و با روح عصبانیت و انقلاب همراه است. این بیمار روحی می‌کوشد که منفیات و انکار را به صورت برهان و منطق و آمیخته با تمسخر و دشنام به دیگران تلقین نماید. این بیماری کم و بیش به حسب شدت و ضعف عوامل، در میان مردم بوده است و امروز در اثر وضع قرون وسطی و فشارها و محدودیت‌های فکری و ظلمها و اوهامی که به نام دین در طول تاریخ مسیحیت بوده است، متشکل شده و مکتبی انقلابی و بی‌هدف ایجاد نموده، در تمام نوشته‌ها و گفته‌های آنان از هر چه ظاهرتر عصبانیت و نارضایتی و بدبینی و بداندیشی و انکار محض است، کتاب‌های که برای اثبات انکار و نفی ماورا نوشته‌اند، اجمالاً دو بخش است؛ یک بخش مطالبی راجع به اصول مادی و تأثیرات و آثار ماده و نیرو و اطوار آن است که از نتیجه اکتشافات و تجربیات دانشمندان گرفته‌اند و هیچ‌گونه ربطی با مدّعیان انکاری آنان ندارد؛ زیرا سراسر این مباحث، مطالب فیزیکی و اثباتی است؛ بخش دیگر مطالب و نوشته‌های آنان نفی و انکار ماورا یا به اصطلاح «متافیزیک» است. در این قسمت مباحث خود، جز بی‌عملی و انکار نتیجه‌ای نمی‌گیرند، و به اصطلاح دلیلی برای انکار نتیجه‌ای نمی‌گیرند، و به اصطلاح دلیلی برای انکار خود ندارند و از روی غلطاندازی و اشتباه کاری نام این مطالب برهان‌نما و فرمول‌های ناقص خود را منطق می‌گذرانند؛ زیرا که منطق درباره مطالب علمی و اثباتی

است نه انکاری و بی عملی، پس اگر به فرض برهان و منطق اثباتی برای متافیزیک نباشد، مادین باید متوقف شوند، نه اصرار بر انکار داشته باشند، چون نفی دلیل، دلیل بر نفی نیست.

ولی چون بیچاره دچار یک نوع انحراف و بیماری است تصمیم دارد که بر انکار خود پایدار باشد و لجبازی می کند. اصطلاح و فرمول می بافد. لغت می سازد و بر خلاف منطق فطری و اصل دیالکتیک (طریق گفتگو) نادانسته را غیر واقع می پندارد.

میکروب مادی گری و الحاد در محیط مشوش دینی و اختلافات و جدال های علمی یونان از مغز ذیقراطیس و اپیکور به طور فرضیه ظاهر شد، ناراضیان و محرومان آن را جدی گرفته و مسلکی پنداشتند، ظهور فلسفه ریشه دار و فطری؛ مانند سقراط و افلاطون و نهضت اصلاحی آنان، این میکروب را از فعالیت بازداشت و به حال کمون قرار گرفت. در هر جامعه و ملتی که دین به صورت اوهام و سپر شهوات گردید و حکومت ها از این سلاح فطری بشری خواستند در راه ظلم و سلب آزادی حق مردم استفاده کنند، این بیماری شایع می شود و این میکروب از حالکمون در نفوس مستعد ظاهر می گردد و مانند قیچی رشته های ارتباط مادی و معنوی جامعه را قطع می نماید. پیش از ظهور اسلام قیام مزدک و مانی در ایران در چنین شرایطی بوده است. سید جمال الدین می گوید: در میان هر ملتی که این مسلک ظاهر شد، رشته روابط اجتماعی را گسیخت و فضائل را از میان برد و وحدت آن ملت را متلاشی نمود و در پایان رو به فنا و انقراض رفتند.

پس از ظهور اسلام و پیشرفت تعالیم فطری و روشن قرآن و روش فاضلانه و عادلانه مسلمانان و قدرت منطق علمای اسلام، مجالی برای ظهور میکروب ها و بذره‌های الحاد که در ایران و بعضی ناحیه‌های دیگر وجود داشت باقی نماند، ولی آن گاه که خلافت به صورت سلطنت درآمد و مردمی مانند بنی امیه زیر سپر دین تمام مبانی دین را پایمال کردند و حقوق ملل مسلمان و آزادی بندگان خدا را از میان بردند و رنگ خدایی اسلام و تساوی حقوق مسلمانان را فراموش نموده و رنگ‌های نژادی و عصبیت عربی را زنده کردند، از طرف دیگر به جای تعالیم روشن و فطری قرآن، فلسفه گیج‌کننده یونان و مباحث کلامی اختیار و تفیوض و جبر و قدر و سخنان معتزلی و اشعری به میان آمد.

در چنین محیطی میکروب‌های نیم مرده مادی‌گری در مزاج ناراضیان گیج و منحرفی مانند ابن ابی العوجاء و ابن مقفع و حماد بن عجر و بشار بن برد و مطیع بن ایاس و یحیی بن زیاد و صالح بن عبدالقدوس، جان گرفت. بیشتر این‌ها ایرانیان زجر دیده بودند که نه از تعالیم عالی اسلام بهره‌مند و نه از محیط راضی بودند و تعصب ملی و نژادی نیز در عصانیت آن‌ها می‌افزود، به این جهت برای ایجاد تشویص و آلوده نمودن افکار و عقاید مسلمانان، گاه در مجامع سرّی، خود فرمول و دلیل می‌ساختند. گاه برای مسخره نمودن و انتقاد از مطالب دینی، عبارات بلیغ می‌بافتند، گاه برای ایجاد اضطراب حدیث‌های دروغ و بی پایه جعل می‌نمودند. وقتی که والی کوفه محمد بن سلیمان، ابن ابی العوجاء را به امر خلیفه وقت منصور دستگیر نمود و خواست

او را به دار آویزد، گفت: شما من را می کشید، من هم کار خود را کرده چهار هزار حدیث دروغ ساخته ام و آن ها را در میان روایات شما گنجانده ام.

«وقدم مکه تمرداً وانكاراً علی من حج و كان يكره العلماء مجالسته و مسائله لخبث لسانه و فساد ضميره، فأتى أبا عبد الله ۷ فجلس اليه في جماعه من نظرائه، فقال: يا أبا عبد الله ان المجالس أمانات ولا بد لكل من به سعال ان يسعل، افتأذن لي في الكلام؟ فقال: تكلم، فقال: الي كم تدوسون هذا البيدر، وتلوذون بهذا الحجر، و تعبدون هذا البيت المرفوع بالطوب والمدر و تهرولون حوله هروله البعير اذا نفر، ان من فكر في هذا و قدر علم ان هذا فعل أسسه غير حكيم و لا ذى نظر، فقل فانك رأس هذا الامر و سنامه و ابوك اسه و تمامه.»

«ابن ابی العوجاء به مکه رفت تا تمرد و الحاد خود را آشکار گرداند و بر کسانی که به حج آمده اند انکار نماید، چون مردی گستاخ و بدزبان و دارای نیت فاسد بود، علماً نشست و برخاست و سؤال و جواب با او را دوست نمی داشتند، در میان جماعتی از همفکران خود حضور ابو عبد الله حضرت صادق ۷ آمده نشست، گفت: ای ابا عبد الله، مجالس امانت است و هر کس در سینه سرفه ای دارد ناچار باید سرفه کند، آیا اجازه سخن به من می دهی؟ حضرت فرمود: بگو، گفت: آخر تا چند این خرمن را زیر پای خود می کوبید و به این سنگ پناه می برید و این خانه ای را که با آجر و سنگ برپا شده می پرستید و مانند شتران رمیده، گرد آن هروله می کنید، به راستی کسی که در این فکر کند و بیاندیشد، می داند که این



کار را کسی تأسیس نموده که نه حکیم بوده و نه صاحب نظر، حال جواب گو. چه، تو سرّ و کوهان بلند این اساسی و پدر تو بنیادگذار و تمام و کمال آن بوده است.»

پاسبانی علمای اسلام نسبت به عقاید مسلمانان و مراقبت از سرحدات فکری آنان، مجالی برای ظهور و انتشار منویات؛ مانند ابن ابی العوجاء نمی داد. این ها موسم و محیط مکه را که محل امنیت و اجتماع است برای نشر سموم خود مقتضی دیدند و بدانجا رفتند تا در لباس احرام، به گفته خود سرفه کنند و نفس بکشند. حضرت صادق ۷ آن سال در مکه بودند. بزرگواری و آزادمنشی و قدرت روحی آن حضرت به آن ها اجازه می داد که در حضور آن حضرت سخن گویند. سخن گفتن با آن حضرت برای شهرت آنان و شیوع مطالبشان مؤثر بود و نیز مصونیتی که در محضر آن حضرت داشتند، در جای دیگر برایشان فراهم نبود و اگر هم در اندیشه برخورد حقیقت و معالجه بیماری خود بودند، طیب حاذق و منطق حقی شایسته تر از آن حضرت نمی شناختند. از این که در آغاز سخن گفتند: «مجالس مرهون امانت و امنیت است و اجازه سرفه دهید»، معلوم می شود در هیچ جا امنیت نداشتند و شکوک و مطالب مبهم که اثر تعالیم پیچیده و نقص قدرت تشخیص و فکر است و موجب کج بینی و بداندیشی است؛ مانند خلط در سینه ابن ابی العوجاء مانده و جرأت سرفه نداشت، به این جهت دچار فشار و ناراحتی بود. پس از اجازه، مانند ماده ای که منفجر شود سخنان آلوده به دشنام و کج فهمی و بدبینی خود را نسبت به مسلمانان در اعمال حج اظهار نموده و مانند عموم ماده پرستان متحیر

که با یاد گرفتن چند لغت و فرمول سرمستند و به نظر حقارت و سفاهت به مردمان باایمان می نگرند، این سنبل مادی گری و روشنفکر زمان خود در آغاز سخن مسلمانان طواف کننده را به حیوانات چشم بسته ای که دور خرمن می گردند تشبیه نمود، و طواف را به خرمن کوفتن، و عبادت خدا را به عبادت خانه و پناهندگی به سنگ می پنداشت. در پایان، سخنش را نسبت به جمله اعمال حج یا جمله دین خلاصه کرده، گفت: این اساس خردمندانه و اثر فکر صاحب نظری نمی توان باشد. چون سرفه خود را پایان داد، در حالی که امام ۷ گوش می داد و همراهان امام هم به احترام آن حضرت به وی آزادی داده بودند، اندکی راحت شد یا اخلاط فکری و مواد چرک شکوک را که آمیخته با دشنام و کج بینی و کینه توزی بود، بیرون ریخت، چون هیجان و عصبانیتش اندکی فرو نشست، کمی بخود آمد، شاید این ظواهر حقیقتی در برداشته باشد؟ شاید فهم و ادراک من از فهم اسرار آن کوتاه باشد، آیا میان این توده های فراوان که همه مثل من آفریده شده اند، من بیش از دیگران می فهمم! در اینجا متوجه شد که در محضر شخصیت بزرگی است، به کوچکی و ضعف فکری خود اندکی پی برد و گفت: سخن من تمام شد اینک تو بگو. چه، تو سر این اساس و کوهان آنی و پدر تو مؤسس و کمال آن است، چون کوهان شتر بالاترین قرارگاه و محل چشم انداز سوار است. بدین جهت بزرگ و مدیر جمعیت را سنام می گویند، می شود از این جهت باشد که کوهان مانند دنبه گوسفند ماده غذایی ذخیره است؛ یعنی تو هم سر و مغز متفکر و هم کوهان و غذای

ذخیره و قوه بقای اساس اسلامی و وارث پدرانی می باشی که طرح این اساس را ریخته اند. پس تو به نیت و مقصود آن ها بیش از دیگران آگاهی.

این بود اساس حج از دریچه چشم یک فرد منحرف ملحد، حال از نظر یک مرد الهی و حکیم نفسانی بنگر:

«فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِنَّ مَنْ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَأَعَمَّى قَلْبَهُ اسْتَوَحَمَ الْحَقَّ وَلَمْ يَسْتَعِذْ بِهِ وَصَارَ الشَّيْطَانُ وَلِيُّهُ وَرَبُّهُ وَقَرِينُهُ يُورِدُهُ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ ثُمَّ لَا يُضِيءُ دِرَّةً وَهَذَا بَيْتُ اسْتِعْبَادِ اللَّهِ بِهِ خَلَقَهُ لِيُخْتَبَرَ طَاعَتَهُمْ فِي إِيْتَانِهِ فَحَثَّهُمْ عَلَى تَعْظِيمِهِ وَزِيَارَتِهِ وَجَعَلَهُ مَحَلَّ أَنْبِيَائِهِ وَ قَبْلَهُ لِلْمُصَلِّينَ إِلَيْهِ فَهُوَ شُعْبَةٌ مِنْ رِضْوَانِهِ وَطَرِيقٌ يُؤَدِّي إِلَى غُفْرَانِهِ مَنْصُوبٌ عَلَى اسْتِوَاءِ الْكَمَالِ وَ مَجْمَعُ الْعَظَمَةِ وَالْجَلَالِ خَلَقَهُ اللَّهُ قَبْلَ دُخُولِ الْأَرْضِ بِالْفَنَى عَامَ فَاحَقُّ مَنْ أُطِيعَ فِيمَا أَمَرَ وَانْتَهَى عَمَّا نَهَى عَنْهُ وَزَجَرَ اللَّهُ الْمُنْشِئُ لِلْأَرْوَاحِ وَالصُّورِ»

در جواب او ابو عبدالله (ع) فرمود: به راستی کسی که خداوند او را گمراه نماید و چشم دلش را کور گرداند، حق در مزاج وی ثقیل افتد. (تخمه شود) و گوارا نیاید، شیطان ولی و رب او گردد، او را چون شتر تشنه به موارد و سراشیب هلاکت وارد نماید و سپس بیرونش نیاورد و همچنان به حال خودش گذارد. این خانه ای است که خداوند به وسیله آن، بندگان خود را به بندگی خوانده تا فرمانبری آنان را در آمدن به سوی آن، بیازماید و بندگان را در تعظیم و زیارت آن ترغیب نموده و آنجا را محل پیامبران و قبله نماز گزاران به سوی خود قرار داده، پس این خانه شعبه ای از رضوان و راه رساننده به غفران خدا است، به عالی ترین

حدّ اسقرار و استوای مال نصب شده و مرکز اجتماع عظمت و جلال است. خداوند آن را دو هزار سال پیش از دحوالارض آفریده، پس سزاوارترین کسی که باید اوامرش اطاعت و از نواہیش خودداری گردد، خداوند پدیدآورنده ارواح و صور است.»

حکیم نفوس، امام صادق ۷ مانند طبیعی که در حرکت نبض و ضربان قلب و علائم دیگر بیمار دقت نماید، به سخنان ابن ابی العوجاء دقت نمود در آهنگ و جمله بندی و تعبیرات و مفهوم مجموع کلمات او آثار انحراف روحی و اضطراب درون را می خواند، نخست به طور کلی مراحل بیماری و انحراف روی و دوره نهایی آن را اعلام فرمود، تا شاید بیمار مغرور متوجه بیماری و مراحل آن بشود و خود را در معرض علاج آرد.

فرمود: پیش از آن که به اسرار این خانه و اشارات آن آگاهست نمایم، این را بدان که مردمی را خداوند به واسطه سوء نیت و انحراف های اختیاری رو به گمراهی می برد؛ مانند کسی که به وسیله خوردن غذایی نامناسب دستگاه هضم و دفاع بدن را مختل و ضعیف نماید و خود را در محیط بیماری درآورد، این مقدمات با اختیار شخصی است ولی تأثیر بیماری و مراحل آن از اختیار و اراده بیرون است و تابع عواملی است که مظهر اراده خداوند است. این شخص از آن دسته بیماران روحی بود که خودخواهی و آرزوها و بدبینی به اجتماع و حکومت دینی و شنیدن سخنان مبهم و گیج کننده، منحرفش نموده و همه این علل به اختیارش بوده، علاوه خود را به طیب حاذق روحی و مظاهر کامل حق عرضه ننموده تا اختیار از وی سلب شد

و عوامل عمومی و خارجی عالم که همان دستگاه و کارکنان خداوند است، بر گمراهی افزود. بعد فرمود: کار انحراف و گمراهی از آنجا می رسد که قلب کور می شود؛ یعنی آن حس تشخیص فطری که خداوند در عموم آفریده، از میان می رود و غذای گوارای حق در ذائقه ناگوار و بدمزه و در هاضمه روح سنگین و موجب تخمه می شود، دوره نهایی این انحراف و بیماری روحی، سلطه کامل شیطان و حکومت مطلق او بر فکر و قلب و قوای معنوی است؛ مانند بیماری جسم که در دوره نهایی طبیعت مزاج یکسره تغییر می نماید و مرض یا میکروب بر سراسر دستگاه های حیاتی مسلط می شود، بیماری روح نیز به آنجا می رسد که روح کمال و خیر و روح خوش بینی و نیک اندیشی و روح محبت و خدمت یکسره تغییر می کند و عکس فطرت سالم نخستین سیر می نماید و شیطان همان عامل ناپیدای این آثار، ولی و ربّ او خواهد شد. در این مرحله بیمار پیوسته دچار اضطراب دائم و عطش کاذب می گردد. همه جهان را مشوش و بی نظم و شرّ می نگرد، گمراهی را راه نجات و سراب را آب حیات اوهام را حق و حقایق را اوهام می پندارم و رابطه معنوی با حقایق ثابت گسیخته می شود و مزاج روحش به واسطه نرسیدن غذا یکسره ضعیف و ناتوان می گردد. در پایان کار وسوسه ها و اضطراب های شیطانی به سرایشب هلاکتش می اندازد و به آتش جانگداز همیشگی دچارش می سازد.

امام ۷ در این عبارات مختصر و جامع، به وی فهماند که تو بیماری و توجه به بیماری خود و عواقب آن نداری. آن گاه اسرار

این بنا و اعمال آن را در جملات بعد بیان نمود و در ضمن، کج بینی و کج اندیشی او را به وی فهماند که این مردم بیهود اطراف این خانه نمی گردند و سنگ و گل را پرستش نمی کنند. این حرکات برای تمکین روح بندگی و این خانه آزمایش بندگی است. اساس و بقا و کمال جهان در خضوع و فرمانبری مادون است نسبت به مافوق، و کمال اجتماع بشری و رابطه افراد و وابستگی و پیوستگی آنان در فرماندهی و فرمانبری و روح اطاعت است، مظاهر احترام و خضوع و تمرین ها و حرکات نظامی برای تحکیم و اظهار اطاعت به مافوق و قوانین است. مشق نظام و حرکات چپ و راست و درجاندن با صرف بودجه های سنگین و وقت های پرارزش برای تمکین روح فرمانبری است تا اطاعت و اجرا، بدون هیچ مقاومت روحی انجام شود. این تمرین ها و حرکات، با آن که در اساس سعادت بشر زیان آور است، در زندگی عمومی همیشه لازم شمرده می شود؛ زیرا این حد اطاعت و فرمانبری مردم از مردم، موجب غرور و خودسری کسانی، و بی شخصیتی و بی ارادگی توده می شود، و اساس استقلال فردی را از میان می برد. این گونه اطاعت و فرمانبری درباره بندگان، فقط نطبت به خداوند لازم است، تا اراده و فرمان او که خیر محض است، در شخص تحکیم شود و محور حیات را تغییر دهد. پس چیزی پرارزش تر از بندگی نیست و هر جا که بندگی در آن ظاهرتر شود، ارزش آن زیاد است. این خانه و اعمال آن مظهر کامل بندگی؛ یعنی ظهور اراده حق است، به این جهت محل پیامبران و قبله نماز گزاران و شعبه ای از رضوان و وسیله غفران

است. از آنجا که اراده حق و روح بندگی و فرمانبری از آن ظاهر است، توجه پیامبران بدانسو می باشد و روح و فکر آنان در آن محل، حلول می نماید و در آن محیط مستقر می شود، و در هر جا و از هر کس عبادتی و نمازی انجام گیرد؛ مانند عقربه قطب، باید بدانسو برگردد که حوزه قدرت مغناطیسی حق است، همان زندگی خوش و بهشت رضایت که تو (ملحد ناراضی) در طلب آن می باشی و مورد آرزوی قلبی همه است و در تشکیل و راه آن، همه گیج و گم‌اند، نمونه و شعبه و راه آن همین خانه و اجتماع حج است؛ «شُعْبَةُ مِنْ رِضْوَانِهِ وَ طَرِيقُ إِلَى غُفْرَانِهِ» که فاصله ها و رقابت ها را از میان می برد و شهوات و آرزوها را محدود می کند و حکومت های باطل را زایل می نماید، چون این علل و موجبات ناراحتی، از میان رفت یا محدود گردید، آثار خشنودی و رضایت و رضوان ظاهر می شود و جای نارضایتی ها و تاریکی های اختلافات لباسی، رنگی، نژادی، زورمندی، زورپذیری و عیب جویی را وحدت ایمان و حکومت الهی و خشنودی و عیب پوشی می گیرد. همه رنگ خدا دارند و در دل همه، نور ایمان می درخشد و همه آینه انعکاس جمال معنوی ایمان و فضیلت اند، این محیط عکس محیط شهوات و اقتصادیات و سیاست ها و ملیت ها است. پس در این محیط، رسیدن به آخرین حد کمال مطلوب، برای عموم میسر است؛ چون آخرین حد، عبودیت و تعبد است و عبودیت نفوذ دادن اراده حق است و همان حد نهایی کمال است: «مَنْصُوبٌ عَلَى اسْتِوَاءِ الْكَمَالِ». این معنا بنا بر آن است که «استواء» به معنای استقرار باشد. استواء به معنای طریق

مستقیم و حد وسط هم بسیار استعمال می شود، بنابراین معنای عبارت حد وسط میان معنا و صورت و دنیا و آخرت است.

اجتماعات کوچک و بزرگ انسان، اجتماعات قبیله‌گی و شهرنشینی، اجتماعات جشن‌ها و سان سپاه‌ها و عبادت‌ها، همه و همه مظهر ذلت و بندگی در برابر شهوات و قوانین بشری و اوهام و فرمانبری جمعیت‌ها برای فرد است، فقط اجتماع حج و شعب آن است که برای فرمانبری از خدا و حکومت بر شهوات می باشد و در آن اختلافات نکتب بار نیست: «ومجمع العظمه و الجلال». بعد برای رفع اشتباه دیگرش فرمود: پایه این خانه، پیش از خلقت و آمادگی دیگر قسمت‌های زمین بوده و نخستین نقطه و قسمت درخشان زمین بوده که دو هزار سال پیش از قطعه‌ها دیگر خلق شده؛ قسمت دوم سخن آن حضرت اینجا پایان یافت. این قسمت درباره اساس و اسرار خانه و اعمال آن بود، که سؤال و اعتراض ملحد جواب داده شد. با این بیان روشن، اگر جویای فهم و حق بود، اشتباه و ابهامی باقی نماند، محور سخن آن حضرت درباره اسرار و اساس خانه بر عبودیت و فرمانبری بود. در قسمت سوم سخن، برای آن که پایه عبودیت و فرمانبری را محکم گرداند تا شکی و خلیجانی درباره آن در خاطر نیاید و اعتراضی در ذهن نماند، جمله‌ای فرمود و سخن را تمام کرد: «أَنَّ أَحَقَّ...»

زندگی، اطاعت و فرمانبری است. بدون اطاعت و فرمانبری، نه اجتماعی باقی می ماند، نه کمالی حاصل می شود و نه سنگی روی سنگ قرار می گیرد. پس در اصل اطاعت و فرمانبری جای سخن نیست.



سخن در اینجا است

که از کی باید اطاعت نمود؟ سزاوارترین کس در اطاعت از امر و نهی او، همان مبدأ حکیمی است که روح و صورت و ظاهر و باطن را پدید آورده؛ ترکیب عالی ظاهر و صورتی، در اثر اطاعت طبیعی مواد است از امر و اراده تکوینی او، و رسیدن به ترکیب عالی معنوی و روحی، اثر اطاعت ارادی از اوامر تشریحی او است. این دو جمله را آن حضرت هم ردیف قافیه سخنان ملحد آورد، تا معارضه را از هر جهت تمام کرده باشد.

ابن ابی العوجاء، مانند همه همسلکان خود، که مطالب کم مغز را با عبارات نغز می پردازند و در آوردن لغت و ساختن دلیل و فرمول و درست کردن قافیه تکلف می ورزند، سخنان کم مایه خود را در قالب عبارات پرداخته، در آورد. امام ۷ حقایق پرمغز را با عبارات ساده و روان بیان نمود به اینجا رسید، امام ۷ ساکن شد. ابن ابی العوجاء مانند کسی که از تاریکی ناگهان به محیط نورانی منتقل شود، چشم عقلش خیره شد و دچار حیرت و بهت گردید، ندانست چه بگوید و از کجا تجدید سخن کند، چیزی به نظرش نرسید فقط جمله مختصر و سستی گفت و دیگر ساکت شد، گفت:

«ذکر و احلت علی غائب»

«سخن گفتمی و حواله به ناپیدایی (غایبی) نمودی؟!»

«فقال: وَیَلِّکَ وَ کَیْفَ یَکُونُ غَائِباً مَنْ هُوَ مَعَ خَلْقِهِ شَاهِدٌ وَ إِلَیْهِمْ أَقْرَبُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ یَسْمَعُ کَلَامَهُمْ وَ یَرِی أَسْخَاصَهُمْ وَ یَعْلَمُ أَسْرَارَهُمْ وَ إِنَّمَا الْمَخْلُوقُ الَّذِی إِذَا انْتَقَلَ

عَنْ مَكَانٍ اشْتَعَلَ بِهِ مَكَانٌ وَ خَلَمَا مِنْهُ مَكَانٌ فَلَمَّا يَدْرِي فِي الْمَكَانِ الَّذِي صَارَ إِلَيْهِ مَا حَدَّثَ فِي الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ فِيهِ فَأَمَّا اللَّهُ الْعَظِيمِ الشَّانِ الْمَلِكِ الدَّيَّانِ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَلَا يَشْتَعِلُ بِهِ مَكَانٌ وَلَا يَكُونُ إِلَى مَكَانٍ أَقْرَبَ مِنْهُ إِلَى مَكَانٍ وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالآيَاتِ الْمُحْكَمَةِ وَالْبُرَاهِينِ الْوَاضِحَةِ وَ أَيْدِهِ بِنَصْرِهِ وَ اخْتَارَهُ لِتَلْبِيحِ رِسَالَتِهِ صَدَقْنَا قَوْلَهُ بِأَنَّ رَبَّهُ بَعَثَهُ وَ كَلَّمَهُ»

حضرت فرمود: «وای بر تو! چگونه غایب است؟! کسی که گواه و مراقب آفریده خود است و به مردم نزدیک تر از رشته رگ گردن، سخن آنان را می شنود و اشخاص آن ها را می نگرد و اسرارشان را می داند. آن مخلوق است که چون از مکانی منتقل شد، مکانی را اشغال می نماید و مکانی از وی خالی می ماند، پس در آن مکان که به سوی آن رفته نمی داند در مکانی که در آن بوده، چه پیش آمده، اما خداوند عظیم الشأن آن فرمان فرمای بزرگ، جزا دهنده خرد و سترگ، نه مکانی از وی خالی است و نه مکانی او را در بر گرفته و نه مکانی به او نزدیکتر از مکان دیگر است و آن پیامبری که او را با آیات محکم و براهینی روشن برانگیخت و به یاری خود فیروزش داشت و برای رساندن رسالات خود برگزیدش. ما سخن آن شخص را تصدیق می نمایم که گفت: پروردگارش او را برانگیخته و با وی سخن گفته است.»

او گفت: به غایب حواله نمودی و ساکت شد. مقصودش این بود که آنچه گفتی خبر از موجودی است که ما او را نمی بینیم و او از ما غایب است و آنچه مورد مشاهده است، خانه ای است و اعمال پیرامون آن.

امام (ع) در جواب سخن مجمل و غیر مفهوم او، اشاراتی به احاطه علمی و وجودی خدا فرمود و معنای غایب را دقیقاً بیان نمود، آنگاه او را براستی پیامبر که معرّف وجود و احاطه خداست هدایت کرد، گفت: آن کسی که با دلایل روشن و آیات محکم برانگیخته شد و بدون هیچگونه اسباب و وسایل عادی فقط به یاری خدا پیروز گردید، سخن او را تصدیق می نمایم و آنچه از طرف خدا و درباره او گوید باور داریم، اگر گفته ها و سخنان او را که راستی و درستی از هر جهت در آن نمایان است باور نداریم، پس چه سخنی را می توان باور داشت؟!

ابن ابی العوجاء دیگر نتوانست سخنی بگوید. از جای برخاست، در حالی که آثار شکست و حیرت در او نمایان بود، خجلت زده زیر لب می گفت:

«مَنْ أَلْقَانِي فِي بَحْرِ هَذَا سَأَلْتُكُمْ أَنْ تَلْتَمِسُوا لِي خَمْرَهُ فَأَلْقَيْتُمُونِي عَلَى جَمْرِهِ»

«کی مرا در میان این دریا افکند و دستخوش امواج آن نمود؟ از شما خواستم که مرا در سایه راحتی برسانید یا در میان اجتماعی قرار دهید، شما مرا روی پاره اخگری افکندید.»

اگر لفظ اوّل خمره- با خاء- باشد، معنای آن «سایه راحت» یا «اجتماع زیاد» است و مقصودش این است که من طالب راحتی بودم تا آتش درون و ناراحتیم قدری آرام شود؛ یا اجتماعی را طالب بودم که در میانشان سخنی گویم و نفوذی یابم. و اگر جمره- با جیم، مثل لفظ دوم- باشد مقصودش این است که من از شما پاره اخگری خواستم شما مرا روی پاره آتش افکندید. رفقای حزبی اش به وی گفتند: در مجلس او

کوچک و ناتوان بودی؟!!

«قال: انه ابن من حلق رؤوس من ترون.»

«گفت: این فرزند کسی است که سرهای این مردم که می نگرید را تراشیده است.»

تراشیدن سر نزد عرب علامت ذلت و بندگی بوده، شاید تراشیدن سر بعد از اتمام عمل حج، برای اعلام بندگی خدا است؛ یعنی اگر از وی شکست دیدم برای من ذلت و کوچکی نیست. او چنین مرد و فرزند چنین کسی است.

### سفر حج و مقررات حکومت ها

اکنون تا حدی با حقیقت این ساختمان و پایه و اساس آن آشنا شدیم، و آن را قبه ای نورانی و رمز هدایت می نگریم که بالای زمین و در میان تاریکی و اوهام و ظلم و شهوات انسان برقرار شده و چون نمونه مجموعه عالم بزرگ و مظهر قدرت و حکمت و اراده پروردگار است، خانه خداست و هر خانه ای که به نام خداست شعبه ای از آن است، پس حرکت بدنی و فکری به سوی آن، حرکت به سوی خدا است.

ما هم می خواهیم هماهنگ و همراه هزاران کاروانی شویم که از آغاز تأسیس، به سوی این خانه رفته اند. این مسافرت چون به سوی خدا و در جهت مقابل با دنیا است، موانع و مشکلات زیادی دارد و باید چنین باشد. قطع علاقه ها و جاذبه های زندگی برای خدا، پیمودن بیابان های خوفناک و مناسب نبودن طبیعت مزاج بشیر مردم با آن

محیط و هوا، قسمتی از مشکلات است. اگرچه امروز راه‌ها نزدیک و مدت مسافرت کوتاه و امنیت بیشتر شده است ولی قوانین و مقررات حکومت‌ها مشکلاتی پیش آورده که در زمان سابق نبود.

شما امروز می‌توانید به هر جای دنیا- که مسافت آن چندین برابر سفر حج است- با خرج کمتر و آسایش بیشتر مسافرت کنید. چرا چنین است؟ شاید خدا خواسته است که مشکل باشد و خواست خدا این است که آن را از راه خدا و برخلاف میل و شهوات مردم قرار دهد. اگر آنجا مرکز تجارت مال پرستان و تفریح عیاشان بود، وسائل و امکانات بهتر و مقررات کمتر می‌شد.

دولت‌های مسلمان از مردمی تشکیل شده است که بیشتر آن‌ها مغز فهم دین ندارند و خیرات و برکات دین را برای تربیت مردم و اجتماع درک نمی‌کنند. اگر آلت بی‌اراده بیگانگان نباشند، خود باخته‌تشیکیلات و رسوم و آداب آن‌ها هستند، تا حدی هم بی‌تقصیرند چون دین را در مظهر اجتماعات و حرکات عوامانه یا در صورت کسانی می‌نگرند که برای سیر کردن شکم و حفظ موقعیت موهوم، در برابر هر مظهر بلاهت و شهوتی کرنش می‌نمایند و با هر ظالم و قلدری می‌رسانند. این‌ها در عمل درس بازیگری با دین و حیات معنوی و مادی مردم را به حکومت‌ها و سیاستمدارها می‌آموزند، به این جهت دولت‌ها و سیاستمداران تا آنجا به دین همراهند و به آن تظاهر می‌نمایند که سپری برای حفظ مقام و قدرتشان باشد و هر وقت از این سپر بی‌نیاز شدند روش خود را تغییر می‌دهند و چهره واقعی خود را می‌نمایانند، گرچه

روی و چهره واقعی ندارند چون هزاران رو دارند و از رو نمی روند! در چنین اجتماعاتی همیشه میان دستورات دین و مقررات دولت، و ملت و حکومت اختلاف است و کارها به نتیجه نمی رسد. اکثریت ملت از دین خود دست برنمی دارد و دولت خود را با دین تطبیق نمی کند. دولت تا آنجا پیش می رود که سر و کارش با ملت نباشد و دین تا آن حد اجرا می شود که متکی به دولت نباشد.

حج یکی از وظایف و فرایض دینی است که نظر و توجه دولت در حسن انجام آن بسیار مؤثر است و چون دولت توجهی ندارد بلکه موانعی می تراشد، بسیار مشکل گردیده است. حج تعطیل شدنی نیست، هر کس که خود را مکلف به این امر دانست می کوشد که وظیفه اش را انجام دهد و از فوت آن نگران می شود.

مشاهده مشاهده پیامبران و اولیای حق و زادگاه اسلام و زمین ها و مواضع تاریخی آن، مورد آرزوی هر فرد مسلمان است و موانعی که دولت ها-- درست یا نادرست-- در برابر وظیفه و عشق مردم می تراشند مؤثر نیست. دولت ها در اثر این موانع، موجب زیان های مالی و جانی و حیثیتی در بین مردم مسلمان می شوند.

### **بهانه جویی و کارشکنی دولت ها**

در این سال ها، بهانه دولت ها مسائل اقتصادی و ارزی است، و موضوع زیان های اقتصادی را پیش می کشند و برای انجام وظیفه حج در کشوری مانع قرار می دهند، در حالی که در هر ماه میلیون ها پول آن

کشور در مراکز فساد و فحشا به عناوین مختلف مصرف می شود و به جیب مردمی می رود که با همه شؤون مادی و معنوی ما دشمن اند.

یک رقم بودجه سفارتخانه هایی است که در کشورهای بیگانه تأسیس می نمایند و اعضا و رؤسای سفارتخانه ها کاری جز آماده کردن خود و زنهایشان برای مهمانی های تشریفاتی و افتخاری ندارند و گفتگو و مشورت های آنان در اطراف همین چیزهاست.

دول بزرگ سفارتخانه در کشورها تأسیس می نمایند تا از جزئی و کلی امور آن کشور و اخلاق و افکار مردم آن آگاه و مراقب رقبا باشند ولی از ما جز تشریفات و آلودگی خبری نیست.

رقم دیگر، پول هایی است که برای اشیای تجملی و سلاح های جنگی و فیلم های بی عفتی و هزارها از این قبیل به خارج می رود. در چنین کشوری انجام وظیفه حج را موجب ضرر اقتصادی می شمارند! اقتصاد یعنی چه و برای چه مطلوب است؟ مردمی که ایمان و اخلاق ندارند آیا ثروت به صلاح آن هاست؟ آیا بی عفتی و زشتی ها از ثروتمندان به دیگران نمی رسد؟

کسی که در روز صد ریال عایدی دارد، پنجاه ریال آن را خرج زن و بچه بیچاره خود می کند و پنجاه ریال دیگر را صرف الکل و تریاک و هرزگی می نماید، اگر پانصد ریال عایدی داشت آیا به وسیله این چیزها زودتر خودکشی نمی کرد؟ فکر و اخلاق مردم به چه وسیله باید اصلاح شود؟

کسی که قاصد حج است، اگر با فرصت خود را آماده کند، وسائل

غذا و دوی بیشتری همراه برمی دارد و کرایه مرکب و وسیله را همین جا می پردازد، آن پول اندکی که در کشورهای مسلمان خرج می کند، به جیب برادران مسلمانش می رود که نسبت به او محبت و علاقه دینی دارند و به فکر استعمار هم نیستند و به هنگام سختی هم، چه بسا کمک کارند.

در نظر یک مسلمان، مسلمان ایرانی، مصری، عراقی، آفریقایی و پاکستانی یکسان است. فرد مسلمان ایرانی، یک مسلمان با ایمان عامل تونسسی را به خود نزدیکتر می داند تا یک ایرانی نیم مسلمان غیر عامل را، گرچه از خویشانش باشد و خط موهومی را که سیاستمداران به نام «سرحدات» به دور او و برادرانش کشیده اند اثری در این رابطه ثابت و معنوی ندارد. مانع تراشی ها و سختگیری های دولت ها، جز آن که مردم را بدبین نماید و گرفتار قاچاقچی ها کند و در معرض مرگ قرار دهد، نتیجه ای ندارد، آبروی خودشان را در داخل و خارج می برند و مردم را به مشقت و دردسر می اندازند.

هر اندازه دولتی مورد توجه باشد مسلمانان او را مرجع دینی نمی دانند. اگر دولت ها بخواهند هم به مصلحت کشور و هم مطابق دستور دین رفتار نمایند، باید مجالس مشورتی متشکل از علمای دینی و مردان اداری تشکیل دهند و از هر جهت درباره این موضوع بحث کنند و به آن گروه از مردمی که استطاعت بدنی و مالی دارند، اجازه دهند و با وسائل آبرومندی، در روزهای معین حرکت دهند، نه آن طور که یکسره مانع شوند و نه مردم را به حال خود رها کنند.



چند سالی است کمیسیونی به نام «کمیسیون حج» تشکیل شده ولی تا به حال کاری برای حل مشکلات این وظیفه دینی انجام نداده است. در سال گذشته (۱۳۳۰ ش) از طرف دولت درباره حج نظری داده نشد، مردمی به امید آن که دولت ملی مساعدت خواهد کرد، از اطراف به تهران آمدند، دستور مقدمات هم داده شد، ما هم از کسانی بودیم که اوراقی پر کردیم و پشت میزهای کلانتری و شهربانی ایستادیم، آمپول ضد وبا و طاعون تزریق شدیم و بیمار شدیم، ولی ناگهان از طرف دولت اعلام شد که بهداشت بین المللی خبر داده در چند کیلومتری سرحدات حجاز چند بیمار مشکوک دیده شده! و به طور خصوصی می گفتند به خاطر وضع اقتصادی است، ما هم به مراجع سیاسی رجوع کردیم، گفتند امسال مردم از رفتن خودداری نمایند، سال دیگر دولت با روش صحیحی اجازه خواهد داد.

سال ۳۰ گذشت و هر کس وسیله ای داشت و توانست، از راه دلال های اداره تذکره و سفارش ها برای سال ۳۱ تذکره عراق گرفت. دوستان ما هم تذکره عراقی گرفتند، موسم حج نزدیک شد، مستطیع ها به امید دولت ملی از اطراف ایران، از شهرها و دهات و قصبات به تهران روی آوردند، از خانواده و خویشان و دوستان وداع کردند، کارهای خود را مرتب نمودند، مردم بدرقه شان کردند. هر روز که می گذشت وقت تنگ تر و جوش و هراس بیشتر می شد، ناگهان اعلامیه های دولت در روزنامه ها منتشر شد که در سرحدات حجاز بیماری های مشکوک دیده شده و بهداشت بین المللی این را تصدیق نموده است. مردم آماده،

به شدت متأثر و ناراحت شدند. برگشتن بر ولایات به خصوص کسانی که سال گذشته هم با سلام و صلوات آمده بودند سخت و ناگوار بود، به هر قیمتی هست باید بروند، در این موقع بازار قاچاقچیان و دلال های سفارتخانه و شهربانی به شدت گرم شد، مراجع سیاسی و دینی و وکلای روحانی تهران تحت فشار واقع شدند و اغلب روی نشان نمی دادند، وقت تنگ می شد. پس از ملاقات ها بنا بر این شد که آقایان نمایندگان روحانی با رئیس دولت ملاقات کنند و ترتیبی بدهند، ولی دوستان و همراهان ما با همان تذکره های عراق تصمیم به حرکت گرفتند.

### اخترشناسی و سفر

اولیا و بزرگان دین برای سفر- عموماً- و سفر حج- خصوصاً- دستورات و آدابی بیان نموده اند که قسمتی از این دستورات برای مسافرت های سابق بوده و قسمت دیگر برای همیشه است.

از جمله درباره انتخاب روز، هفته و ماه و ساعات شب و روز است. عقیده به تأثیر مستقیم مقارنات ستارگان و خصوصیات ایام در سرنوشت انسان، با روح توحید و توکلی که اساس تربیتی اسلام است منافات دارد و آیات صریح قرآن کریم، درباره مسؤولیت انسان نسبت به آثار عمل و توکل به خداوند و مبارزه با شرک ذاتی، افعالی و صفاتی با اعتقاد به تأثیر غیر عادی و معنوی مقارنات ستارگان و ایام سازگار نیست.

در نهج البلاغه و کتاب های حدیث است که چون امیرالمؤمنین علی ۷ عازم جنگ نهروان گردید، اخترشناسی نزد آن حضرت آمد تا او و اصحابش را از سفر در آن ساعت بازدارد، پس از چند سؤالی که از او نمود، فرمود:

«کسی که تو را تصدیق نماید خود را از یاری خدا بی نیاز دانسته است.»

بعد گفت:

«اللَّهُمَّ لَا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُكَ وَلَا ضَيْرَ إِلَّا ضَيْرُكَ وَلَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ»

«خداوندا! بدی و شرّ و خیر نیست مگر آنچه تو بخواهی و خدایی جز تو نیست.»

آنگاه به مردم فرمود از فراگرفتن اخترشناسی پرهیزید مگر آنچه که شما را در بیابان و دریا هدایت نماید؛ چون اخترشناسی آدمی را به کهنات می کشاند و کاهن چون ساحر است و ساحر چون کافر است و کافر در آتش است. پس به نام خدا کوچ کنید. (۱)

اخبار و آثار زیادی درباره ترک تطییر؛ یعنی فال بد زدن و بی تأثیری نقل شده، مگر آن قدر که در نفس تأثیر کند و کفاره آن توکل به خدا و صدقه به فقرا است. آنچه درباره اختیار روزهای معین، با اختلاف زیادی که هست، رسیده، شاید از جهت وقایع و حوادث خوب و بدی است که در آن روزها پیش آمده و آثاری در نفوس

---

۱- لازم به ذکر است که ستاره شناسی غیر از علم هیئت است که از علوم عالی خداشناسی و موجب آشنایی با نظم بزرگ جهان است.

مسلمانان گذارده یا از جهت رعایت مقررات و سنتی است که برای مسلمانان وضع شده؛ چنان که مسافرت در روز جمعه مکروه است چون روز اجتماع نماز و اعلام شعار است و روز شنبه نیک است، و از این قبیل ... العلم عندالله.

### دستورات سفر

از جمله این دستورات:

\* انتخاب رفیق سفر و کراهت تنها مسافرت کردن است.

\* باید رفیقی برگزید که از علم و تجربه و کارآمدی او استفاده شود.

\* همسفران باید از جهت قدرت مالی و انفاق مانند هم باشند.

\* کمتر از چهار نفر نباشند (خیر الرفقاء أربعه).

\* بیش از هفت نفر نباشند که اختلاف سلیقه موجب زحمت می شود و ادای حق آن ها دشوار می گردد.

\* باید کارها را نوبت یا تقسیم کرد که کدورت و اختلال پیش نیاید.

\* و هر کدام برای خدمت بکوشند و منتی به همدیگر نگذارند.

در روایت است که رسول خدا ۹ فرمود:

«کسی که مسافر مؤمن را در سفر کمک نماید، خداوند هفتاد و سه اندوه از او برطرف گرداند و در دنیا و آخرت از غم و اندوه پناهش دهد و اندوه روز بزرگش را بزدايد.»

و نیز در حدیث است که حضرت علی بن الحسین (ع)

همیشه با کسانی مسافرت می کرد که او را نشناسد و شرط می کرد که خدمت با او باشد!

در سفری یکی از همسفران آن حضرت را شناخت و به دوستانش معرفی کرد، آن ها دست و پای حضرت افتادند و می گفتند ای فرزند رسول خدا، می خواستی ما را به آتش جهنم اندازی! اگر به دست و زبان، از ما جسارتی می شد تا نهایت روزگار هلاک می شدیم، تو را چه بر این کار داشت؟ فرمود یک بار با مردمی سفر کردم که مرا می شناختند و به خاطر حرمت رسول خدا، با من چنان رفتار کردند که مستحق نبودم. از آن زمان، دیگر کتمان و ناشناسی را بیشتر دوست می دارم.

\* اگر رفیقی بیمار شد مستحب است که کمتر از سه روز او را وانگذارند.

\* مستحب است که خویشان و دوستان را هنگام سفر اطلاع دهد و از یک یک عفو و گذشت بطلبد.

\* قرض های خود را بدهد و یا به خویشان وصیت کند.

\* حقوق زن و فرزند و کسان را معین نماید.

\* برای حرکت به سوی خدا و سفر حج، چنان زندگی خود را سامان دهد و رشته های علاقه به غیر خدا را بگسلاند که خود را در حال مرگ اختیاری و نورانی ببیند.

\* نمازها و دعاهایی را که هنگام سفر دستور داده اند فراموش نکند.

\* هنگام سوار شدن و استقرار بر مرکب بگوید:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ)

\* هنگام حرکت و وداع بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ نَفْسِي وَمَالِي وَذُرِّيَّتِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَآمَانَتِي وَخَاتِمَةَ عَمَلِي.»

\* در هر فرود آمدن و سوار شدن و فراز و نشیب تکبیر و تسبیح و تهلیل بگوید.

\* قصد قربت در هر عبادتی، روح عمل است و هر چه بیشتر و خالص تر شود عمل زنده تر و آثارش بیشتر است و اگر قصد قربت نبود عمل باطل و زحمت بیهوده است. چون قضاء و تکرار عمل حج دشوار است و بسا در مدت عمر بیش از یک بار نصیب نشود، باید پیوسته مراقب نیت بود.

پیش از رسیدن به مواقیت و شروع عمل، بهتر است که حاجی وظایف و مناسک و مسائل مورد ابتلا را به خوبی بداند. اگر خود می تواند از روی کتاب های مناسک و اگر نمی تواند به وسیله عالمی یاد گیرد تا هنگام شروع، توجه بیشتر و سرگردانی کمتر باشد و مسائل احتیاطی را آن طور بداند و عمل نماید که موجب بی احتیاطی نشود، چون احتیاط در حفظ جان و آبروی مسلمان از هر احتیاطی شدیدتر است.

## آداب سفر حج از زبان غزالی

مرحوم غزالی گوید:

ترتیب اعمال ظاهری از آغاز حرکت تا بازگشت، ده

قسمت است:

قسمت اول: «از حرکت تا هنگام احرام» و آداب آن هشت است، خلاصه آداب این است:

۱- آغاز به توبه، ردّ مظالم، ادای دیون، آماده نمودن نفقه برای خود و ملازمین تا رجوع، رد امانت ها، برداشتن مال حلال به اندازه کفایت و بذل و رفاهیت و تهیه نمودن مرکب مطمئن.

۲- همسفری با رفیق شایسته، خیرخواه، کمک کار که چون فراموش نمود به یادش آرد و در سختی کمک نماید و در هنگام هراس دلداریش دهد، در ناتوانی تقویتش کند و در بی حوصلگی بردبارش سازد.

۳- چون خواست از خانه بیرون آید، دو رکعت نماز گزارد و دعا بخواند و بگوید:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَالِدِ، احْفَظْنَا وَآيَاهُمْ مِنْ كُلِّ آفَةٍ وَعَاهَةٍ...»

۴- چون به درب خانه رسد بگوید:

«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ...»

۵- چون بر مرکب سوار شد بگوید:

«بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ...»

۶- تا روز گرم نشده فرود نیاید و بیشتر سیر در شب باشد، چون در منزلی فرود آید بگوید:

«اللَّهُمَّ رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَمَا أَظَلَّنِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا أَقْلَنِ...»

۷- احتیاط را رعایت نماید و از رفقا و دوستان دور نیافتد و تنها بیرون نرود، شب را با مراقبت بخوابد، برای حفظ خود، آیه الکرسی و آیه شهادت و اخلاص و معوذتین بخواند و بگوید:

«بسم الله ما شاء الله لا حول و لا قوه الا بالله حسبي الله...»

۸- در بلندی و سرایش و هنگام ترس، تکبیر و حمد و تسبیح بگوید.

آن گاه مرحوم غزالی در ابواب دیگر، وظایف و آداب و سنن مناسک عمره و حج را بیان نموده و در باب سوم، آداب دقیق و اعمال باطنی را شرح داده، آداب دقیق را در ده قسمت بیان نموده آن گاه به شرح آداب باطنی پرداخته، خلاصه آداب دقیق:

### آداب و سنن مناسک عمره و حج

۱- نفقه حلال همراه بردارد و دستش از مال تجارت که موجب اشتغال قلب و پراکندگی خاطر است، خالی باشد تا آن که یکسره قلب متوجه خدا و منصر از ماسوا و تعظیم شعائر شود.

از طریق اهل بیت روایت شده که در آخرالزمان مردمی که به حج می روند، چهار صنف هستند؛ «سلاطین و زمامداران برای تفریح، ثروتمندان برای تجارت، فقرا برای گدایی، فقرا برای خودنمایی...»

۲- دشمنان خدا را به وسیله دادن گمرک و راه داری و باج کمک ننماید. دشمنان خدا امرای مکه و اعرابی هستند که صادقان بیت الله اند. چه، مال بخشیدن به آن ها، کمک به ظلم و تسهیل آن است. باید راه هایی اندیشد که از این کمک ها و ظالم پروری ها خلاص شود. اگر چاره ای



نباشد، بعضی علما گویند که ترک حج استجابی، از کمک به ظلم بهتر و افضل است، چون این اعمال بدعت هایی است که پیش آمده و تن دادن به آن سنت رایجش خواهد کرد و موجب ذلت و خواری مسلمانان است.

۳- توسعه در زاد و توشه و بذل و انفاق، که نه اسراف باشد و نه امساک؛ اسراف آن است که مانند عیاش های بی بند و بار به سر برد و امساک آن است که به خود و دیگران سختی دهد. بذل مال در راه خدا اسراف نیست؛ چنان که گفته شده، در اسراف خیر نیست و در خیر اسراف نیست ...

۴- ترک رفت و فسوق و جدال؛ چنان که قرآن کریم تصریح نموده:

رفت، هر لغو و بیهوده و فحش است و آنچه راجع است به روابط جنسی زن و مرد، که این حس و غریزه را تحریک نماید.

فسق، اسم جامعی است برای هر گونه خروج از اطاعت.

جدال، مبالغه در خصومت و گفتگو است که موجب کینه و دشمنی شود.

۵- حج را پیاده انجام دهد، مگر آن که موجب ناتوانی از انجام و اتمام عمل یا بیماری شود.

۶- از سوار شدن بر محمل های دارای روپوش اجتناب نماید.

۷- به خود نپردازد و ظاهر خود را نیاراید و از افتخارات اجتناب نماید تا در زمره عیاش ها و گردن فرازان درنیاید و از حزب فقرا و بیچارگان خارج نگردد.

۸- به حیوانی که بر آن سوار است ترحم کند و از آب و علفش نگاهد، و بیش از طاق بارش نکند.

۹- قربانی کند گرچه بر او واجب نباشد و از گوسفندهای سالم و چاق انتخاب نماید.

۱۰- درباره آنچه انفاق نموده و زیان دیده و زحماتی که بر او وارد شده گرفته خاطر نباشد.

این آداب دقیق دهگانه است که غزالی در احیاءالعلوم با ذکر احادیث از طرق مختلف و تحقیقات مخصوص خود بیان نموده و ما به طور اختصار و فهرست وار ذکر کردیم. پس از آن اعمال باطنی و طریق اخلاص در نیت و عبرت به مشاهد و تفکر در آن ها و اسرار آن ها را در باب مفصلی بیان می نماید.

### تذکرات مفید آقای دکتر کوثری

#### اشاره

جناب آقای دکتر اسماعیل کوثری از اطبای باایمان و هوشمند نامی اند که امسال به مکه مشرف شده ان. تذکرات ایشان برای حجاج ارزش مخصوص دارد:

در ره منزل لیلی که خطرهایست به جان شرط اول قدم آن است که معجون باشی

کسی که در راه انجام وظیفه و عبودیت قدم برمی دارد، باید بداند که عبد است و اطاعت امر مولا بدون چون و چرا بر او واجب است. فکر کردن در خوب و بد و فلسفه و احکام تا آنجا مجاز است که مانع

انجام دستورات- طابق النعل بالنعل- نباشد و اگر نظر عاقلی یا دستور متفکری باعث تردید یا وقفه در اجرای احکام گردد، یقیناً توجه نمودن و نشنیدن برای بنده صلاح بلکه واجب است؛ زیرا که هر اندازه افکار متفکران و استدلال علمای مادی یا معنوی قوی و برهانی باشد، تازه پرورده یک مغز کوچک و محدود است و جز چند مفهوم و اصطلاحی نیست که بر کره دماغ نقش بسته و با حقیقت عالم کون ارتباطی ندارد.

آنان که محیط فضل و آداب شدند در جمع کمالی شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه ای و در خواب شدند

مقصود این است که ممکن است بعضی افکار، سبک و مغزهای نیم رسیده باشد که به دستورات حج خرده گیری نماید یا فکر کند که اگر چنان بود بهتر می شد یا این دستورات برای زمان مخصوصی فرستاده شده و ... از این راه علاوه بر این که بر بیچارگی و سرگشتگی خود کمک کرده، وبال بیچارگی دیگران را نیز به گردن گرفته است. تا وقتی که بنده بنده است دستور مولا را بی چون و چرا باید اطاعت کند، تعارف ندارد دستورات خداوند وجود که تمام دنیا نزد عظمتش به یک ذره هم شباهت ندارد به میل و اراده عبدی ضعیف یا یک میلیون مثل او تغییر نمی پذیرد. گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را.

این چند کلمه را که بنده جسارتاً نوشتم از آن جهت است تا خواننده سطور بداند که یک نفر دکتر در علوم مادی؛ در طب، داروسازی و فارغ التحصیل فیزیک و شیمی که سال ها فکر کرده، به این

نتیجه رسیده است که مطلب کاملاً دو تا است؛ عالم بودن، دانشمند بودن، عارف بودن، فیلسوف بودن، مجتهد بودن مطلبی است و بنده بودن مطلب دیگر. این علوم برای بنده خدا زینت است و برای غیر بنده خدا موجب بدبختی و معطلی. راه بندگی و طریق آقایی و راه مختلف و متفاوت است. علوم که برترین آن‌ها اصول طب و بهداشت است، باید خود را با موازین شرع تطبیق دهد، نه دستورات شرع با قوانین ناقص این علوم موافقت نماید!

علم نبود غیر علوم بندگی (عاشقی) مابقی تلبیس ابلیس شقی

دیگر علوم بازیچه‌های متغیری بیش نیست، اگر از حوصله این نوشته خارج نبود، ثابت می‌کردم علاوه بر این که هیچ نوع کمکی به پیشرفت و سعادت بشر نکرده، موجب بیچارگی و عقب ماندگی هم شده است!

بعد از این مقدمه مختصر وارد در موضوع می‌شویم، قبل از آن که نکاتی چند به عرض رسانم، اولاً باید خوانندگان را متوجه سازم که در این مطالب، ضامن صحت از هر جهت نیستم، ممکن است مطابق با واقع نباشد، چیزهایی است که دیده یا شنیده یا فکر کرده‌ام، ممکن است صحیح باشد یا غلط.

### آمادگی‌های لازم

ای کسیکه عازم سفر حجی، باید اولاً به سلامت و طاقت خود مطمئن باشی. باید خود را چند روز در اختیار یک نفر پزشک مسلمان و طرف اعتماد که از اوضاع آب و هوای حجاز باخبر باشد بگذاری و از

او بخواهی که سلامت و طاقت تو را آزمایش نماید و دستورات غذا و بهداشت بدهد، اگر چنین نمایی ممکن است در محیطی که هر کسی به فکر خود است بیمار شوی و از دست بروی در این صورت مسؤول هم هستی.

برای هر کاری آمادگی لازم است. تو که تصمیم مسافرت راه خدا گرفته ای و می خواهی وظیفه واجب و مهمی را انجام دهی، از یک ماه پیش خود را آماده نما؛ اگر معتاد تریاکی آن را ترک کن، اگر سیگار می کشی یا ترک نما یا تقلیل ده، اگر ضعیف هستی با ورزش و غذا و دوا خود را قوی ساز، اگر عادت به گرما نداری در مدت یک ماه، دو ماه خود را به آفتاب و گرما و راه یافتن عادت ده، اگر دندان خراب است اصلاحش کن. اگر به جنگ و جدال و فحش و ستیزه عادت داری ترک کن، کار سفر؛ مثل چمدان بستن، غذا پختن، رختخواب بستن، و مانند این ها را یاد گیر، مزاج خود را پاک گردان، کبد و روده را تصفیه و تنقیه نما، اگر چنین نکنی ممکن است در معرض خطر افتی و ممکن است گناه کار شوی. اسباب سفر آماده گردان، وسیله سفر هر قدر سبک تر و زبده تر باشد بهتر است. خلاف آنچه می گویند برنج و روغن و امثال آن چندان لازم نیست، من و رفقایم بردیم و بی مصرف برگردانیم، (مسافرت آقای دکتر با طیاره و وضع مخصوص بوده، ولی برای ما برنج بسیار مفید افتاد و زیادی آن هدیه خوبی است برای آشنایان بین راه).

آنچه به نظر اینجانب از اثاثیه و غذا مفید است فهرست وار تذکر

می دهم: یک چمدان بزرگ و جادار، یک یخدان (ترموس) بسیار بزرگ، یک فرش سبک، چراغ قوه یک عدد با قوه یدکی، ظرف آب لیمو که درب آن محکم باشد (چوب پنبه کافی نیست) بهتر است درب آبلیمو قدری نمک بریزند که ایجاد گاز ننماید، چند عدد قوطی کمپوت، یک چراغ پریموس و یک ظرف نفت حلبی محکم یا فلزی، یک ماشین اصلاح با شانه های مختلف، قیچی، سوزن نخ، آئینه، شانه، ملافه های سفید علاوه بر احرام، گیوه علاوه بر کفش مخصوص احرام، یک کتری، دو عدد استکان و فنجان، قوری لعابی کوچک، چاقو و قاشق.

همان طور که گفته شد این اثاث، سبک و کوچک و کم حجم باشد، زیادی موجب زحمت و عقب ماندگی است.

### غذاهای مناسب

بدان که خوراکی در هوای گرم مصرف زیاد ندارد و بیشتر غذا را مایعات و میوه جات تشکیل می دهد و در صورت امکان میوه پخته (کمپوت) است البته هر مزاجی ممکن است به غذایی معین عادت داشته باشد و به غذای دیگر مأنوس نباشد آنچه ذکر می شود برای عموم است، روی هم غذای ده روز همراه باشد، (البته این دستورات برای مسافران راه زمین نیست، برای کسانی که به وسیله اتومبیل و از راه های مختلف مسافرت می نمایند باید راه را در نظر داشته باشند و از اهل خبره دستور گیرند) پس از ده روز دسترسی به غذای مناسب هست، برای ده روز؛ چهار کیلو نان خوب لازم است که خشک و کم روغن

باشد. برنج دو کلیو، آلوی خشک خراسانی دو کیلو که هم برای خیس کردن مفید است هم برای آش و خورش. روغن یک بسته یک کیلویی کافی است و نباتی خوب برای هضم آسان تر است. قند و شکر یک کیلو و نیم. اگر میل به غذا پختن دارید مقداری عدس و باقالی و سبزی خشک همراه ببرید که هم برای دم پخت و هم برای آش به کار می آید. نمک و ادویه فراموش نشود ولی از هر کدام چند مثقالی. چایی کم بردار چون چایی های خوب فراوانست. کمپوت بسیار مفید است و همچنین آب لیمو. لیمو عمانی ۲۰۰ گرم خرد و پاک کنند که دم کرده آن مفید و گواراست. آب نبات لب ترش برای مکیدن و تعارف به دیگران خوبست. زحمت حمل ماست کیسه ای را به خود راه ندهید. سرکه شیره و سکنجبین مفید و خورش خویست. کلیه اثاث و لباس و غذا کمتر از ۲۰ کیلو بشود، بیش از ۳۰ کیلو موجب ناراحتی است.

### دارو و درمان

به طوری که بیان شد، لازم است پیش از سفر معاینه بدن اگر بیماری در بدن است و طبیب مسلمان تشخیص داد نباید خود را به خاطر انداخت و آنچه دوا لازم است از پزشک خانوادگی دستور باید گرفت، در این مورد به پزشکی که دیانت او محرز نیست نباید مراجعه کرد که از این اشخاص خطر و عنادورزی دیده شده است. در این سفر که زحمات و عدم تناسب هوا و غذا برای عموم است باید از مزاج خاطر جمع باشید، اگر خاطر جمع شدید خود را آماده سازید و متوکل به خدا باشید. ادویه ای که به نظر می رسد: مقداری شیر خشک که موقع

یبوست و شدت حرارت حل آن در آب سرد و خوردن، بسیار نافع است ولی در غیر آثار اسهال، قرص ویتامین ب صد میلی گرمی یا ۵۰ میلی گرمی در حدود ۵۰ عدد بردارید و روزی یک عدد میل کنید که قوای عصبی و مقاومت را زیاد می کند، قرص ویتامین ث ۱۰۰ یا ۲۰۰ میلی گرمی ۵۰ عدد، روزی یک یا دو عدد میل نمایید، بدن را در مقابل بیماری ها قوی و به قوای حیاتی کمک می کند. چند عدد قرص سولفوکراندین و شبیه آن، برای اسهال مفید است، محلول مرکورکرم یک صدم ۵۰ گرمی با یک قطره چکان برای درد چشم، در چشم بچکانید و برای زخم بندی، یک لوله روغن پنی سیلین مالیدن آن به جلد، بدن را در مقابل شعاع آفتاب حفظ می نماید، پودر برای عرق سوزی و گرمازندگی، یک قوطی قطره کورامین و شبیه آن برای تپش قلب روزی سه مرتبه ۲۵ قطره با آب سرد مفید است چند عدد باند (نوار تنزیبی) چند گاز (استریزه) برای زخم بندی و خونریزی، چند عدد قرص مسکن برای دردسر و دندان؛ این دواها در موقع نبودن پزشک مفید است و گشایش کار پزشک است. ممکن است چیزهای دیگر مورد احتیاج باشد که باید پزشک دستور دهد.

### نکاتی چند درباره بهداشت:

گر نه گدار من آن است که من می دانم شیشه را در بغل سنگ نکه می دارد

خداوند همیشه و در هر جا حافظ جان بندگان است، ولی نهی «لاتلقوا...» را نباید فراموش کرد، باید مسافران محترم حج به حفظ و سلامتی بدن خود در حدود امکان بکوشند تا مسئول نشوند. به این



جهت مراعات این نکات برای سلامتی مفید است:

- ۱- در فصل تابستان و گرما سفر را باید کوتاه گرفت، اگر قصد توقف دارید نقاط خوش آب و هوا را در نظر داشته باشید.
- ۲- بهتر است پیش از ایام حج به مدینه منوره مسافرت نمایید، اگر بشود عتبات را نیز قبلاً زیارت کنید که بعد از تمام شدن حج یا یکسره به وطن برگردید یا به شام و بیت المقدس و مصر مسافرت نمایید.
- ۳- اشخاص کم بنیه زیارت مدینه و عتبات را ممکن است بعد از مراجعت به وطن با فرصت بیشتر انجام دهند.
- ۴- از مخارج غیر ضروری مثل خرید سوغات کم کنید تا چند روز ایام حج و در ازدحام و گرما، در خرج دستتان باز باشد و برای سلامتی خود از صرف پول خودداری نکنید.
- ۵- ان شاء الله در جده معطل نخواهید شد، اگر معطل شدید جا و مهمانخانه خوب انتخاب کنید و از گرما و آفتاب پرهیزید.
- ۶- هر چه می خواهید در حجاز توقف کنید، سعی کنید در مدینه باشید و عمارات خوب و پشت بام دار انتخاب کنید تا شب راحت بخوابید.
- ۷- اگر ممکن است روزی یک بار استحمام نمایید. اگر مقدور است قدری یخ در آب استحمام بریزید.
- ۸- در عرفات و منا گرچه مجبورید در چادری که زده اند باشید ولی بهتر است در وسط جمعیت نباشید.
- ۹- بیشتر بیماری ها اثر آفتاب زندگی است سعی کنید که کمتر در

آفتاب حرکت کنید و رفقا و محل خود را مراقبت نمایید تا گم نکنید. در محل چادر بیرق یا علامتی نصب کنید که گرم کردن چادر خطرناک است.

۱۰- رمی جمرات و قربانی را در هوای خنک و صبح انجام دهید و با بلد حرکت کنید.

۱۱- در اقامت به عرفات و منا تا ممکن است از غذاهای سنگین و چرب، به خصوص گوشت اجتناب کنید و به خوردن میوه و آب میوه و کمپوت و شربت و چایی اکتفا نمایید.

۱۲- تا ممکن است تماس خود را با بهداری و چادر امیرالحاج قطع نکنید و رفقا را از جای خود خبر دهید و از جای آن ها مطلع باشید که در پیش آمد به یکدیگر کمک کنید.

۱۳- از راهنمایی ها و اندرزهای اعضای سفارت و کمیسیون بهداری به خوبی استفاده کنید که برای راهنمایی و هدایت شما آماده اند.

آنچه گفته شد جامع و کافی نیست، برای این مسافرت با اشخاص خبره از هر جهت مشورت نمایید. در مظان استجابت دعا التماس دعا دارم.

دکتر اسماعیل کوثری

**حرکت آغاز می شود**

روز ۱۸ ذیقعده ۱۳۷۱- ۱۹ مرداد ۱۳۳۱ همراه آقای سرهنگ

نورالله گنجی و آقا میرزا رجبعلی منزله شه میرزادی که به وسیله بذل ایشان مستطیع شدم و آقای علی اکبر بوستان قناد، عازم حرکت شدیم، هوا گرم است و مزاج ما و عموم ایرانیان با گرمای عربستان سازگار نیست ولی عشق و علاقه و مسئولیت در مقابل وظیفه، مشکلات را آسان می کند.

دوستان، خویشان، زن و بچه، برای بدرقه آمده اند. هر چه وقت حرکت نزدیک می شود عواطف رقیق تر و هیجان و احساسات بیشتر می گردد. در میان این امواج احساسات گرفتاریم، و باید از یک یک وداع کنیم و به درخواست ها و التماس دعاها گوش بدهیم. در این موارد محرومیت ها و آرزوهای مادی و معنوی در خاطرها خطور می کند؛ هر یک با لحنی درخواست دارند که در مواقع استجاب بر ایشان دعا کنیم. بچه ها می خواهند با ما بیایند، بعضی روی صندلی ها برای خود جا گرفته اند! بچه ای است در آتش تب می سوزد و از خلال ماشین ها و دست مادر و خواهر می گریزد که خود را به اتومبیل برساند و سوار شود که با من بیاید. سفر عجیبی است، شاید آخرین دیدار خویشان و دوستان باشد و مرگ دیوار بلندی میان ما بکشد و با قیچی خود، برای همیشه رشته های عواطف و محبت را قطع کند. در میان جاذبه های گوناگون گرفتاریم. این حالت بی شباهت به حال احتضار نیست که شخص دچار کشاکش و میان سرحد دنیا و آخرت و علاقه های مختلف گرفتار است، قایق زندگی گاهی دچار امواج مخالف موت و حیات است گاهی در کنار ساحل حیات اندکی مستقر می شود باز امواج آن را

دستخوش تلاطم می گرداند، از این جهت آن حالت را حالت سکرات می گویند.

ساعتی از شب گذشته بود که سوار ماشین شدیم، بدرقه کنندگان آن قدر جعبه های شیرینی و آجیل اطراف ما روی هم چیده اند که جا بر همه تنگ شده، ارزش این هدایا و تعارفات، ارزش مادی نیست، محبت و علاقه است که به این صورت ها جلوه می کند. رشته های محبت است که دل ها را با هم متصل می گرداند. صورت های مادی آن مثل جلوه ای از جلوه های طبیعت فانی می شود ولی حقیقت آن در قلوب و نفوس معنوی باقی می ماند. بهتر است بدرقه کنندگان به جای این گونه شیرینی ها که عموماً سالم و مطبوع نیست، انواع میوه های خشک و تر؛ از قبیل آلو و خوشاب و مربّاحات هدیه کنند که هم غذا و هم دوا است، به خصوص برای حجاج آن هم در فصل گرما. در حمل و مصرف شیرینی جات دچار زحمت بودیم. نان های خشک و برنج ایران در این مسافرت غذای سالم و خوبی است که ماندش در کشورهای دیگر کمتر دیده می شود و باید به اندازه ای با خود بردارند که در نقل و انتقال هم در زحمت نباشند.

در میان شور و محبت دوستان و خویشان، اتومبیل حرکت کرد. خیابان های گرم و پرغبار جنوب تهران را به سرعت پیمود. وارد جاده شهر ری گردید. دیوارها و خانه ها و کوره پز خانه های دو طرف جاده، که بالای قبرستان چند صد ساله و از خاک میلیون ها اموات ساخته شده، از نظر می گذشت. آمیختگی سکون و حرکت و موت و حیات را از

خاطر می گذرانند. پس از چند دقیقه گنبد زرین شاه عبدالعظیم ۷ با چراغ های فروزانش، چون ستاره درخشانی در کنار افق تاریک تهران نمایان شد. سر تعظیمی خم کردیم و سلامی دادیم و رد شدیم، فضا رو به تاریکی می رفت که نیمکرده درخشان ماه در میان افواج ستارگان از زیر پرده افق ظاهر شد. در پیچ و خم های جاده، گاه تهران در میان غبار و زیر نور چراغ ها در کنار کوه البرز به چشم می آمد و ما را به عقب می کشید، گاه آسمان و چراغ های ابدی آن، ما را به ابدیت می کشاند. سخنان و گفتگوهای بدرقه کنندگان، صداها و آهنگ های آنان مانند صداهای درهمی که در میان کوه و درّه پیچد و دور شود، کم کم دور می شد و چهره ها از صفحات خیال مات می گردید. مشکلات سفر و ابهام آن مانند بلند و پستی جاده از خاطر می گذشت و ما را درباره بازگشت به این سرزمین میان بیم و امید می داشت. در میان این خیالات مبهم و درهم و بیم و امید، نقطه درخشان مقصد و عشق به آن، لحظه به لحظه در ذهن می درخشید و افق تاریک را روشن می کرد و موجب اطمینان نفس و سکونت قلب می گردید. این پرده های خیال تاریک و روشن، پی در پی از مقابل چشم می گذشت که از بالای تپه گنبد حضرت معصومه ۳؛ یکی دیگر از ستارگان خاندان پیامبر ۹ در میان کویر ظلمانی، نمایان شد؛ به قم رسیدیم، صبحگاه که به عزم حرکت به گاراژ رفتیم گاراژدار از کمی مسافر نالان و چشم طمّاعش به هر سو نگران بود تا نزدیک ظهر چند زن و بچه عرب عراقی را به دام انداخت. تمام راهروها و صندلی ها را پر کرد ولی هنوز نفس آزمندش در هیجان

و کیسه طمعش پر نشده بود که دیگر همه به هیجان آمدند و اتومبیل حرکت کرد. همه از تنگی جا و سر و صدا و آه و ناله زن ها و بچه های عرب در زحمت و متأثر بودیم، چه باید کرد؟ هنوز اول سفر است باید بردبار و صبور بود، از این وقایع بسیار در پیش داریم. ناملايمات و گرفتاری ها برای همین است که روح تحمّل و حکومت بر نفس پیدا شود، چه ناملايماتی که لازمه زندگيست و چه برای انجام وظیفه و تکلیف است.

این دیگ ز خامی است که در جوش و خروش است چون پخته شد و لذت دم دید خموش است

### اوضاع نابسامان سرحد ایران و عراق

شب رسید، چند ساعتی استراحت کردیم. پیش از ظهر از حوالی کرمانشاه عبور کردیم، از اینجا وضع و آداب تغییر می یابد. قهوه خانه ها پرجمعیت و بازار قمار گرم است. لباس های کردی، سیل های کلفت، پیراهن ها و عقال های عربی زیاد دیده می شود. لهجه ها مخلوط از فارسی و کردی و عربی است. فعالیت قاچاقچیان و قاچاق بران در گاراژها، قهوه خانه ها و ادارات زیاد است. چشم های ناآرامشان به هر گوشه و کنار و به سوی هر ماشین و در میان هر جمعیتی کار می کند و با کارمندان دولت و مأموران سرحدی، ایما و اشارات و لغاتی دارند. در چند کیلومتر میان قصر و خانقین چندین مرکز گمرکی و تفتیش برقرار است که در هر یک، باید چند ساعت مسافران معطل شوند. هر چه

می خواهند به سر مسلمانان می آورند، رشوه می گیرند، بد اخلاقی می کنند و هر گونه توهین روا می دارند. این منظره هر مسلمان بیدار و غیوری را متأثر می کند که چگونه بیگانگان و دولت های دست نشانده آن ها میان مسلمانان دیوار کشیده اند و پیکره اسلام و جامعه مسلمان را قطعه قطعه کرده اند و به نام های موهوم خطوط سرحدی و عناوین نژادی، همه را از هم جدا و به جان هم انداخته اند! امید است دیری نگذرد که روابط محکم و معنوی مسلمانان این تارهای بافته بیگانگان را بگسلد و دیوارهای سرحدی را خراب کند.

### اختران درخشان؛ کاظمین (ع)

پاسی از شب گذشته بود که از این بندها عبور کرده وارد خاک عراق شدیم، نیمه شب در میان درخت های نخل و روشنی چراغ ها، دو گنبد اختران درخشان و امامان هادیان، کاظمین ۸ نمایان شد.

هنوز ساعتی از شب باقی بود که ماشین در یکی از بازارهای نزدیک صحن متوقف شد، مهمانخانه ها و قهوه خانه ها همه بسته اند، ما هم گیج و خسته ایم. بارها را در کنار بازار جمع کردیم، نه جای استراحت است نه از ترس دستبرد می توان چشم به هم گذارد! گاهی راه می رویم، گاهی می نشینیم و تکیه می دهیم. هوا گرم و فضا نامطبوع است، در انتظار دمیدن سپیده صبح و نسیم رحمتیم.

کم کم دود سماور قهوه خانه ها و بخاری شیر فروش ها با صداهای

گرفته و خشن صاحبانش در بازار می پیچید و خمیازه خواب واپسین و جنبش زندگی نو شروع شد. بانگ اذان از بالای گلدسته ها تجدید حیات را اعلام نمود. درهای صحن به روی مشتاقان خسته باز شد. اثاث را به کسی سپردیم و ما هم جزو افواج زائران به طرف صحن به راه افتادیم و شستشو کردیم، وضو گرفتیم و وارد حرم شدیم. نور چراغ ها و روشنی صحنگاه مخلوط شده، نسیم بین الطلوعین با نسیم بادبزن ها با هم درآمیخته، نور ایمان از چشم ها و چهره ها می درخشد. اینجا سرحد میان صورت و معنا و آخرت و دنیاست و مدفع دو شخصیت است که رابط خلق با خالقند. رفتار و گفتارشان رشته های نوری است که وابستگان را از سقوط در تاریکی های دنیا بالا می آورد و به سطح عالی بهشت می کشاند. اینجا هم یکی از دریچه های بهشت است که نسیم رحمت و مغفرت از آن می وزد. ما هم مثل جمله آلودگان، خود را در آن معرض آوردیم. به پیشگاه آنان سلام کردیم و از خداوند طلب مغفرت و خیر نمودیم و در ساحت جلالش سجده کردیم و نماز خواندیم. خستگی ها و کدورت ها تخفیف یافت. بانشاط و روح تازه بیرون آمده وارد زندگی جدید شدیم. در یکی از مهمان خانه ها منزل گزیدیم. همه حجاج ایرانی که مثل ما تذکره عراقی دارند، در کاظمین جمعند تا تذکره ها را به ویزا رسانند و وسیله حرکت فراهم کنند.

### سرگردانی و تحیر در میان زائران

در این بین شنیدیم که عده ای از حجاج ایرانی چون از اجازه



دولت مأیوس شده اند، خود را به حمله دارها فروخته اند تا آن ها را از راه های غیر عادی و خطرناک به حجاز ببرند. آشنایان و دوستان آن ها مضطرب بودند و از زوار برای سلامتی آن ها درخواست دعا می کردند. ما قصد داشتیم اگر وسیله حرکت زودتر فراهم شود یکسره به مدینه برویم، تا چند روزی که به موسم حج مانده، از زیارت روضه رسول اکرم و ائمه طاهرین: بهره مند باشیم و چون موسم نزدیک شود از مسجد شجره (ذوالحلیفه) که میقاتگاه مسلم رسول اکرم ۹ است، احرام بندیم. معلوم شد وسیله مستقیم برای مدینه در عراق نیست، وقت هم تنگ می شود، ناچار از این تصمیم منصرف شدیم. کار مهم ما در عراق اجازه ویزا و تهیه وسیله است که دولت ایران موافقت نمود. تذکره ها به هر زحمت که بود به ویزای دولت ها رسید. صاحبان بنگاه های حمل و نقل به وسیله نشریه ها و اشخاص، مشغول تبلیغ شدند. بیشتر حجاج در میان این تبلیغات و وحشت عقب ماندن متحیرند.

در این گونه موارد سلیقه ها و روحیات مختلف، هر دسته ای را به سمتی می کشاند. بعضی های محکوم سلیقه هستند و فکر و نظر را کمتر به کار می برد. بعضی ها با اشخاص بصیر مشورت می کنند و اندیشه و نظر را به کار می برند. بعضی محکوم نظر مردمی هستند و تعبداً از آن ها می پذیرند. بعضی متوسل به استخاره می شوند ولی برای هر یک از این امور موردی است. پیروی از سلیقه در مواردی است که هدف جدی نباشد. تعبد از کسی پسندیده است که مشخص و دارای حسن نیت

باشد، اگر استخاره- چنان که معمول است- مطابق با دستور باشد، در موردی است که خیر و شر را از راه نظر و مشورت نتوان تشخیص داد و شخص دچار تحیر شود، کسانی که در هر موردی دانه های تسبیح را پس و پیش می برند، فکر را در دیدن جهات مختلف امور حیاتی و عاقبت اندیشی از کار می اندازند و نمی توانند اراده ثابت و محکمی داشته باشند، پوشیده بودن مصالح برای تکمیل عقل و قوای نفسی است.

یکی از علمای دین می گفت: اگر استخاره به این اندازه لازم بود، خداوند با هر کسی یک تسبیح گوشتی می آفرید! به هر حال حجاج از جهت سلیقه یا مشورت یا استخاره هر دسته ای راهی در پیش گرفتند و به وسیله ای متوسل شدند. ما هم به دام شرکت فتح افتادیم، از هر نفر هفتاد و پنج دینار عراقی (هزار و پانصد تومان) گرفت تا از عراق به بیروت با اتومبیل های نرن درجه دو ببرد و از بیروت به جده با طیاره و همچنین برای بازگشت. در میان این عجله و سرگردانی حجاج، بازار صراف ها و مهمان خانه ها و گاراژدارها و شرکت ها گرم شد و هر چه می خواستند می گرفتند و هر نوع معامله انجام می دادند. این زیان ها و ناراحتی ها را بیشتر از ناحیه دولت ایران باید دانست که آن قدر اجازه را به تأخیر انداخت تا وقت بر حجاج تنگ و میدان برای متعددی ها باز شد، جیب برهای بغداد هم فرصت خوبی به دست آوردند. بین بغداد و کاظمین و بازار صراف ها خطرناک ترین نقاط بود که باید حواس حجاج هنگام وصول حواله و تعویض پول جمع باشد، تنها حرکت کردن

صلاح نیست.

از بغداد که برمی گشتیم سوار اتوبوس شدیم، در راهروها مردم مختلفی ایستاده بودند، اتوبوس قدری از جسر دور شد که جناب سرهنگ صدا زد جیم را زدند! در میان جنجال به راننده فهماندیم و ماشین متوقف شد، چند دقیقه ای طول کشید که جلوی درهای ماشین را گرفتیم تا کسی بیرون نرود. شرطه ماشین را مقابل شهربانی کاظمین نگاه داشت. به رئیس شهربانی فهماندم که ایشان از رؤسای شهربانی ایرانند و هزار تومان از جیبشان در این ماشین زده اند. یک یک زن و مرد مسافر را تفتیش کردند اما چیزی معلوم نشد. ما را بردند به اتاق انگشت نگاری، (عکس های تمام جیب برها را از مقابل ما سان دادند تا شاید قیافه یکی از آن ها آشنا به نظر آید لیکن نتیجه گرفته نشد. وعده دادند پیدا خواهد شد، ما هم وقت معطلی و تعقیب نداشتیم زیرا فردا باید حرکت کنیم.

### مؤسسه های علمی و تربیتی در کاظمین

در کاظمین دو مؤسسه علمی و تربیتی است؛ اول «کتابخانه جوادین» است که با همت حضرت علامه شهرستانی تأسیس شده است. محل آن در ضلع جنوب شرقی صحن است. کتابخانه منظم و مفصلی است که محل رفت و آمد فضلا و مطرح مباحث مختلف است. وقتی ایشان در ایران بودند، ما از درک محضرشان محروم ماندیم. حضرت علامه شهرستانی از ذخایر و گنجینه های مسلمانان هستند که

خواص ایشان را بهتر می شناسند و از گهرهای فکریشان استفاده می کنند.

دوم «دارالعلوم علامه خالصی» است که بنای آن ناتمام است، اما پیوسته جلسات تعلیمی و تبلیغی برقرار می باشد و از ملل و مذاهب مختلف در آنجا رفت و آمد می کنند و پیشرفت و اثر آن روز به روز محسوس است. مسلم است که علمای دین با وضع آشفته دنیا و مسلمانان، نباید ساکت باشند ولی باید بیدار و مراقب باشند که سیاست های پیچیده و زودگذر روز، آنان را مقهور ننماید. سیاست های روز چون سیل خروشان، معلول حوادث موقت جوی است که پس از جوش و خروش و شوراندن گل و لای در هاضمه طبیعت و دل درّه ها نابود می شود. حق چشمه جوشان و متصل به منبع است که پیوسته جاری و حیات بخش است.

حریم بقعه های ائمه دین که مورد توجه و محل رفت و آمد عموم مسلمانان است، باید مرکز پخش علوم ریشه دار و معارف نورانی اسلام باشد نه محل ... و تغییر وضع، بسته به هوشیاری و بیداری مسلمانان و اتحاد و همفکری پیشوایان آن هاست.

### به سوی بارگاه امام حسین (ع)

وقت تنگ شده، به زیارت همه بقاع مطهر نمی رسیم. عصر یکشنبه به سوی کربلا حرکت کردیم. در دو سمت جاده پیشرفت عمران و آبادی نسبت به سال های گذشته محسوس بود. در قصبات هم

لوله های آب و چراغ های برق دیده می شد. چندین کیلومتر اطراف کربلا را نخلستان ها احاطه کرده، از چند فرسخی، بارگاه باعظمت حسین (ع) نمایان است. درخت های مستقیم و تنومند خرما مانند گارد احترام در دو سمت جاده صف کشیده اند. حرکت شاخه های آویخته، برگ های پهن و تیز ساقه آن ها، گویا مراسم احترام را نسبت به زائران این آستان به جای می آورند. ماشین ما نزدیک غروب از میان صفوف نخل ها و سایه های قد کشیده آن ها گذشت و غروب وارد کربلا شدیم.

### تجسم صحنه نبرد حق و باطل

این سرزمین و این بقعه برای هر بیننده خاطراتی را برمی انگیزد و هر کس به اندازه آنچه از گویندگان شنیده و در کتاب ها خوانده و از اسرار این سرزمین درک کرده، چیزهایی می بیند و سخن و آهنگ هایی می شنود؛ منظره میدان جنگ، صفوف آراسته، مقابله حق و باطل، نور و ظلمت، سرهای بالای نیزه، شمشیرهای تیز، کَر و فَر سپاهیان، کشته های به خون غلتیده، بدن های قطعه قطعه، چهره های خشمگین و درخشانِ مردان خدا، خیام و سراپرده های برافراشته، اطفال و زنان مضطرب، رفت و آمد و اجتماع و افتراق آنان و ... این مناظر آمیخته است با صداهای گوناگون؛ یکی رجز می خواند و چون شیر می خروشد. دیگری در حال خطابه است و برای هدایت می کوشد، آن زن بالای نعش برادر و پدر یا شوهر نوایی دارد. آن طفل به گوشه این خیمه و به دامن این زن، از این منظره هولناک پناه می برد و درخواستی

دارد. این پرچمدار و فرمانده فرمان می دهد. منظره صف مقابل هم با صورت های دیگر پیش چشم می آید. پس از چند ساعتی گرمای هوا و جنگ به آخرین شدت می رسد و هیجان سواره و پیاده بالا می گیرد، گرد و غبار برانگیخته می شود، صداهای اطفال کوچک تا زنان پردکی تا شیران جنگجو به هم آمیخته می شود. ظلمت شهوات پست، تاریکی آفاق فکر و میدان جنگ، امواج سرخ فام خون، برق های ایمان و امید به رضوان با برق های شمشیر و نیزه به هم آمیخته و درهم است، پس از ساعتی بدن های آرمیده در خاک و خون و سرهایی برافراشته بر نیزه های بلند سرفراز از میدان بیرون می آیند. فاتحین شرمند و شکست خورده، شکست خوردگان فاتح و عزیزان جگرسوخته سخنور، به کوفه برمی گردند.

این خاطرات، گاهی منظم و مرتبط و گاهی پراکنده و متفرق در کنار این بقعه و بارگاه از نظرها می گذرد. آن گاه سالار شهیدان و فرمانده نیروی حق و ایمان را می نگرد که بدنش در این سرزمین خفته و روحش به صفوف به هم پیوسته اهل ایمان پیوسته؛ نهیب می زند: پیش بروید، نهرا سید، دل را به خدا ببندید، و سر را به راه او دهید؛ فتح با شماست، فتح با شماست.

آن گاه زائر مانند سرباز فرمانبر، قدمی برای اظهار فرمانبری پیش می گذارد و نزدیک آستان می ایستد و می گوید: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَاعِبْدَاللَّهِ»، ما هم سلامی به پیشگاه مقدسش و شهدای اطرافش کردیم و به طرف بارگاه ابوالفضل متوجه شدیم، درون صحن آمدیم. در اینجا

نیز پرده ها و فواصل زمان از مقابل چشم برداشته شد؛ در این مکان فرزند علی را می دیدیم که در میان امواج خون و در برابر ستون های شمشیر و نیزه ایستاده، بدنش مشبک شده و از بازویش خون می ریزد، همی نعره می زند: «لا أرهب الموت اذ الموت وقی ....»

سلامی به پیشگاه این مظهر ایمان و شجاعت و نمونه عالی وفا و صداقت کرده برای استراحت برگشتیم.

بالای بام بلند مسافرخانه روی تختخواب دراز کشیده ایم. شهر و اطراف آن نمایان است. اطراف را نخلستان های متصل احاطه نموده، شهر با ساختمان ها و چراغ ها در وسط است. گنبدها و گلدسته ها مشرف به شهر است. ستاره ها از بالا می درخشد. اشارات ستارگان باز پرده زمان را از میان برداشت؛ این سرزمین را، بیابان خشک و خالی از اهل دیدم. حباب های پر از هوا به چشم آمد که با هم جمع شده و به صورت انسان درآمده اند و برای خود بقا و پایداری گمان کرده و حق را با شهوات خود مخالف پنداشته اند و به نیروی خود مغرور شده، میدان جنگی آراسته و مظاهر حق را به خاک و خون کشیده اند.

اندکی بعد دریای خروشان حیات موجی زد، حباب ها محو شدند. از بالای مناره ها صدا بلند شد:

«الله اکبر»، اما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الأرض ...، صدق الله العلی العظیم.

در همین حال خوابم ربود. این صداها در گوش هوشم بود. این مناظر از پیش چشم فکرم می گذشت که آهنگی آشنا و گوشنواز به گوشم رسید، چشم باز کردم، از بالای گلدسته های حسین (ع) مؤذن

می گفت: «الله اکبر!» چشم ستارگان بازتر بود. با دقت به ساکنین زمین می نگریستند.

### راهی شام می شویم

از جا برخاستیم سلام وداع نموده و به طرف کاظمین برگشتیم. بارها را بستیم و به سوی شرکت نرن حرکت کردیم، با آن که شرکت انگلیسی است ولی باز هم از جهت وقت منظم نبود، پاسی از شب گذشت که با عده ای از حجاج ایرانی به سوی شام حرکت کردیم. برای این راه اتومبیل های خوبی است. چون از حدود عراق و شام گذشتیم یکسره بیابان است جز مقداری از راه که آسفالت است. جاده ای هم به چشم نمی آید، ماشین ما وسائل آب و خواب و ... دارد. شیشه ها همه بسته است با بودن وسائل تهویه، هوای داخل گرم است و بیرون هم پیدا نیست گرفتار و زندانی شده ایم! اتاق راننده هم به کلی جداست هر چه به دیوار می کوبیم و فریاد می زنیم، فریادرسی نیست. متوجه شدیم که در دیوار مقابل، دگمه هایی است و بالای آن به عربی نوشته است: دگمه را هنگام خطر فشار دهید، حالا می خواهیم فشار دهیم، مبادا مسؤولیتی داشته باشد، بالاخره بنا شد یکی از دوستان غش کند. جناب سرهنگ حاضر شد، به شرطی که خوب غش کند و اثری از هشیاری از او ظاهر نشود! رفقا هم نخندند. سرهنگ غش کرد. کف از دهانش می ریخت و سینه اش بالا آمد اینجا بود که زنگ خطر به صدا درآمد. ماشین متوقف و درب باز شد. پیش از سر و کله متصدیان، نسیمی وارد



شد که همان مغتنم بود! در حالی که بادبزن ها به دست رفقااست و اطراف مدهوش را گرفته اند، به طرف متصدی حمله کردیم. با ترش رویی و انگلیسی مآبانه نگاهی کرد و گفت: شیشه ها لحیم است. محکم در را به هم زد و ماشین راه افتاد! کم کم هوا ملایم شد؛ و متوجه گرد و غبار بیرون شدیم. معلوم شد صلاح در محکم بودن دریچه هاست، جز در دو محل که اندکی توقف کرد. شب را یکسره می رفت ولی هر چه می رفت در حاشیه های افق جز کاسه وارونه آسمان درخشان، چیزی دیده نمی شد. سپیده صبح همسفران را برای نماز به جنب و جوش آورد. ناچار باز دگمه خطر را فشار دادیم. ماشین متوقف و در باز شد. بدون چون و چرا همه بیرون ریختیم، بعضی با آب ته آفتابه مشغول وضو شدند، بعضی خاک پاک را برای تیمم به روی خود می کشیدند. خضوع بندگی در چهره همه نمایان بود. صف نماز بسته شد و ... سپس سوار شدیم. آفتاب چون کشتی نور، در میان اقیانوس بی حد فضا، لرزان بالا می آمد، هر چه نظر می کردیم جز بیابان و لوله های غبار ماشین ها، از دور و نزدیک، چیزی پیدا نبود. نزدیک ظهر رشته های باریک کوه ها، در طرف راست، به چشم می آمد؛ این رشته ها دنباله سرشته کوه های سوریه و لبنان است. آن سرشته ها وسیله اتصال قرون و تمدن های گوناگون قدیم و جدید است. کوه است که با وقار و سنگینی، در دامن مهر و محبت خود فرزندان آدم را می پروراند و از پستان خود آب حیات می دهد و در کنار خود شهرها و تمدن ها پدید می آورد. هر یک از این فرزندان و تمدن ها چون دوران خود

را به پایان رساند یا دستخوش عوامل هلاک و مورد غضب خدای قهار گردید، کوه آن مام مهربان بالای تربت آنان اشک حسرت می ریزد، از اشک او بذرها و ثمرات عقلی گذشتگان می روید.

(وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ).

### شام و فلسطین گهواره پرورش پیامبران

اینجا سرزمین شام و فلسطین، حلقه اتصال شرق و غرب و رابط تمدن و آثار قدیم است! سرزمین قدرت روم شرقی و حکومت بیزانس و گهواره پرورش پیامبران و حکومت مقتدر صد ساله اسلامی است. در کوه و دشت آن برق های سرنیزه و شمشیر بازان شرق و غرب و گرد و غبار سُم اسب های آنان و نعره فاتحین به گوش و چشم می آید. سرود و دعاهای پیامبران و زمزمه تورات و زبور و انجیل، بیش از هر جا از این سرزمین شنیده می شود. بانگ صفوف نماز و تکبیر مسلمانان مجاهد در این سرزمین بیشتر محسوس است. باغستان های زیتون و انجیر پی در پی از مقابل چشم می گذرد.

نزدیک ظهر دوشنبه، ۲۵ ذیقعد، وارد خیابان های آسفالت بَرّاق شام گشتیم و در کنار خیابان مصفا و نهراهی جاری آن پیاده شدیم. اتاقی در مهمان خانه ای گرفتیم.

نزدیک مغرب وارد مسجدی نظیف شدیم. در صفوف جماعت آن، مردمان باوقار و مؤدب و تحصیل کرده زیاد دیده می شد. بعد از نماز شیخ جوان خوش سیمایی تفسیر قرآن گفت. آن شب در مهمان خانه استراحت کردیم.

### به سوی بیروت

قدری آفتاب بالا آمد که با اتوبوس شرکت به طرف بیروت حرکت کردیم، جاده سراسر آسفالت بَرّاق، هوا شفاف و ملایم است. در فراز و نشیب و پیچ و خم و هر چه مقابل چشم است باغستان ها و نهراهی جاری و سبزه زار است. فاصله شام تا بیروت ۲۵ فرسخ یا ۱۵۰ کیلومتر است. در وسط راه با فاصله کمی، دو محل بازرسی سرحدی و گمرکی یا مظهر تجزیه و مُقَطع پیکره اسلامی به قطعات کوچک است! تا در دیگ های طمع استعمارچیان بدون مقاومت جای گیرد، این گردنه سرحدی، گردن سر و پیکر شام و لبنانست که قطع شده!

پس از ساعتی معطلی و بازرسی حرکت کردیم. در دامنه کوه و حاشیه دریا، بیروت نمایان شد. اینجا خط اتصال اروپا با آسیا و اسلام با مسیحیت است. مهمترین خاطرات تاریخی برای مسلمانان در این قطعه، جنگ های صلیبی است. کشتی های بادی با شراع های برافراشته و صلیب هایی که در جلوی آن نصب شده، پی در پی از دل دریا سر بیرون می آورند و مجاهدان مسیحیت را؛ از پیرانِ سالخورده تا اطفال خردسال در ساحل بیروت پیاده می کنند! این جنگ و حمله مقدس مذهبی، برای نجات بیت المقدس است؛ در مقابل سپاهیان غیور صلاح الدین ایوبی و دیگر سرداران اسلام، کوه و دشت را گرفته و آماده دفاع و حفظ سرحدات اسلامند. در پشت چهره های مسیحیت و صلیب های آنان، چنگال های سیاستمداران استعمارچی اروپا

و ذلت مسلمانان و تجزیه قوای آنها را می نگرند ....



این خاطرات، مرا از توجه و دقت در وضع طبیعی و جغرافیایی باز می داشت. پرده ای روی آن کشیدم و با دوربین نظامی آقای سرهنگ، مناظر دور و نزدیک و شهرهای ساحلی لبنان را تماشا می کردم؛ جاده از میان باغ های وسیع و عمارات چند طبقه قسمت کوهستانی بیروت عبور می کند، آن تأثرات و وحشتی که از دیدن کاخ های شمیران برایم پیش می آمد، در اینجا نبود. خود تعجب می کردم چرا هر وقت از تهران به شمیران می رفتم، این کاخ ها که در میان باغ ها و بالای تپه ها، با سنگ ها و آجرهای الوان ساخته شده، برایم موحش بود! عوض خوشحالی از پیشرفت عمران و آبادی متأثر و اندوهناک می شدم! متوجه شدم که در ایران بیشتر کاخ نشینان را از دور و نزدیک می شناسم و می دانم چگونه این ساختمان ها بر استخوان های فرسوده بینوایان برپا شده و با دیدن آن ها مقایسه با زندگی مردم جنوب تهران و مردم پریشان دهات و ولایات به خاطر می آید. می دانم که در میان این کاخ ها چه مغزهای کم شعور و اعمال زشتی وجود دارد! ولی در بیروت همان ظواهر را می بینم. نه صاحبان کاخ ها را می شناسم نه با اخلاق آنان و زندگی عموم مردم آشنایم. این است که فقط جمال طبیعت را می نگرم که با صنعت آمیخته شده است.

### قرنطینه بیروت

این خاطرات و مناظر به سرعت گذشت و خوب شد که زود گذشت! وارد بیروت شدیم. کجا منزل گزینیم؟ مهمان خانه های بیروت

مظهر زندگی و آداب اروپا و تقلیدهای غیر شاعرانه شرقی است، برای سکونت رهروان به سوی حق و حجاج مناسب نیست. علاوه بر این، این روزها پرجمعیت و گران است. گفتند محل قرنطینه جای مناسبی است. به حسب درخواست رفقا، اتومبیل ما را یکسره به قرنطینه برد. حیاط وسیعی است و اتاق‌های متعددی با وسائل دارد. ولی چون فقط ایام حج دایر می‌شود اتاق‌ها و حیاط پر از زباله است. بعضی از رفقا این محل را نپسندیدند. اختلاف در گرفت. سر و صدا بلند شد. من از ماشین پیاده شده، کناری نشستم و به رفقا گفتم هر کس هر جا می‌خواهد برود، من از اینجا حرکت نمی‌کنم. بیشترشان تعبیت کردند و اثاث را پایین آوردند، چند نفر هم به سوی مهمان‌خانه‌ها روان شدند. اتاق‌ها تنظیف شد و فرش‌ها را روی تخت‌ها گسترديم. سماورها و پریموس‌ها به کار افتاد. جای آزاد و راحت و دارای لوله کشی است، دریا هم نزدیک است. ما اولین کاروانی بودیم که اینجا وارد شدیم. پشت سر هم اتوبوس‌ها و سواری‌ها آمدند و حجاج تُرک اسلامبولی و ایرانی وارد شدند. همین جا که مورد بی‌اعتنایی رفقا بود. پس از دو روز، در محوطه حیاط هم جا نبود! اولین سالی بود که دولت ترکیه برای حج بار عام داده بود. تُرک‌های با ایمان دهات و قصبات و شهرهای ترکیه هر کدام اندک استطاعتی داشته به راه افتاده بودند؛ بیشتر با همان لباس‌ها و جوراب‌های پشمی بیلاقی و سفره نان حرکت کرده بودند. احساس می‌شد که فشارهای بی‌دینی و عکس‌العمل شدیدی در آن‌ها ایجاد نموده، هر دسته‌ای که وارد می‌شد، مأموران سفارت ترکیه به سرکشی می‌آمدند و تذکره آن‌ها را

برای ویزا جمع می کردند اگر بیماری بود، به بیمارستان ها می بردند. وسیله طیاره و کشتی برایشان فراهم می ساختند. مقابل آن ها ایرانی ها هر چه تصور کنید بی سر و سامان بودند. نه کسی به سراغشان می آمد و نه اتحاد و یکرنگی داشتند. اول طلوع فجر و هنگام ظهر و مغرب نماز جماعت آن ها در مسجد و محوطه حیاط برپا بود، با آن که عدّه ای از علما در میان ایرانیان بود، عموماً متفرق و فرادا نماز می خواندند، در عوض بازار نوحه گری و دم گرفتن گرم بود. گاهی ترک ها و اهالی بیروت از صدای گریه جمع می شدند و به گمان آن که حادثه ای روی داده، با تأثر می پرسیدند چه پیش آمده؟ حساب آن که ما در یک کشور نیم اروپا و نیم اسلامی و در میان مسلمانان دیگر هستیم در بین نبود!

### ساحل مدیترانه

ساحل دریا تماشایی است. به واسطه پیچیدگی کوه و دریا، قسمت شرقی ساحل و شهرها و قصبات پیداست. شناوران جوان و بچه، در تمام ساحل دسته دسته، فرد فرد یا برای تفریح و ورزش یا برای صید جانورهای دریایی، از صبح تا شب مشغول اند. ماهی در این سواحل دیده نمی شد. بعد از چند دقیقه که به عمق آب فرو می رفتند، جانورهایی را از میان سنگ ها و خزه ها بیرون می آوردند که هیچ ندیده بودیم و برای تقسیم آن میان اطفال جنگ درمی گرفت؛ بعضی از این جانورها به اندازه گردوی درشت و شبیه به خارپشت بود که بعد از مدتی در خارج آب، خارهای اطراف حرکات منظم می کرد. با چاقو

درون آن را بیرون می آوردند و با اشتها می خوردند. این نمونه ای از وضع و اختلاف زندگی مردم این سامان است.

ما هم با رفقای خود، در روز چندین بار آب تنی و شنا می کردیم ولی از وقتی که یکی از همسفران فریادی زد و به سرعت با بازوی سرخ شده از آب بیرون آمد، دیگر احتیاط می کردیم و از ترس جانور دریایی زیاد پیش نمی رفتیم.

هنگام عصر هم روی صخره ها می نشستیم و با دروین شهرهای طرابلس و قصبات و کارخانه ها و کشتی ها را تماشا می کردیم. بعضی از رفقا هم که به مهمان خانه ها رفته بودند، از شلوغی و گرانی و مناسب نبودن وضع، به قرنطینه برگشتند. در این چند روز برای انجام کارها و دیدن وضع این کشور، چند برای پیاده و سواره با ترن های برقی و اتومبیل در خیابان های شهر گشتیم.

### اختلاف طبقات و نفوذ استعمار در بیروت

خیابان های سراشیب، بناهای چندین طبقه، مغازه های پر از کالاهای خارجی، مردم آرام و منظم مسلمان و مسیحی ممتاز نیست. با بعضی که می خواستم سر صحبت باز کنم می پرسیدم تو مسلمانی یا مسیحی؟ مسلمان ها بیشتر با این عبارت جواب می گفتند، الحمد لله أنا مسلم. احزاب دینی و سیاسی زیاد است ولی تظاهرات کم. چوب و چماق، فحش و ناسزا و متلک از احزاب و عابر و شوفر و شاگرد شوفر دیده و شنیده نمی شود. اختلاف زندگی بسیار محسوس است. کنار



شهر و حدود ساحل، کوچه های تنگ و کثیف، مردم بیچاره و زندگی سخت دیده می شود. هر چه بالا می روید زندگی بهتر و طبقات متفاوت تر است. کنائس و مدارس و مؤسسه های علمی دستگاه مسیحیت فعالیت بارزی دارد. کشیش ها با جنب و جوش مخصوص، زیاد به چشم می آیند؛ چون اینجا حلقه اتصال شرق به غرب است و دستگاه کشیشی بهترین وسیله و نفوذ استعمار می باشد، به این جهت فعالیت دستگاه های کنائس در این گونه کشورها بیشتر است. سیاستمداران اروپا پس از تجزیه کشورهای اسلامی، به وسیله همین دستگاه ها و وارد نمودن خانواده های مسیحی از خارج و کم نمایاندن احصائیه مسلمین در بیروت، این شهر را به عنوان اکثریت مسیحی شناساندند و رسمیت رئیس جمهور را مسیحی مقرر داشته و بیشتر شئون اداری و اقتصادی کشور را به دست مسیحیان دادند! با اکثریت مسلم اسلامی، در تمام لبنان، مسلمانان را تحت نفوذ گرفتند و به عنوان تساوی در حقوق، نخست وزیر را از اهل سنت و رئیس مجلس را شیعه شناختند تا زمینه اختلاف میان مسلمانان باشد ولی مسلمان و مسیحی عموماً از حکومت ناراضی بودند و زمینه انقلاب ریشه دار را فراهم می ساختند.

### **دیدار با آقای دکتر مصطفی خالدی**

یک روز هم به سراغ آقای دکتر مصطفی خالدی رفتیم؛ ایشان نماینده احزاب دینی مسلمانان بیروت در انجمن شعوب المسلمین

کراچی بودند. مرد فاضل و باایمان و خدمتگزار است. مؤسسه طبّی مفضّلی دارد که عده زیاد از زنان و دختران مسلمان و مسیحی برای طب و قابلگی با روش اخلاقی و ایمانی عمیقی دوره می بینند و تربیت می شوند. در بیروت به حسن خدمت و فضل و ایمان سرشناس است. در انجمن کراچی نطق های آتشین داشت. پذیرایی گرم کرد. پس از مذاکرات در اطراف وضع مسلمانان و نتایج انجمن شعوب المسلمین - که در همین سال تأسیس شده بود - گفت هر گونه کار و احتیاجی باشد رجوع کنید و ماشین من در اختیار شماست. از محبت ایشان قدردانی کردیم و نامه ای هم به مدیر شرکت طیران شرق وسطی نوشت و بیرون آمدیم.

### وضع ایرانیان در بیروت و گله از سفارت ایران

از جهت گرمی هوا، ماندن در بیروت تا نزدیک موسم حج، برای عموم، مطلوب بود ولی اجتماع روزافزون حجاج و محدود بودن کشتی و طیاره همه را نگران کرده بود. نامه دکتر خالدی برای مدیر شرکت مؤثر افتاد. بنا شد همراهان را معرفی کنیم تا روز حرکت تعیین شود.

عده ای از حجاج خراسانی و شیرازی، به علاوه رفقای تهران، همه می خواستند جزء همراهان باشند، برای همین در شرکت کشمکش پیش آمد که موجب کدورت باشد و ما گرفتار محذور شدیم، بالاخره شیرازی ها و خراسانی های پیش بردند.

وضع ایرانی‌ها بسیار نامطلوب بود، نه زبان می‌دانستند و نه مأموران سفارت با حالشان می‌رسیدند. برای استمداد و گله به سفارت ایران رفتیم. آقای پوروالی سفیر و اعضای سفارت خانه هم نمی‌دانستند چه بکنند. سفیر عصبانی بود و می‌گفت من هر سال گزارش‌هایی از وضع حجاج داده‌ام ولی وزارت خارجه اعتنایی نکرده و امسال هیچ دستوری از طرف دولت نرسیده که وظیفه ما چیست!

در میان این سرگردانی و تحیر، جیب بره‌های بیروت هم حواسشان جمع بود؛ از جمله هنگام سوار شدن به ترن، جیب حاج زرباف را زدند و معادل سه هزار تومان بردند. همه ما متأثر شدیم ولی چه باید کرد! رفقا تسلیتش دادند و سرگرم گرفتاری‌های خود شدند.

قرار حرکت به سوی جدّه عصر شنبه شد. از بیروت کم‌کم اسم‌ها و عناوین تغییر می‌کرد. حاج علی! ساعت حرکت شما کی بوده است؟ حاج تقی! چقدر پول سعودی تهیه کردی؟ حاج حسین! ماست بیروت هم همراه بردار. حاج بی‌بی! لباس احرام را دم دست بگذار. حاج خانم! تو مزاجت خوب نیست خاک شیر یخمال را فراموش نکن و ... البته عنوان «حاج» برای کسانی که ساعت حرکتشان نزدیک شده مسلم‌تر بود.

در چند روز فرصت در بیروت، بازار کتاب‌های مناسک مختلف و بحث مسائل گرم است؛ با هم می‌خوانند و عبارات را با دقت معنا می‌کنند و می‌پرسند. فتوای مختلف را برای هم نقل می‌کنند. قرائت حمد و سره را بیشتر اهمیت می‌دهند که نماز طواف نساء اشکال پیدا نکند! از همه مهمتر، موضوع ماه است و احرام.

شب جمعه ۳۰ ذیقعدہ (به حسب تقویم های ما) کنار دریا و بالای بلندی های ساحل برای استهلال جمع شدیم، هر چه دقت کردیم و دورین انداختیم چیزی دیده نشد. افق بخار داشت و جهت را درست نمی شناختیم.

### حرکت از بیروت

محرم شدن از بیروت هم کار مشکلی است؛ اگر از جنبه شرعی به وسیله نذر بتوان محرم شد، ولی طول زمان تا رسیدن به مکه و انجام سعی و طواف عمره با اختیاری نبودن وسائل و استظلال، کار مشکل و موجب کفارات متعدد خواهد شد.

می رویم به جده و می کوشیم که خود را به نزدیک ترین میقاتگاه برسانیم. وقت حرکت نزدیک است بار و اثاث هم زیاد است. حمل و نقل آن است و کرایه بار در طیاره گران است. قسمتی از اثاث را به کتاب خانه عرفان بردیم و به حاج ابراهیم زین سپردیم.

اول مغرب بود که اتوبوس شرکت طیاره به قرنطینه آمد، همه منتظرند تا نام چه کسانی را می خواند، چون نام ما را خواند از جا برخاستیم با همان نظر حسرت که ما به قافله های گذشته نظر می کردیم، دیگران به ما نظر می کردند. در حقشان دعا کردیم و اتوبوس حرکت کرد. از شهر بیرون آمد و وارد جاده مستقیمی شد که اطراف آن را درخت های سرو احاطه کرده بود. به فرودگاه رسیدیم. چراغ های فرودگاه حجاب نوری است که مناظر اطراف دیده نمی شود. خیابان ها،

راهروها و سالن ها پر از جمعیت است. غرش نشست و برخاست طیاره ها، سروصداهای عربی، فارسی و ترکی گیج کننده است. بیشتر حجاج که وقت حرکتشان امشب نیست در خواب، سرفه های شدید و پرخوابی پیرمردهای بی ماسکه، موجب خنده و تفریح ایرانیان حساس است. در میان این سرگرمی ها نام ما را خواندند و اثاث را وزن کردند و اجازه ورود به محوطه فرودگاه دادند.

### بر موج ره نشستیم

با اضطراب و عجله، که همه در این سفر مبتلا هستند، وارد طیاره شدیم و چون یونس ۷ در شکم این نهنگ قرار گرفتیم. ما را بلعید و دهانش بسته شد، غرشی کرد و به دور خود چرخید، ناگهان خود را در میان امواج تاریک هوا دیدیم؛ گاه با یونس هم آهنگ بودیم:

(فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ)

گاه با نوح و همسفران کشتی او:

(بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُزْسَاهَا إِنْ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ)

دستخوش امواج تاریک هوا هستیم. هواپیما که از نوع سربازبری زمان جنگ است، با غرش و نعره با امواج دست به گریبان است. صعود می کند و به پایین پرت می شود. در میان این قطعات آهن قرار گرفته و هستی ما ظاهراً بسته به چند پیچ و مهره و سیم و مفتول است. چاره جز انقطاع کامل نیست، باید فقط دل به او بست:

ما طالبان رویت، ما عاشقان کویت از غیر تو رهیدیم، غم‌ها به دل خریدیم  
 ای رازدان دل‌ها، بپذیر سعی ما را عهدهت به دل ببستیم، از غیر تو گسستیم  
 دست از حیات شستیم، بر موج ره نشستیم شاید که باز بینیم دیدار آشنا را

طیاره در زیر خیمه تاریک شب پیش می‌رود. هر یک از ما حال و مقالی داریم و از دریچه طیاره به اطراف و بالا و پایین می‌نگریم. در بالا میخ‌های نورانی ستارگان، خیمه شب را به سقف آسمان کوبیده و در حاشیه افق، بالای امواج تاریک و روشن دریا، هلال مضطرب شب دوم یا سوم یا چهارم نمایان است. گاه در میان امواج دریا عکس ستارگان چون عکس آماں در امواج فکر جوان به چشم می‌آید و گاه رشته‌های منظم چراغ‌های برق شهرهای لبنان و سوریه، چون برق آماں از اوج غرور جوانی به سرعت می‌گذرد. خستگی، نسیم ملایم جوّی و غرش یکنواخت طیاره خواب شیرین به دنبال آورد، پس از ساعتی، حرکت و جنب و جوش بعضی از رفقا همه را از خواب بیدار کرد. گفتند سپیده سرزده نماز بخوانیم نه آب وضو فراهم است نه جهت قبله ثابت است و نه بدن قرار دارد، شرایط ظاهر آن جمع نیست ولی در شرایط باطنی کمتر نظیر دارد ...

خط پهن فجر صادق در افق حجاز مانند خط درخشان لا اله الا الله کا از این افق سرزد نمایان شد و به دنبال آن اشعه آفتاب سرزد اولین

بوسه اش بر پره ها و بدنه طیاره ما بود. طیاره با تواضع به طرف سرزمین قدس خم شد. طوافی کرد و بر زمین نشست.

### مطوف ها یا باجگیران حج!

هوای صبح ملایمست. نسیمی از سمت دریا می وزد. اینجا اول از حاج، سراغ مطوفش را می گیرند. یک قسمت مقدرات آینده، در تعیین مطوف است. چند نفرند که مطوف ایرانی ها یا شیعه ها هستند. باید در میان این ها یک نفر را نام ببریم، چنان که از معنای کلمه برمی آید، مطوف برای راهنمایی به اعمال حج و نشان دادن مواضع و طواف دادن حجاج بوده است ولی در این زمان ها به خصوص امسال کار مهم مطوف اداره کردن حجاج از جهت وسیله حرکت و تهیه چادر برای عرفات و منا و تعیین زمان حرکت می باشد. همین که حاجی وارد حجاز شد، دیگر از خود هیچ گونه اختیار ندارد. نمی تواند آزادانه هر وسیله ای بخواهد فراهم سازد و هر وقت بخواهد از جده به مکه و از مکه به مدینه حرکت کند. چون این آزادی زیان زیادی به دولت فقیر! که همه منابع ثروت به دست اوست می رساند. پس مطوف ها باجگیران حج اند. همین که هنگام ورود، حاج نام مطوفی را برد، شش دانگ در اختیار اوست و آنچه می دوشد، سهمی برای او و بیشتر مال دولت است. گاهی به عناوین مختلف، بیش از آنچه دولت تعیین نموده می گیرند. به ما گفتند: غنام مطوف خوبیست و ما هم جزء دستگاه او شدیم و از اغنام او گردیدیم!

امسال اولین سالی است که باج حج (خواه) لغو شده است. در

انجمن شعوب المسلمین کراچی کہ چند ماہ پیش از موسم حج تشکیل شد، در روزهای آخر جلسات، تلگرافی از طرف نمایندگان ملل اسلامی به پادشاه سعودی شد و از وی درخواست الغای باج حج گردید. ما نمایندگان ایران هم تلگراف را امضا کردیم. پس از چند روز هم جواب آمد و دستور به سفارت های سعودی داده شد کہ لطف پادشاه حجاز را به کشورهای اسلامی اعلام کنند؛ به این جهت امسال جمعیت حاج، بیش از سال های گذشته بود و با پول هایی کہ مطوف ها به عنوان دیگر می گرفتند، ضرری به منافع دولت نرسید! این نکته را هم باید توجه نمود کہ پیشنهاد تلگراف و صورت آن از طرف یکی از نمایندگان دولت سعودی بود!

### رفتار خش مأموران

به هر حال مطوف جمعیت این طیاره معلوم شد، حالا- باید وضع ااث را معلوم کنیم، تا هو گرم نشده خود را به شهر و سرمنزلی برسانیم. معلوم است حاجی کہ از راه دور آمده و مال و جان خود را برای زیارت خانه خدا و انجام وظیفه، کف دست گذارده، چون وارد سرزمین حجاز می شود، خود را از هر حیث در اختیار دستگاه دولت سعودی می گذارد. از مأموران این دولت، کہ خود را مظهر کامل تربیت اسلامی می دارند و همه مسلمانان را ناقص و منحرف می شمارند، انتظار دارد کہ با روی گشاده و اخلاق اسلامی از او پذیرایی کنند. از میزبانان خود و پاسداران خانه خدا جز این توقعی ندارد ولی متأسفانه



در اولین ورود به سرزمین مقدس، که خانه هر فرد مسلمان است، با ترش رویی و درندگی مأمورین دولت روبه رو می شود؛ چون سراغ ااث خود را گرفتیم، مردی را نشان دادند که مدیت بالای سکویی نشسته بود و چند نفر چوبدار اطرافش ایستاده بودند. من چون چند کلمه عربی می دانستم، سپر بالای بعضی ایرانیان بود. جلو رفتم و به رسم برادری اسلامی سلام کردم و از او پرسیدم: ااث ما چه خواهد شد و از که و کجا تحویل بگیریم؟ ناگهان چهره اش برافروخت و چشمان سیاهش سرخ شد و با لحن تنیدی گفت: سید! مال کوهنا حرامزاده روح روح! سید اینجا حرامزاده نیست برو برو. مقصودش این بود اینجا دزد ندارد و کنایه به ما! که دزدها حرامزاده ها هستند! مثل این که لغت حرامزاده را برای پذیرایی ایرانی ها یاد گرفته بود! ما هم دیدیم با این مرد سخن گفتن نتیجه ای ندارد. معلوم شد این آقای خوش خو و خوشرو! رئیس گمرک فرودگاه است. این که جواب نشد آیا باید بمانیم یا برویم، به کجا مراجعه کنیم؟ از درب دیگر سالن فرودگاه بیرون آمدیم. اتوبوس ها ایستاده اند برای بردن حجاج به شهر خواستیم سوار شویم، باز آن مرد را دیدم آنجا ایستاده، چون رفقا ناراحت و نگران بودند، گفتم شاید حالش بهتر و خویش آرام شده باشد. با احتیاط نزدیکش رفتم و با ملایمت سراغ ااث را گرفتم. ناگهان برافروخت و فریادی زد و کلمات سابق را شدیدتر تکرار نمود. می خواست به طرفم حمله ور شود؛ چون با آن ضعف و خستگی کتک با مزاجم سازگار نبود، روی از او گرداندم و باوقار به طرف اتوبوس روان شدم و حساب پذیرایی های تا آخر

توقف را کردم.

### این سنگر هم با همت دوستان فتح شد

اتوبوس به راه افتاد و ما را میان میدانی وسط آفتاب پیاده کرد که اینجا باید منتظر نماینده مطوف باشیم تا ما را ضبط نماید. بعد از ساعتی، نماینده غنام آمد، چه باید کرد؟ گاری آورد در مقابل سرپوشیده ای نگاهداشت. اثاث ما را تحویل گرفت و میان گاری ریخت ولی مفرش بزرگ نیست. ناچار دنبال گاری و گاری دنبال نماینده غنام حرکت کردیم، در میان کوچه و مقابل قهوه خانه ای ایستاد. اتاقی پهلوی قهوه خانه است. اینجا مرکز نمایندگی غنم در جدّه است. جمعیت زیادی از حجاج، همه در حال حرکت و تحیر به سر می برند. مجا باید منزل کنند و چند روز در هوای سوزان جدّه با نبودن وسائل بمانند؟ جدّه مهمان خانه ای معروف دارد که آن هم اتاق و تختی ندارد.

شهر جدّه دو قسمت است؛ یک قسمت شهر جدید که محل سفارت خانه ها و مأموران دولتی است، در این قسمت خانه ها نوساز و دارای برق و آب است. قسمت دیگر، شهر قدیم جدّه است که خانه های آن دارای دیوارهای بلند و منحرف و درها و پنجره های کهنه و فرسوده می باشد و صحن و آب هم ندارد، ما را به اتاقی در یکی از این خانه ها راهنمایی کردند و گفتند بهتر از این پیدا نمی شود.

ساعتی استراحت کردیم. گاهی در گرمی شدید هوا، از طرف دریا نیسمی می وزید. اینجا باید پول مطوف و کرایه ماشین داده شود تا در

دفتر واردین وارد شویم و روز حرکت به طرف مکه معین شود ولی آن قدر ازدحام جمعیت اطراف اتاق نماینده مطوف را گرفته که دسترسی به او مشکل است. مفرش بزرگ که فرش و رختخواب در آن است چه شده؟ پس از مدتی پی جویی معلوم شد مفرش را کنار کوچه ای در میان خاک ها انداخته اند! گرمی هوا و مناسب نبودن جا، همه را ناراحت کرده است. آن عده از ایرانی ها که یکسره با طیاره وارد جده شده اند و مزاج خود را تطبیق ننموده، فشارشان بیشتر است ولی ما چون به تدریج آمده ایم، شاید راحت تر باشیم. مقابل اتاق نماینده مطوف اجتماع زیادی است؛ مثل گیشه بلیط فروشی و دکان نانوايي، پول ها روی دست است و با زبان های مختلف التماس می کنند.

کسانی که به این سفر نرفته اند، این گونه مشکلات را تصوّر نمی کنند. این اجتماع برای چیست؟ برای آن است که روز حرکت و وسیله معین شود؛ چون کسی در تهیه ماشین و حرکت آزاد نیست؛ هر نفر باید ۹۱ ریال سعود (هر یال تقریباً ۲۵ ریال ایران است) به عنوان مطوف و کرایه کامیون تا مکه بدهند تا حقّ مطالبه وسیله حرکت داشته باشند؛ این سنگر هم با همت رفقا فتح شد. باج ما را تحویل گرفتند و فعلاً باید پی در پی برویم، مطالبه کنیم تا ما را حرکت دهند.

### در ساحل دریای سرخ

نزدیک غروب است که برای شستشو و انصراف از کدورت ها، به طرف دریا راه افتادیم. از میان کوچه های متعفن بلم های ماهیگیری و

چادرها عبور کردیم. آفتاب چند متر بالای افق دریا است. شعاع آن با الوان مختلف از خلال مه و سطح دریا منعکس است. از آفاق دورادور هوا و دریا، پی در پی طیاره و کشتی نمایان می شود. این ها حاملین حجاج اند که از هر فج عمیقی رهسپارند. رو به طرف شرق جده با دوربین. در دامن دور بیابان، سلسله کوه های نمایان است؛ این ها رشته کوه های اطراف شهر مکه است. ماشین های سواری و اتوبوس و کامیون از جده تا چشم می بیند، در حرکت است. نظر حسرت ما آن ها را بدرقه می کند. بارالها! کی ما هم در رشته لیبک گویان خواهیم درآمد؟! به سوی غرب و به طرف دریا می نگریم، طیاره و کشتی است که پی در پی می رسد. به طرف شرق برمی گردیم. ماشین هاست که از جده بیرون می آید و آهنگ لیبکشان از عمق بیابان به گوش می رسد؛ سبحان الله روزی در ساحل این دریا عده ای مرد و زن جوان و سال خورده ایستاده و چشمشان را به آفاق دریا دوخته، منتظر بودند! منتظر کشتی بادی بودند که برسد و آن ها را از این سرزمین برآید؛ چون شهر مکه و این سرزمین آن ها را نمی پذیرفت، مردم این سرزمین آن ها را مانند مجرمان نابخشودنی به زجر و شکنجه گرفته بودند! منتظر کشتی بادی بودند که برسد و آن ها را از این سرزمین برآید؛ چون شهر مکه و این سرزمین آن ها را نمی پذیرفت، مردم این سرزمین آن ها را مانند مجرمان نابخشودنی به زجر و شکنجه گرفته بودند! درهای رحم و عاطفه را چون درهای زندان و آب و نان به روی شان بسته و دست های ظلم و زبان دشنام را بر آنان گشوده بودند. گناهشان این بود که کلمه توحید به زبان می آورند، و دعوت محمد امین ۹ را لیبک می گفتند. این ها زنان و مردانی بودند که خانه و زن و فرزند را پشت سر گذاردند. علاقه ها را بردند و از شهر و وطن خود نیم شب ها بیرون آمدند تا خود

به محل امنی برسانند. رهبرشان به آن ها گفت:

آن طرف دریا سرزمین آزادی است. پادشان مسیحی آن، مرد باایمان و آزدامنش و مهمان نوازی است. گفتند: از همه چیز دست می کشیم و بیابان های سوزان را می پیماییم. از بالای امواج مرگبار دریا می گذریم، تا در محیط آزاد حبشه، نفسی بکشیم و با تنفس به کلمه: «لا اله الا الله» تجدید حیات کنیم.

این گروه مرد و زن، بذرهای ایمن بودند که طوفان عصبیت مکه و بادهای مخالف آن، آن ها را پراکنده ساخت و در هر زمین مستعدی دانه هایی افکند. روح ایمان آن ها را پروراند و رشد داد و به ثمر رساند. امروز چندین میلیون شدند که نمایندگان آن ها از زمین و آسمان و دریا به همین سرزمین لیبیک گویان برمی گردند. سرپرست این جمعیت جعفر ابن ابی طالب بود که در دربار نجاشی مقابل پادشاه و سران مسیحیت و نمایندگان قریش ایستاد و آیات سوره مریم را تلاوت کرد. نجاشی، های های می گریست. وزرا و کشیش ها مدهوش شعاع این کلمات بودند! نمایندگان قریش خود را شکست خورده می دیدند؛ چون نجاشی آرام گرفت روی به طرف جعفر کرده، گفت:

«شما میهمانان عزیز من هستید و تا بخواهید می توانید در سرزمین من بمانید.»

آن گاه رو به سوی نمایندگان قریش کرد و گفت:

«من پیروان کسی که ناموس اکبر بر او نازل می شود، چنان که بر موسی و عیسی نازل می شد، را به دست شما نمی دهم.»

سرگرم ارتباط و اتصال گذشته و حال تاریخ این سرزمینم که متوجه شدم نیم قرص خورشید به دریا فرو رفته، هلال ماه بالای سر او کمان گرفته و سر سایه های دراز و تیز خاها و سنگ ها در اعماق ظلمت بیابان فرو رفته است.

باید به منزل برگشت، وقتی آمدیم از پله های تاریک منزل بالا رفته وارد اتاق شدیم هر یک از رفقا اثراتی را از فرش و پتو و پریموس و قابلمه کته برداشیم و نفس زنان از میان راهروهای باریک، باقی پله ها را پیمودیم تا به بام منزل رسیدیم. هنوز نفس می زدیم که از گوشه بام شب سیاهی جنبید و فریادی زد. زنی است، با لغت شکسته عربی، با عصبانیت می گوید: اینجا جا نیست، از آن پشت بام یک مرتبه پایین تر آمدیم، پشت بامی است پر از خاک. فرش ها را پهن کردیم. غذایی خوردیم و خوابیدیم.

### باز هم سرگردانی و حیرت!

صبح برخاسته هیچ نمی دانیم تکلیف چیست چون اختیاری از خود نداریم. یکی از رفقا سخت از ما عصبانی است که چرا اقدامی نمی کنید؟ هزارها نفر مثل ما سرگردانند. چه می توان کرد؟ به فرض آن که به وسیله توسل به این و آن و توصیه، برای ما امتیازی در نظر گرفتند، این سفر باری الغای امتیازات است!

با فشار رفقا مجبور شدیم و به طرف سفارت ایران راه افتادیم، معلوم شد از آن ها هم کاری ساخته نیست، هوا گرم است و منزل ها

نامناسب؛ از سویی آب کم است و با زحمت تهیه می شود. معلوم نیست که باید چند روز با این وضع به سر بریم. رفقا که متأثر و عصبانی اند چه کنند؟ اینجا زن و بچه نیست که به سر آن ها داد و فریاد کنند تا هیجان خود را تسکین دهند. ناچار باید چیزی را بهانه کنند تا دریچه بخار باز شود و از فشار درون بکاهد! از طرف دیگر زمان احرام نزدیک است، باید ترمز را قوی نمود و الا سعی باطل و نتیجه غیر حاصل خواهد بود؛ چراکه «لارفت و لافسوق و لاجدال فی الحج».

### سرزمین حجاز احترام به مسجد محسوس است

تنها محل آسایش و سرگرمی مسجد است. اینجا ارزش مسجد بسیار محسوس است. نسبت به وضع خانه ها، مساجد نظیف ترند و حصیرهای پاک در آن ها گسترده است. محل رفت و آمد اشخاص گوناگون است و تنها محلی است که در آن بخشش مطالبه نمی کنند؛ به خصوص وقت نماز که پنکه ها به کار می افتند. در این موقع شخص که وارد مسجد می شود، چنان است که از حمام گرم بیرون آمده! ولی از نظر اقتصاد همین که نماز تمام شد، بادبزن ها اهز کار می افتد! ظهر است، به مسجد رفتیم، صفوف نماز بسته شد و شیخی با لحن قوی و جذّاب جلو ایستاده نماز خواند؛ چون نماز تمام شد نزدیک رفته، سلامی کردم. جواب متکبرانانه گفت. برای آن که به سخنش آورم و از خشونتش بکاهم، گفتم: الحمد لله همه برداریم، و من هم با شما نماز گزاردم و از دیدن شما خرسندم. با خشونت عربی و تعصّب مذهبی، که از چهره

گرفته و چشمان برآتش نمایان بود، جواب خشکی گفت. گفتم مبتلا به دردسر شده ام و سر من طاقت آفتاب ندارد. آیا نزد شما جایز است که در حال احرام سر را بپوشانم و آیا باید فدیة بدهم؟ با لحن تندی که می خواست بفهماند چرا از قرآن بی اطلاعی، این آیه را خواند:

«فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ...»

گفتم: شیخنا این آیه درباره تراشیدن سر در مورد احصار است آن گاه اول آیه را خواندم: «وَأَتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ...» ساکت شد، در ضمن به او فهماندم که ادعای شما اطلاع از قرآن است ولی فقط آیات را سطحی حفظ می کنید و همین را موجب امتیاز خود از دیگر مسلمانان می دانید! برای آن که به او بیشتر بفهمانم که غرور بی جا دارد، گفتم: شما خود را از جهت تمسک به دین و عمل به آن، از تمام مسلمانان ممتاز می دانید و دیگران را اهل بدعت می پندارید، با آن که بیشتر اعمال شما، به خصوص نسبت به حجاج، به هیچ وجه با دین مطابق نیست! برآشفتم و گفتم برای چه؟ گفتم کتب فقهی و فتاوی علمای ما را بنگرید، به اتفاق می گویند ازاله نجاست از هر مسجدی بر هر مکلفی واجب است و نجس نمودن مسجد حرام است. مسلمانی از صدها فرسخ راه، با عشق و علاقه برای انجام حج می آید. پول ها را خرج می کند. زجرها می کشد. از علمای خود تقلید می کند. این باور شدنی است که بیاید عمداً بیت الله را نجس کند؟ آن وقت شما که خود را نمونه کامل دین می دانید، به کشتن او فتوا می دهید و در ماه حرام آن هم در کنار



خانه خدا، که یک مورچه را نمی توان کشت، گردن او را می نید! (۱)

با شدت و تأثر با او سخن می گفتم. او و عده ای عرب و ایرانی گوش می دادند، چون سخن به اینجا رسید، گفت اصلاً عجم ها احترام مسجد را مراعات نمی کنند. صدا را با شدت بلند کرد و گفت: بنگر! بنگر! چطور با کفش وارد مسجد می شوند؛ با دست به سمت درب ها که حجاج وارد می شوند اشاره می کرد. قسمتی از مسجد که محل وضو و ادرار است، واردین ایرانی و ترک در آن قسمت کفش ها را می پوشیدند. چون نزدیک فرش ها و محل نماز می رسیدند بیرون می آوردند. شیخ با شدت غضب و عصبانیت از جا برخاست و با پنجه قوی خود دست مرا گرفت، کشان کشان با پای برهنه به طرف محل وضو و تطهیر برد تا نشان بدهد! چون به آنجا رسیدیم دست مرا رها کرد و مثل شیر به حجاجی که کفش به پا داشتند حمله کرد؛ یک فریاد به سر این می زد و یک مشبت به سینه آن، کفش آن یکی را می گرفت و بیرون پرت می کرد! بیچاره حاجی ها همه متحیرند، نمی دانند چه بگویند. قدری که آرام شد باز دست مرا گرفت با پاهای برهنه که به طرف مستراح رفته بودیم به مسجد برگرداند. حالا- می خواهم به او بفهمانم ما بول و ترشح را نجس می دانیم و این ها به احترام مسجد در آن قسمت کفش می پوشند، اما ابداً گوشش بدهکار نیست؛ از این جمود و غرور و بی توجهی متأثر شدم و از مسجد بیرون آمدم.

سری هم برای فرستان کاغذ به پستخانه بزنیم، آنجا هم درهم و

برهم است. برای کسانی که زبان نمی دانند همه چیز سخت است. با آن که وضع پست و مقدار تمبر در هر کشوری ثابت و منظم است، اینجا حاجی باید حواسش جمع باشد. از بعضی یک ریال پول می گیرند و نیم ریال تمبر می دهند یا خود کاغذ را گرفته تمبر می چسبانند و به صندوق می اندازند!

### مشکل میقات و احرام

امروز یا فردا وسیله حرکت به مکه فراهم خواهد شد. تکلیف احرام چیست؟ حجاج ایرانی که یکسره به جدّه آمده اند و به عنوان نذر مُحرم نشده اند، پی در پی درباره تکلیف احرام سؤال می کنند. جواب این سؤال هم مشکل است، اگر بگوییم از جدّه محرم شوید، فتاوی معمولی در اختیار تصریح به جواز ندارد، اگر صریح بگوییم بروید از نزدیکترین میقات معین احرام ببندید، در این هوای گرم و فراهم نبودن وسیله، این فتوا یا احتیاط، ممکن است موجب تلف نفس یا نرسیدن به اعمال حج شود و خلاف احتیاط باشد. نزدیکترین میقاتگاه مسلم به جدّه جحفه است، جحفه میقات دوم یا اضطراری برای کسانی است که از مدینه می آیند؛ میقات اول اختیاری برای آنان مسجد شجره یا ذوالحلیفه است، جحفه میقات دوم یا اضطراری برای کسانی است که از مدینه می آیند؛ میقات اول اختیاری برای آنان مسجد شجره یا ذوالحلیفه است؛ اگر به عذری از آنجا احرام نبستند، باید در جحفه ببندند. و برای کسانی که از شام و مصر و مغرب می آیند جحفه میقات اختیاری است. جحفه در وسط راه بین مکه و مدینه و نزدیک ساحل و جنوب شرقی رابغ واقع است. در اوایل اسلام محلّ

آبادی بوده ولی حال جز یک چهار دیوار و چاه آب متروکه که در آن جا آبادی نیست.

برای آن که تا حدی این مشکل حج، که با مسافرت با طیاره پیش آمده، روشن شود، به طور اجماع به وضع میقاتگاه ها و آرای علما اشاره ای می کنیم:

میقات محلّی است که در سنّت و دستورات برای احرام معین شده؛ یعنی شخص حاج نمی تواند پیش از آن محرم شود و نمی تواند در حال اختیار، بدون احرام از آن بگذرد. احرام فقط باید از آن مواضع باشد.

در حدیث میسرّه است که گوید: «حضور حضرت صادق رسیدم، چهره ام متغیر بود، فرمود: از کجا محرم شدی؟ گفتم: از فلاخن مکان، فرمود: چه بسا طالب خیری که قدمش می لغزد! بعد فرمود: آیا خوشت می آید که نماز ظهر را در سفر چهار رکعت بخوانی؟ گفتم: نه، گفت: به خدا سوگند آن همین است.»

فقط مورد نذر از منع احرام پیش از میقات استثنا شده است و چون این حکم خلاف قاعده است، باید به همان مورد خاص اکتفا نمود؛ زیرا که احرام جز برای عمل حج، آن هم در مکان معین، معلوم نیست رجحان داشته باشد و مورد تعلق نذر شود.

مضمون صحیح حلبی و خبر علی بن ابی حمزه و ابوبصیر در این باره یکی است و آن چنین است: شخصی برای شکر نعمتی یا دفع بلایی نذر کرده است از کوفه یا خراسان محرم شود؟ فرمودند: از

همانجا محرم شود، آیا مورد سؤال با کسی که برای محرم شدن پیش از میقات نذر می کند فرقی ندارد؟ به هر حال هر کس باید به حسب اجتهاد یا فتوای مجتهد خود رفتار کند.

تکلیف حاجیانی که به نذر محرم نشده اند و از میقات عبور نمی کنند چیست؟ بر آن ها واجب نیست که به میقات برگردند. پس تکلیف آن ها این است که از محاذات میقات محرم شوند. محاذات؛ یعنی چه و چگونه احراز می شود؟ احراز محاذات با علم یقینی است و اگر نشد ظن کافی است؛ مشکل، معنای محاذات است که آیا عرفی است یا حقیقی؟

محاذات عرفی آن است که در هنگام عبور، اهل عرف بگویند مقابل یکی از میقات ها رسیده و چون احراز محاذات حقیقی دشوار است، آن را عموماً شرط نمی دانند و مفهوم آن برای اهل علم هم مشخص نیست. احکام دین اگر روی این دقت ها قرار گیرد، عمل بسیار مشکل می شود.

مرحوم آقا سید محمد کاظم در عروه الوثقی برای محاذات حقیقی تعریفی آورده که از آن، مطلب روشنی به دست نمی آید.

آیه الله بروجردی: در حاشیه می گویند: مقصود سید این است که اگر دایره ای رسم کنیم که مرکز دایره، مکه باشد و محیط دایره از میقات عبور کند. تمام نقاط محیط دایره، میقات است. بعد می گویند ظاهر آن است که محاذات عرفی کافی است.

اینک بنگریم محاذات برای مسافران دریا چگونه است؟ چه بنا بر

محاذات حقیقی و چه عرفی، جز در قسمت های پیش آمده بحر احمر در سواحل نزدیک مکه، نقاط دیگر دریا محاذات ندارد؛ مثلاً اگر دایره ای رسم کنیم که مرکز آن مکه باشد و شعاع آن از جحفه عبور کند، چون دریا از شمال غرب به جنوب شرق پیش آمده، در مقابل جحفه و رابع، قسمتی از دریا که شامل اطراف جده هم می باشد، داخل میقات می شود و کشتی هایی که از شمال به طرف جنوب در حدود ساحلی حجاز سیر می کنند، مقابل جحفه وارد میقات می شوند و کشتی های که از طرف مغرب و بلاد آفریقا پیش می آیند، در نقطه دایره فرضی، در مسافتی به جده مانده، به میقات می رسند و کشتی هایی که در وسط دریا از شمال می آیند در حدود جده که به سمت شرق برمی گردند به میقات می رسند بنابراین نسبت به مسافری دریا از طرف یمن و جنوب هم دریای حدود جده با خط فرضی از یلملم، میقات است و اگر محاذات را عرفی بدانیم مسامحه در آن زیاد است و عمل و سیره در مسافرت دریا و خشکی هم بر این مسامحه بوده است. پس جده محاذات عرفی دارد، با این حساب سرّ فتوای ابن ادریس، که از پایه گذارهای فقه است، معلوم می شود. این فقیه جده را مطلقاً برای مسافران دریایی میقات می داند.

صاحب جواهر رأی ابن ادریس را توجیه می کند و می گوید: مقصودش میقات محاذاتی است و در ضمن، میقات بودن جده را تأیید می کند. دیگران هم غیر از بعضی از متأخران نفی ننموده اند و اگر در مقابل رابع کشتی ها متوقف گشته و حجاج محرم می شدند، رسمی بوده

که منافات با بودن میقات دیگر ندارد و در دیگر مواضع هم کشتی برای احرام متوقف می شده است و سابقین هم در این موارد دستور دقت و احتیاط نمی داده اند.

امروز که طیاره یکسره به جدّه می رود و از اختیار همه کس خارج می باشد، تکلیف آسانتر است؛ چون جدّه اول نقطه امکان می باشد، به این جهت، بیشتر مسافران هوایی در جدّه محرم می شوند با آن که شرط احرام را همه در میقات و محاذی آن می دانند؛ اگر محاذات با اقرب مواقت را در مورد ضرورت کافی بدانیم، بین جدّه و مکه با چندین میقات، محاذات خط دایره ای دارد. فقط میقات مسجد شجره و جحفه و یلملم است که از این دوایر شعاع جدّه بیرون است. بنابراین با تجدید نیست و تکرار تلبیه در موارد احتمالی، احتیاط هم رعایت می شود.

با همه این حساب ها میل دارم اگر بتوانم خود را به میقات معین و تصریح شده برسانم ولی این احتیاط از جهت وضع مزاجی و تنگی وقت و نبودن وسیله منظم و تعبیت عده ای از حجاج، خلاف احتیاط است! اگر فردی از پا در آمد یا در بیابان سوزان و بی آب، حادثه عمومی پیش آمد یا به حج نرسیدیم مورد مسؤولیت خدا و سرزنش خلق خواهیم بود. چه، بالاتر از هر وظیفه جان و حیثیت مسلمانان است و شریعت ما شریعت سهله است و اولیای دین فرموده اند: در مورد دو وظیفه اسهل را انجام دهید؛ این گونه احتیاطها گاهی خلاف احتیاط را دربردارد. هم دین را از مرحله عمل بیرون می برد و هم

موجب زحماتی می شود. علمایی که در این گونه موارد؛ مثل درک میقات منصوص به احتیاط فتوا می دهند، البته با رعایت سایر جهات است ولی مقلدان توجه به جهات ندارند و اگر خود با وضع عادی به حج مشرف شوند، توجه خواهند فرمود که باید جهات احتیاط را برای مقلد عوام بیان کنند،

ما خیر صلی الله علیه و آله بین امرین الا اختار أیسرهما و قال خذوا من الأعمال بما تطیقون- قال یسراً و لاتعسراً.

## غسل و احرام

پس از سه روز معطلی در جدّه، روز سه شنبه چهارم ذیحجه (به حساب تقویم ایران) به ما وعده حرکت دادند. کنار دریا تا شهر، یک کیلومتر است و به حسب احتیاط، از آنجا که اولین سرحد میقاتی برای ما می باشد، باید محرم شویم. بعد از ظهر به طرف دریا رفتیم. در آب صاف دریا غسل کردیم. کنار دریا رو به قبله ایستادیم. کوه های مکه به چشم می آید. پس از نماز جماعت در آفتاب سوزان هم منقلیم. حالت بی سابقه ای است؛ مثل موجودی که پوست نیم مرده و چرکین بدن را می اندازد، سبک و آزاد می شود لباس های خود را از بدن بیرون آورده، لباس های پاک، سفید و غیر دوخته احرام را دربر کردیم. از آغاز نیت غسل، و غسل و نماز و بیرون آوردن لباس و پوشیدن احرام، در هر عملی، در خود حالت مخصوص و تغییر محسوس می بینیم.

اینک نیت احرام است؛ پروردگارا! محرم می شویم برای عمره تمتع، برای اطاعت فرمان و تقرب به تو. احرام؛ یعنی وارد حریم شدن یا

بر خود حرام نمودن. این جا سرحد حریم خداست و ما با نیت، یعنی انقلاب فکر از خود، به سوی خدا و تصمیم بر اجرای امر و ضبط جنبش های خودپرستی و خودآرایی، وارد حریم خدا می شویم. آن وقت که نظر، عمل و سخن از شهوات و تعدی به غیر برگشت، جلب نفع و دفع ضرر شخصی که میدان فعالیت قوای حیوانی است از کار افتاد و ذات و محیط وجدان انسانی از جنجال و غوغا و اجابت این شهوات آرام شد، کم از کم از سر ضمیر و از محیط عالم صدای حق و اولیای حق را می شنود. با این نیت و توجه، بانک لبیک از زبان، که مترجم قلب و ضمیر است، برمی خیزد:

### تلبیه

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمَلِكُ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ...»

ما چه چنگیم تو زخمه می زنی زاری از مانی تو زاری می کنی

ما چه ناییم و نوا در ما زتوست ما چه کوهیم و صدا در ما زتوست

ما که باشیم ای تو ما را جان جان! تا ک-ه ما باشیم و تو اندر میان

ما عدم هاییم و هستی ها نما تو وجود مطلق فانی نما

ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دمبدم

حمله مان از باد و ناپیداست باد آن که ن-- ایداست ه-- رگز کم مباد

گویا موج دریا و نسیم هوا و همه فرمانبران طبیعت با ما هم آهنگند؛ همه سر و پا برهنه، شعاع آفتاب بر لباس های احرام می تابد در کنار دریا از دور و نزدیک بانک لبیک بلند است. زبان ها گویا، اشک ها



جاری و قلب‌ها منقلب است. تلبیه واجب را (همان قدر که ذکر شد) تکرار می‌کنیم. این حال در تمام مدّت عمر، مانند حبابی است که اندکی روی امواج زندگی رخ می‌نماید! از این آهنگ نمی‌توان صرف نظر کرد. باز می‌گوییم:

«لَيْتِكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَيْتِكَ، لَيْتِكَ دَاعِيَا أَلِي دَارِ السَّلَامِ لَيْتِكَ، لَيْتِكَ غَفَّارِ الذُّنُوبِ ...»

... شدّت حرارت و نگرانی دوری راه، این محیط را آرام کرد. سوی شهر روان شدیم. چشم به راه داریم که کی خبر می‌دهند ماشین حاضر است؟ هر دسته‌ای که به ماشین سوار شده و در حال حرکت بانک تلبیه شان بلند می‌شود، دل‌های ما می‌تپد! نزدیک غروب گفتند: ماشین حاضر شد.

نزدیک پنجاه نفر مرد و زن باید در یک کامیون سوار شویم. همه محرمیم، نمی‌توانیم سخنی درشت بگوییم و با هم ستیزه کنیم. اثاث را چیدیم و مثل نشایی که پهلوی هم بکارند، در حالی که پاها از زیر در میان اثاث به هم چسبیده، بالای کامیون سوار شدیم. یکدیگر را محکم چسبیدیم مبادا پرت شویم.

هوای شب بیابان باز حجاز ملایم است و نسیمی می‌وزد. ماشین‌ها پشت سرهم و آهسته در حرکتند. ماه در افق بلند آسمان نمایان است. گویا با دو سر انگشت تیز و درخشان خود سمت حرکت را می‌نمایاند. نور اطمینان بخشش بر دشت و بیابان تابیده و با نور شدید و مضطرب چراغ‌های ماشین‌ها آمیخته است. در دنیا ظلمت و وحشت و دود و گناه و شهوات و نعره‌های جنگ و اختلافات سیاره

زمین، فروغ ماه پیکره های سفید کاروان های توحید و صلح و امنیت و لیبیک گویان حق جو را به چشم آسمانیان می آراید! تا با نظر قهر و خشم به ساکنان زمین ننگرد و جواب فرشتگان که در آغاز خلقت گفتند: (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ) اینک داده شود! فرشتگان که وجود بسیطشان جز برای تسبیح و حمد آفریده نشده، چه افتخاری بر آدمیان دارند؟! این موجود مختلف القوا و مرکب است که می تواند سپاهیان قوای مسلح خود را مقهور ایمان گرداند و به جانور کوچکی چون شپش و کیک از چشم حق بنگرد که موجود خداست و حق حیات دارد، گرچه ضعیف و مزاحم است! اگر در زندگی عادی مرغ هوا و حیوان صحرا و ماهیان دریا را قربانی خود می نماید، از جنبه حیوانی و دنباله آن عالم است و همین موجب اشتباه شده و فلسفه تنازع در بقا را تا به سر حد انسان کشانده است و فیلسوف مآبانی سراسر جهان را روی اصل تنازع قرار داده و به خودخواهانی اجازه داده اند تا هر چه بتوانند قوی و مسلح گردند و ضعیف و خرد و نابود نمایند!

این ها که نشیب و فراز بیابان را پر از غوغا کرده اند، جواب عملی به این فلسفه منحوس می دهند. این ها از نوع همین انسانند که همه اختلافات و امتیازات را دور ریخته و شخصیت حقیقی خود را از میان قوای مختلف، بارز ساخته اند، همه یک حقیقت را می جویند و همه یک سخن می گویند؛ نور ایمان زوایای تاریک دل ها را روشن نموده و از زبان ها و اعمالشان ساطع شده و محیط تاریک بدینی و بداندیشی و

وحشت را به محیط امنیت و خوش بینی و حسن نیت تبدیل کرده اند؛ بانک لیبک از دل بیابان، از دور و نزدیک و فراز و نشیب به گوش می رسد. اگر وسیله ضبط و انعکاسی بود، از فضل و کوه و دشت این بیابان صداهای هزارها مردم، در قرون متوالی شنیده می شد و فضای جهان را پر می نمود!

صاحبان این صداها به دنیای وحشت و ناامنی پشت کرده و رو به محیط سلم و امنیت می روند، همه در خود احساس می کنند که پروردگار جهان به آن ها استعداد و قدرت غیر متناهی داده و اگر از لباس عادات و بند شهوات خود را برهانند، رو به مدارج کمال غیر متناهی که همان سمت خداست می روند: «لَيْبِكُ لَيْبِكُ الی دارالسلام، لَيْبِكُ، لَيْبِكُ ذاللمعارج...» چند نفر از رفقا این سرود را با انقلاب مخصوصی می خوانند و دیگران جواب می گویند. هر چه نزدیک تر می شویم، بانک ها عمیق و انقلاب روح بیشتر می گردد؛ پیش می رویم. از خود بی خودیم! اتومبیل در میان پیچ و خم، ما را به این طرف و آن طرف می گرداند. گاهی روی هم می غلتاند. سرهای برهنه به هم می خورد. کیست جرأت اعتراض و بداخلاقی داشته باشد! قمقمه چایی را میان استکال ریختم که گلو تر کنم، تکان ماشین چایی داغ را روی دست رفیقم ریخت. او دستش سوخت و من جگرم! سوت ممتد ماشین هایی از دور به گوش رسید و به سرعت نزدیک می شد. تمام ماشین ها در کنار جاده حریم گرفتند. چند جیب و موتور سیکلت عبور کردند. گفته شد: این ها برای تشریفات ورود آیه الله کاشانی می روند، خرسند شدیم.

## حدّه

نزدیک مکه محلی است به نام «حدّه» میقات احتمالی است. پیاده شدیم و نماز خواندیم. احتیاطاً تجدید نیت نموده احرام را باز کرده و بستیم. چراغ های شهر مکه نمایان شد. اینجا بانگ لیبک قطع می شود و باید آرام و باخضوع وارد شد. نزدیک نیم شب است که وارد خیابان ها و کوچه های مکه شدیم. خیابان های بلند و پست و پریچ و خم، میانکوه و دره را، ماشین ها و جمعیت یکرنگ پر کرده است که ماشین به زحمت خود را مقابل خانه مطوف رساند. انبوه جمعیت و شباهت به یکدیگر، انسان را متحیر و دچار اشتباه می کند. در میان چراغ های ضعیف کوچه ها و شعاع اتومبیل ها، به زحمت رفقا را می شناسیم و نمی شود جمعشان کرد! نماینده مطوف تازه واردها را جمع و ریس کرد؛ همه را به یک سمت راه انداخت! هوا گرم و همه خسته و بی سروسامانند. فکر و اراده را از دست داده اند.

کجا می روید؟ کجا می برید؟ برای غسل می روند! غسل لازم نیست، چه غسلی؟ کی گوش می دهد! همه را با حال خستگی مسافتی پیاده بردند تا در برکه، که از آب کثیف کارخانه یخ پر می شود و هزاران نفر میان آن می روند، غسل کنند! برای آن که از هر نفر یک ریال بگیرند! چون از آب برکه خبر داشتم و در این موقع غسل واجب و مستحبی همخ وارد نیست بعضی از رفقا را نگذاشتم بروند. در این وقت واردین باید بکوشند تا طواف و سعی را انجام دهند و منزل تهیه کنند تا فردا که هوا گرم است راحت بشانند ولی این گونه طمع ورزی مطوف و بی فکری



حجاج، کم کم قدرت مقاومت را سلب می کند و خطر پیش می آورد!

### به سوی خانه خدا

با بعضی از رفقا برای اتمام عرمه به طرف بیت راه افتادیم وارد مسجدالحرام شدیم. کعبه با روپوش سیاهش با یک دنیا عظمت در وسط قرار دارد و ناظر میلیون ها مردمی بوده و هست که به گردش می گردند! در این نیمه شب از درهای اطراف حرم، احرام پوشان چون موج رودخانه به سرعت سرازیرند. همین که به حریم کعبه می رسند گرداب متلاطمی تشکیل می دهند و به سمت راست می پیچند. به محاذات حجراندکی توقف می کنند و دست ها برای اشاره به طرف رکن بلند می شود؛ الله اکبر، حرکت به سرعت شروع می گردد:

محل الصاق عکس

اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ، وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ، وَهَذَا هُوَ الْمَقَامُ الْعَائِدُ بِكَ مِنَ النَّارِ.»

## طواف

در طواف باید مراقب بود که شانه چپ، از محاذات خانه محرف نشود. در سمت حجر اسماعیل که نیم دایره ای را در سمت شمال دیوار کعبه تشکیل می دهد، باید مراقبت بیشتر باشد تا ناگهان به سمت جلو نرود و شانه از محاذات خارج نگردد. هر دوره (شوط) را باید از مبدأ معین، مقابل حجر شروع نمود و به همانجا ختم کرد. تعیین علامت و ایستادن روی آن، با فشار جمعیت مشکل است ولی توجه به طواف رسول اکرم در حال سوار بر شتر، کار را آسان می کند. هفت شوط را تمام کردیم.

## سعی بین صفا و مروه

خود را از میان گرداب بیرون کشیده به سمت مقام ابراهیم راه افتادیم. جوان مطوف برای ما جا باز کرد و سنگ های معدنی قرار گرفته بود، به ما نشان داد تا روی آن ها سجده کنیم.

بعد از نماز برای سعی بین صفا و مروه به راه افتادیم. جوان مطوف دو دست خود را به پشت ما گرفته و ما را به سرعت می دواند. او عجله دارد که اعمال ما تمام شود و به دسته دیگر برسد، ولی همین موجب خستگی و از پا درآمدن حاجیان است، به این جهت او را

مرخص کردیم و خود به راه افتادیم. در سعی سوم و چهارم من از پا درآمدم و خود را از میان جمعیت بیرون آورده به منزل مطوف رساندم. رفقا پراکنده اند. اثاث را در محلی ریخته، بعضی برای پیدا کردن منزل در تلاشند، بعضی مشغول طواف و سعی اند.

### گوشه بام، بهتر از بارگاه سلطانی!

منزل را باید اهمیت داد، محل ناراحت که برای خوابیدن شب و شستشو، جا و وسیله نداشته باشد خطر جانی دارد و یکی از موجبات از دست رفتن مزاج و اضطراب قلب همین است، به این جهت با رفقا قرار گذاشته ایم در انتخاب منزل دقت کنند و بی خوابی و خستگی ما را گیج و ناتوان کرده است. به نماینده مطوف گفتم: گوشه ای را به ما نشان بده تا چشم برهم گذاریم، گفت شما را روی چشم جا می دهم! کسی را فرستاد گوشه ای از بام طبقه دوم منزل را که گرم و پر از غبار بود به ما نشان داد، پاها را دراز کردیم؛ چه نعمت هایی انسان در زندگی دارد که متوجه نیست و چشم دنبال چیزهای دیگر است، چون از دست رفت ارزش آن به چشم می آید! این گوشه بام از تختخواب راحت در بارگاه سلطانی برای ما پرارزش تر بود. همین که اندکی به خواب رفتیم، سر و کله هیولایی پیدا شد و با صدای خشن ما را بیدار کرد! چه می خواهی؟ گفت: به من دستور داده اند شما را با دو نفر اینجا راه بدهم و با شما سه نفرند این یک نفر باید پایین بیاید! هر چه ما و آن بیچاره التماس کردیم اثری نکرد!

نفس صبح دمید و از جا برخاستیم، رفقا یک یک پیدا شدند. آقای سرهنگ تا نزدیک صبح در جستجوی منزل بود، به طرف منزلی که پسندیده بود حرکت کردیم، کوچه های تنگ و پر از سنگ و زباله را به سمت بالا-نفس زنان پیمودیم تا به قلّه رسیدیم. پله های درب خانه را که از سطح کوچه شروع می شد گرفته قریب سی پله بالا رفتیم. خانه ای است چند طبقه، چند اتاق نظیف دارد، دارای انبار آب. ارتفاع آن طوری است که روی بام آن شهر مکه و بیت و کوه ها و دره های اطراف و بیابان های دور پیداست. کرایه آن گران است؛ یک اتاق را کمتر از سیصد ریال نمی دهد، ولی جایی است مطلوب و برای ما ارزش دارد. واردین عموماً در همان نزدیکی های مسجد و اطراف آن منزل می کنند تا بیشتر مشرف شوند، به این جهت خانه ها پر از جمعیت، هوا متراکم و آب کمیاب است. من که آرزو داشتم وضع مکه و مقامات آن را از نزدیک مشاهده کنم، از بالای این خانه و کوه مجاور آن که «جبل ترکی» نام دارد، تا اندازه ای به مقصود می رسم. اثاث را به منزل آوردیم. اتاق دارای پنجره هایی است که به سمت شمال و مغرب باز می شود.

### اعمال عمره

پس از رفع خستگی و شستشو، برای اتمام عمره به طرف مسجدالحرام سرازیر شدیم. چون روز است و خستگی کمتر، بهتر توانستیم آداب را مراعات کنیم. دعاهایی که وارد است از آغاز رسیدن به مسجد و در حال طواف خواندیم. گاهی با دسته های طواف کننده



هماهنگ می شدیم و گاهی ساکت و آرام با جمعیت در حرکت بودیم. زن و مرد، سیاه و سفید همه با هم با یک لباس و در یک جهت در حرکت کردند. هر دسته ای با مطوّفِ خود ذکر می گویند و لهجه ای دارند. نزدیک رکن یمانی و حجرالأسود جمعیت فشرده می شود. در اینجا غوغایی است! همه می خواهند خود را به حجر برسانند. شرطه ها بالای سکو و اطراف ایستاده حجاج را مثل مجرمین با چوب های خیزران به شدت می زنند. کسانی که مثل ما نه قدرت فشار دارند و نه طاقت چوب خوردن، از دور متوجه حجر می شوند. اینجا همه هم صدا «الله اکبر» می گویند و رد می شود.

نماز طواف را نزدیک مقام ابراهیم انجام داهد به طرف باب الصفا رفتیم. بالای پله های صفا بالا رفتیم. نیت کرده «الله اکبر» گفتیم. سعی شروع شد.

تمام قسمت بین صفا و مروه بازار و دکان است. از بعضی قسمت ها عرض راه را بر سعی کنندگان قطع می کنند. صدای اتومبیل ها و عرابه هایی که عاجزها را سعی می دهد و دعای سعی کنندگان، همه در هم پیچیده است. به یک قسمت مخصوص که می رسند حرکت سریع تر می شود و با وضع هروله پیش می روند؛ مثل کسی که برای دور کردن و ریختن آلودگی ها، خود را حرکت می دهد، یا چون کسی که از شوق به وجود و سرور آمده از خودبینی و خودگیری خویشتن را رها کرده و سنگ های وقار موهوم را به دور می ریزد و سبک باز مجذوب جهت فوق گردیده، در حال پرش و جهش است، یا چون

کسی که میان افکار مختلف و بیم و هراس است! آیا پذیرفته شده و با حال احرام و طواف به حریم قدس راه یافته؟ یا رانده و غیر مقبول است؟ در کنار دیوار خانه و ساحت قدسش متحیر و امیدوار رفت و آمد، می کند. در نزدیکی حریمش هیجان بیشتر و حرکت سریع تر می گردد:

«یا مَنْ لَا يَخِيبُ سَائِلَهُ وَلَا يَنْفِدُ نَائِلَهُ ... أَللَّهُمَّ اظْلُنِي فِي ظِلِّ عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّكَ ... يَا رَبَّ الْعَفْوِ يَا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ يَا مَنْ هُوَ أَوْلَى بِالْعَفْوِ ...»

سعی هم تمام شد، نیت تقصیر نموده قدری از موی روی چیدیم و از احرام بیرون آمدیم. ظهر نزدیک و سنگ فرش ها داغ شده است. بانگ «الله اکبر» از مرکز شعاع توحید برخاست و رشته متصل طواف از هم گسیخت. رشته ها و دوائر نورانی نمازگزاران از نزدیک کعبه و زیر آفتاب تا زیر سقف های اطراف بیت بسته و ناگهان همه صداها خاموش شد؛ نظم است و عظمت! نظام است و آزادی. چشم ها به سمت کعبه، گوش ها متوجه بانگ مؤذن و آهنگ تلاوت، دل ها به سوی خداست. نفس ها در سینه ها حبس و سرها از جلال موقعیت به زیر آمده، آیات سوره فاتحه الکتاب با آهنگ شمرده و محکم به گوش ها می رسد. سوره که تمام شد، آهنگ یک نواخت «آمین» از کنار خانه تا محیط بیت، مثل موج پیش آمد و دو مرتبه به طرف دیوارهای کعبه برگشت! ناگهان بیش از صد هزار سر، در مقابل عظمت خدا خم شد، پس از لحظه ای همه در پیشگاهش به خاک افتادند!

### خروج از احرام ایجاد خوشی کرده، از هر دری سخنی است

نماز که تمام شد به طرف خانه برگشتیم. این مشاهدات و انجام عمره و بیرون آمده از احرام، ایجاد خوشی و نشاط نمود.

سخن از انارهای شیرین و درشت و بی هسته طائف است. رفقا دانه ای یک ریال خریده اند! با پول ایران دانه ای ۲۵ قران.

- خوردن این انار اسراف است!

- انار، هم غذا است و هم خاصیت دوائی دارد.

- پول برای چیست؟

- یخ را چند خریدند؟

- کیلویی یک ریال.

- آه، کیلویی ۲۵ قران! یک کیلو یخ با دو مرتبه آب خوردن تمام می شود! حالا خوب است ما پول آب نمی دهیم، والا آب را هم، دیگر حجاج، سلطی یک ریال می خرند! مرحبا به حکومت سعودی! واقعاً تابع سنت و خلفای راشدین است! از مهمان های خدا خوب پذیرایی می کند.

این ها صحبت هایی بود که میان رفقا ردّ و بدل می شد.

### **نگاهی به مسجدالحرام و شهر مکه با دوربین**

بعد از ظهر که قدری هوا ملایم شد، دوربین را برداشته به پشت بام رفتیم. در این محلّ بلند، مسجدالحرام و تمام شهر مکه و درّه ها و کوه ها اطراف نمایان است. شهر مکه در وسط درّه و رشته کوه هایی



است که در مغرب و مشرق است و شهر در میان این درّه، از جنوب غربی به طرف شمال می باشد. مسجدالحرام در وسط شهر و در دل وادی قرار گرفته است. از اطراف، سلسله کوه ها مانند حصارهایی پشت سرهم، اطراف آن را احاطه نموده است. اجمالاً معلوم است که مقامات تاریخی اسلام و مواقف پیامبر اکرم و مسلمانان؛ مانند کوه ابوقبیس، غار حرا، غار ثور، شعب بنی هاشم و شعب علی در میان همین کوه ها و در دامنه های آن است که با دوربین می بینیم ولی موارد و خصوصیات آن را نمی شناسم.

ای کاش می توانستم چندی در این سرزمین بمانم و وسیله و راهنمایی داشتم تا یک یک این موارد تاریخی را از نزدیک زیارت کنم؛ آنجا که رسول اکرم در آغاز بعثت ایستاد و مردم را با صدای بلند خواند و دعوت خود را آشکار ساخت! آن خانه هایی که مسلمانان نهانی جمع می شدند و آیات قرآن را می شنیدند. خانه خدیجه کجاست؟ خانه امّ هانی که از آنجا به بیت المقدس و آسمان ها معراج نمود کجاست؟ غار حرا که ماه های رجب، شعبان و رمضان را تنها آنجا به سر می برد و اولین آیات به گوشش رسید در قلّه و اطراف کدام یک از این کوه هاست؟

این محل های پرارزش و تاریخی اسلام که مسلمان هزاران درس توحید و ایمان از آنجاها می گیرد، پیش از زمان تسلط اخوان سعودی، بناها و آثاری داشته و کسانی برای راهنمایی و کمک حجاج به این مکان ها آماده بودند ولی امروز آن آثار را خراب کرده اند و می گویند رفتن به آن جاها را نیز قدغن نموده اند! پس اگر هم بعد از ایام حج

بتوانیم در مکه چندی توقف کنیم، دسترسی به این آرزوها مشکل است!

از پشت بام به زیر آمدیم. در قسمت غرب و شمال منزل ما، آخرین نقطه ارتفاع این کوه است و در دو سمت این کوه و دامنه های آن، خانه های کوچک سنگی است که دیوارهای کوتاهی دارد و مقابل این خانه ها، فضاهای کوچکی است که بزها و گوسفندها شب در آنجاها می خوابند و روزها این حیوانات میان کوچه ها آزاد می گردند. این بزها هم از آیات خلقتند؛ دست و پای بلند، بدن های لاغر، موهای ظریف و پستان های بزرگ مانند کیسه زیر شکمشان آویزان و پر از شیر است. کاغذ و کهنه می خورند و بیشتر دو قلو و سه قلو می زاینند! دیدن این بزها دعای ابراهیم خلیل را به یاد می آورد، که هنگام بنای بیت، نگران خوراک و روزی ساکنین این سرزمین و پاسداران این خانه بود و می گفت:

«وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ ...»

گویا این بزهای پربرکت، از موارد اجابت دعای ابراهیم اند!

این خانه های کوچک و ساده، نمونه خانه های قبل از اسلام و هنگام ظهور اسلام است؛ خانه هایی که اجداد رسول اکرم ۹ و آن حضرت منزل داشته، شبیه به همین خانه ها بوده است!

ولی اطراف مسجدالحرام و قسمت های مرکزی شهر مکه، خانه ها چندین طبقه است که از سنگ های الوان ساخته شده و مانند برجی از میان کوه ها سربرآورده و عموماً از برق و آب بی بهره اند!

از منزل بیرون آمدیم و چند قدمی که به سمت گردنه رفتیم، به

خانه های ساده، که از نمونه های سابق است، مشرف شدیم. بالای گردنه رسیدیم. کوه ها و بناهای آن طرف نمایان است. اهالی این قسمت هم گویا بادیگر اهالی مکه فرق دارند؛ خلق قناعت و عفت از گفتار و کردارشان نمایان است. به حجاج احترام می گذارند و اهل توقع نیستند. دورین به دست ما بود و اطراف را تماشا می کردیم. به رفقا می گفتم مراقب باشید که مأموران حکومت متوجه نشوند. مبادا گمان کنند مشغول عکس برداری هستیم و با به عنوان «بدعت» متعرض شوند.

عده ای از اطفال و جوان ها جمع شده اند که با دورین اطراف را تماشا کنند؛ از هر کدام نام کوه ها و مکان ها را می پرسیم، درست نمی دانند. پیرمرد قوی هیکلی رسید که از او پرسیدم. گفت: این کوه که اینک ما بالای آن ایستاده ایم و در شمال غرب مکه است، «جبل ترکی» نام دارد و مقابل ما، طرف جنوب شرق، کوه ابوقییس است؛ همانجاست که رسول اکرم میان اهل مکه بانگ داد:

«واصِّ یا حاً»، صبحگاهان مردم مکه از این اعلام خطر به سوی کوه روانه شدند تا بنگرند چه پیش آمده، که محمد ۹ را بالای کوه ایستاده دیدند. چون جمع شدند، پرسید:

«مرا می شناسید؟ سابقه من میان شما چگونه بوده؟»

همه وی را ستودند. فرمود:

«اگر به شما خطری را اعلام می کردم از من باور داشتید؟ اینک بدانید من از جانب خدا شما را به عذابی که در پیش دارید بیم دهنده ام؛ چنان که می خواهید می میرید و چنان که بیدار می شوید برانگیخته خواهید شد.»

### غار حرا، معبد بزرگ

طرف شمالی مکه، دنباله کوهی که بالای آن ایستاده ایم، کوه نسبتاً بلندی است که در محل مرتفع و مسطح آن آثار بنا و لوله های دو عرّاده توپ دیده می شود. پیرمرد می خواست کوه حرا یا جبل نور را به ما نشان دهد. ما متوجه این محل بودیم. معلوم شد این توپ ها مقابل قصر سلطنتی است.

آن گاه در شمال این محل کوهی را نشان داد که مانن برج مخروطی - جدا از سلسله کوه های دیگر قرار گرفته و - بر همه کوه ها مسلط است؛ آن کوه حرا و جبل نور است. در قله کوه نور آثار بنا دیده می شد. در زمان سابق حجاج برای زیارت این محل می رفتند به این جهت محل آسایش یا قهوه خانه مانندی بالای آن بوده و راه رفتن بالای آن هم بهتر بوده است.

کسانی که به آنجا رفته و مطلع بودند، می گفتند فعلاً عبور سخت و در میان سنگستان های درشت و سیاه است. بالای قلّه محلی است که زیادی رفت و آمد آنجا را آماده و صاف نموده است. در میان سنگ ها محل جمع شدن آب باران است که زائران از آن استفاده می کردند. چند متر بالاتر از این محل، در میان سنگ ها و سینه قلّه، غار حرا قرار گرفته است. یک نفر به زحمت در میان آن می گنجد. در ارتفاع این کوه و محل غار، کوه ها و بیابان تا چشم کار می کند نمایان است و محل مهیب

و موحشی است.

با عشق و علاقه ای می خواهم به وسیله دوربین و پس و پیش





نمودن درجات آن، خود را به قلّه این کوه نزدیک کنم. دلم می خواهد پر در آورم و به قلّه آن پرواز کنم و در میان غار، که مانند آشیانه عقاب بالای آن کوه قرار گرفته منزل گیرم!

محمد ۹ را می نگرم که سفره نانی برداشته و از دامنه های شرقی مکه (مقابل منزلگاه ما) که شعب ابوطالب و خانه خدیجه است، به راه افتاده، ساکت و آرام رازی در دل دارد که هیچ کس با آن محرم نیست. با نظر دقیق به این کوه های عبوس و سنگ های سیاه می نگرد تا دامنه این کوه می رسد و به طرف قلّه بالا می رود. سنگ های صاف و لغزان و سختی راه، در وی اثری ندارد. از وحوش و حشرات نمی هراسد، تنهایی خاطرش را مضطرب نمی کند! خود را از غوغای جمعیت و اضطراب خیالات و اوهام رهانده، خلق را با معبودها و آرزوهایشان پشت سر گذارده است؛ مانند مرغ رمیده، در آشیانه بلند این کوه منزل گزیده و از دنیا به چند قرص نان و چند جرعه آبی که از باران در خلال سنگ ها جمع شده اکتفا می کند.

این غار مدرسه عالی و معبد بزرگ اوست. در روز هنگام تابش آفتاب، در سایه غار آرام می گیرد.

چشم ها را بر هم می گذارد و به دیوارهای غار تکیه می دهد. به رازهای قلب و صوت ضمیر خود و آهنگ موزون طبیعت گوش می دهد.

ناله های خلق مظلوم جهان و نعره خودخواهان را می شنود.

شعله های آتش و ستون های دود را بالای شهرها و مراکز تمدن

دنیا می نگردد!

چون آفتاب به سمت مغرب برگشت و سایه کوه ها و سنگ ها امتداد یافت، از میان غار بیرون می آید و چشمان سیاهش به هر سمت دور می زند. کم کم در سرتاسر افق، ستارگان از زیر پرده نمایان می شوند و خاطرش را از دنیا و جاذبه های آن بالا می برند.

خود را در وسط عالم نور و تجلیات آن می نگرند افواج ستارگان ریز و درشت با رنگ های مختلف و صفوف منظم از افق سربرمی آورند.

در مقابل چشم نافذ او، سراسر جهان کتاب بزرگی است که صفحات مختلف آن را سرانگشت قدرت ورق می زند. به خطوط و حروف آن مأنوس است و مقصد و مطالب نویسنده را از خلال سطور نور می خواند!

قلب پاک محمد ۹ چون دریای صاف و شفاف است که تمام موجودات و باطن و ظاهر آن، آن طور که هست، در آن منعکس می شود! این شخصیت مستعد، قلب و فکر خود را از صداهای خارج و ارتعاش شهوات داخل ضبط نموده تا امواج خالص کون و هستی و صدای خالق آن را واضح بشنود. در این ریاضت و تفکر خالص ترین عبادت را انجام می دهد. چه، روح عبادت، نیت و توجه و خلوص است. کم کم صداهایی در خواب و بیداری از دور و نزدیک به گوشش می رسد. آهنگ جرسی در میان فضای غار می پیچد. خطوط نور چون فلق صبح در برابر چشمش می آید؛ مانند خواننده ای که کلمات و

حروف و کاغذ و کتاب از مقابل چشمش محو شده، روح و فکر و صفات نویسنده را می نگرد و آهنگ صوت او به گوشش می رسد.

در این غار، در مقابل چشم محمد ۹ از پشت پرده، نظامات عالم حکمت و صفات و اسماء حق تجلی می کند، آن گاه سراسر حکمت و قدرت حق در کتاب بزرگ خلقت و کتاب کوچک و جمع انسان، در پنج جمله و عبارت خلاصه شد و به صورت وحی از زبان فرشته علم در فضای روح پاکش منعکس گردید و از آنجا در فضای آرام غار پیچید:

یا محمد اقرأ. این صوت از هر جهت به گوشش می رسد! و به هر طرف او را متوجه نموده! حال با بهت و اضطراب می گوید:

«ما اقرأ؟ ما أنا بقارئ؟» چه بخوانم من که درس نخوانده ام؟ باز صوت تکرار می شود:

(اقرأ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي \* خَلَقَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ عَلَقٍ \* اقرأ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ)

بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از علق آفرید. بخوان، و پروردگار تو کریمترین [کریمان است. همان کس که به وسیله قلم آموخت. آنچه را که انسان نمی دانست [بتدریج به او] آموخت.

در این جملات، اسرار خلقت و اهمیت قلم به او گوشزد شد و وظیفه و روش کار و دعوتش بیان گردید، از غار سرازیر شد. بدنش

می لرزد. عرق از پیشانی‌اش می ریزد. خود را به خانه رساند، گفت مرا بپوشانید. دثار بر سر کشید و خفت! آهنگ آن کلمات موزون و محکم در گوشش بود که باز همان آهنگ با عبارات دیگر به گوشش رسید:

(يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿۱﴾ قُمْ فَأَنذِرْ... (يا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ...))

خواند مزمل نبی را زان سبب که بروی آی از گلیم ای بوالهرب

سرمکش اندر گلیم و رخ مپوش که جهان جسمی است سرگردان تو هوش

در نگر این کاروان رهنده غول کشتی بان این بحر آمده

هین برون بر، ای امام المتقین این خیال اندیشکان سوی یقین

خیز و دردم تو به صور سهمناک تا هزاران مرده برخیزد ز خاک

از این قلّه کوه، قیام شروع شد؛ قیام ایمانی و علمی و قیام فکری و قلمی. عرب قیام کرد. شرق و غرب قیام کرد. موج ایمان و علم پیش رفت. غبار شرک و جهل را از روی افکار ملل پراکنده ساخت. همه را برپاداشت و استعدادها به کار افتاد. اروپای تاریک هم روش شد. نور علم دو مرتبه از آنجا به دنیا منعکس گردید! شعاع های ایمان و علم از این کوه به دنیای تارک تابید! این موج از دل این غار برخاست! حقا کوه نور است! گرچه ظاهر آن سیاه و عبوس است.

چه خوب بود بالای این کوه دستگاه فرستنده ای بود و پیش از آن

که آیات قرآن از رادیوهای کشورها پخش شود از اینجا پخش می شد و در هر سال روز مبعث که روز قیام و نورباران است، آیات نخستین قرآن از اینجا به گوش دنیا می رسید! این کوه نخستین برج موجگیر بود و قلب و دستگاه فکری رسول اکرم از اینجا امواج الهام و صوت فرشتگان را گرفت و به دنیا منعکس کرد.

### هر نقطه ای از این سرزمین خاطره ای برمی انگیزد

نزدیک غروب است و دل درّه ها و دامنه کوه ها تاریک شده، اشعه آفتاب از کناره های دور افق و از روی تخت سنگ های سیاه و براق کوه ها، کم کم دامن زرین خود را جمع می کند. چشم را به هر سو که می گردانم، خاطراتی را برمی انگیزد! این خاطرات چشم را در جهت مخصوصی متوقف و پا را از حرکت باز می دارد.

گوشه مسجدالحرام از میان شهر از یکسو به چشم می آید. سمت مشرق، شعاب و درّه هایی است که خانه های بنی هاشم و شعب ابوطالب یا شعب علی که دو سال مسلمانان در آن حبس بودند و دو یا سه روز به اطفال معصوم و زنان شیرده غذا نمی رسید در آنجاها بوده!

غار ثور که جای اختفای رسول خدا و محل هجرت و مبدأ تحوّل تاریخ است، در میان زنجیره و شکاف کوه هایی است که رشته های آن به طرف جنوب غرب مکه ممتد است.

### باز هم از مسجدالحرام

رفقا می گویند هوا تاریک است برگردیم، می خواهیم به طرف مسجدالحرام سرازیر شویم ولی با کوچه های پرپیچ و خم و تاریک و گرمی هوا و زیادی سنگلاخ و کثافات، مراجعت مشکل است! وارد منزل شدیم. فرش و رختخواب و غذا و آب را با همت رفقا برداشته خود را به پشت بام بلند منزل رساندیم. سراسر بیابان و کوه ها را دامن ظلمت پوشانده، فقط وسط درّه مکه نورباران است، چون عموم خانه های مکه چراغ برق ندارد. مسجدالحرام و اطراف آن، شب ها در پرتور نور برق ها بهتر دیده می شود. بانگ مؤذن از قلب مسجد برخاست و در میان کوه و وادی پیچید؛ الله اکبر، الله اکبر! با اذان های فارسی و اردبیلی خیلی فرق دارد. لهجه قوی و خالص عربی به یاد می آورد نخستین اذان را که از بالایی بام این مسجد، از حنجره بلال خارج شد و روحیه مقاومت کفار و بت پرست ها و بت تراش ها را از میان برد. این بانگ ضربه ای بود که بر بت ها و عقاید باطل آن ها وارد آمد و این ندا، در دنیا هر چه پیش رفت و به هر جا رسید، بت ها را واژگون کرد و بت پرستی را درهم شکست!

در این جا آسمان نزدیک می نماید و ستارگان از هر جا فروزنده ترند، به نظر می رسد به این نقطه زمین، توجه مخصوصی دارند. در این قسمت از زمین، هم آهنکی خاصی میان آسمانیان و زمینیان وجود دارد؛ سیاحان افلاک با لباس های یکرنگ نور! دامنکشان، دسته دسته از کنار افق ظاهر می شوند و برای طواف به گرد مرکز هستی،



در افق دیگر پنهان می گردند. طواف کنندگان با لباس یک رنگ احرام، از گوشه مسجدالحرام ظاهر می شوند. در مرکز رمز توحید، در گوشه مسجدالحرام ظاهر می شوند. در مرکز توحید، در گوشه دیگر از چشم نهران می شوند ...

در بالای بام، گاه به آسمان می نگریم و گاه به زمین. گاهی هم متوجه حرکات متناقض و بی مرکز مردم دنیا هستیم! دلم می خواهد بیاید و این انعکاس آسمان و جهان بزرگ را در زمین و هماهنگی موجودات ریز زمینی را با آسمان بزرگ بنگرند! آن ها که درباره این طواف و سعی گنجند، درباره سعی و طواف آسمانین گنج ترند:

نمی پرسی ز سیاحان افلاک چرا گردند گرد مرکز خاک؟

چه می جویند از این منزل بریدن؟ چه می خواهند از این ناآرمیدن؟

از این گردش بگو مقصودشان چیست؟ در این معبد بگو معبودشان کیست؟

ما هم روی به مسجدالحرام آورده و تکبیر نماز گفته با طواف کنندگان زمین و آسمان هماهنگ شدیم. نماز هم صورت دیگر طواف است که از تکبیره الاحرام شروع می شود و به سلام و تسلیم ختم می گردد؛ نقل و احتیاجات بدن، ما را مثل همیشه به سوی دیگر متوجه ساخت و پرده ای روی این عالم نورانی کشاند؛ کته دم کشیده؟ آب قوری جوش آمده؟ آب و یخ به اندازه کافی داریم؟! و بعد از خوردن، سنگینی و خواب!



خور و خواب و خشم و شهوت غضب است و جهل و ظلمت

حیوان خیر ندارد ز مقام آدمیت!

اذان مسجدالحرام تار گوش را به حرکت آورد و به طلوع صبح و تجدید حیات بشارت می داد. از خواب برخاسته به آسمان و زمین و بالا و پایین می نگرییم. همان وضع و هماهنگی ادامه دارد. ستارگان در مسیر خود، و طواف کنندگان در مدار خودند! نماز خواندیم، آفتاب بالا آمد و برای زیارت و طواف به سوی مسجدالحرام سرازیر شدیم. خانه ها و قهوه خانه ها و کوچه ها پر از جمعیت است، این روزها پرجمعیت ترین روزهای مکه است. به زحمت از کوچه ها می توان عبور کرد. غوغای حجاج و برق ماشین ها سراسر شهر و خلل کوه و دره را پر کرده است. نزدیکی درهای مسجدالحرام، فشار جمعیت وارد و خارج، عبور را بسیار مشکل ساخته. مدتی طول کشید تا وارد مسجد شدیم. چهار سمت مسجد ایوان بلندپایه است که بر ستون های سنگی سفید قرار دارد. وسط فضای باز است. از ایوان ها تا نزدیک کعبه و محل طواف، راه ها سنگ فرش است و در فاصله میان این راه ها، باغچه ماندهایی است که از ریگ های الوان فرش شده، همین که آفتاب قدری بالا آمد، عبور از این قسمت ها با پای برهنه مشکل و تماشایی است! با نوک پنجه و پاشنه پا و جست خیز باید خود را به دایره طواف رساند. زمین دایره طواف و نزدیک بیت، چون پیوسته پر از جمعیت است زیاد داغ نمی شود.

در گوشه ای از قسمت سایه ایوان، به زحمت جایی پیدا کردیم تا

قدری استراحت کنیم. از درهای اطراف مسجد سیل جمعیت سرازیر است؛ زن و مرد، پیر و جوان، سیاه براق، و سفید شفاف ...

چشم‌ها به سوی کعبه و دست‌ها به طرف آسمان و دل‌ها پر از خشوع و ایمان است. در میان جمعیت تخته‌های حامل بیمارها که روی دوش و سر حمال‌ها حمل می‌شوند دیده می‌شود. بعضی با چهره زرد و اندام لاغر و مأیوس از زندگی بالای تخته نشسته‌اند، و چشمان کم‌نور خود را به سوی آسمان و خانه خدا می‌گردانند. بعضی خفته و مشرف به موتند. بعضی یکسره چشم از دنیا و امید به رحمت خدا بسته، جنازه‌اش را طواف می‌دهند. خواجه‌های حرم با قدهای بلند و عمامه و لباس‌های سفید و گونه‌های پرگوش‌چروک دار و بی‌مو، با وقار مخصوصی جاروب‌ها به دست دارند و مراقب نظافت مسجدند. کثرت جمعیت اعراب بیابانی و حجاج آفریقایی و جاوه‌ای که بی‌اعتنای به نظافتند، کار نظافت را مشکل ساخته است. اطراف مسجد الحرام هم وسائل آب و طهارت آن‌طور که باید فراهم نیست!

این چهار دیوار که با سنگ‌های سیاه بالا آمده، و قسمت بالای آن را پرده‌ای پوشانده است، خانه خداست! خانه‌ای است که به دست ابراهیم و اسماعیل ساخته شد و چهل قرن از تاریخ بنای آن می‌گذرد! همه دستگاه‌ها و بنیان‌ها مثل برف در مقابل حوادث تاریخ ذوب شده، این بنا چون کوه استواری باقی است!

آن روز در میان این دره جز این بنا نبود و سال‌ها گذشت تا آن که خانه‌ها ساخته شد و شهری پدید آمد، چند بار پیش از اسلام و بعد از آن

دیوارهای آن خراب و بار دیگر ساخته شده ولی بنیان همان بنیان ابراهیم است. روزگاریها گذشت تا آثار جاهلیت و شرک، این خانه را آلوده ساخت و بت هایی که صورت او هام بود در اطراف آن و میان بیت نصب شد اما سرانجام حقیقتی درخشید و او هام را زایل و نابود ساخت.

سال فتح مکه است. مکه فتح شده، محمد ۹ بر شتو قصواء سوار است سربازان خدا پرست و مؤمنش اطرافش را چون هاله گرفته اند. صناید قریش و سران حجاز با شکست و سرافکنندگی پشت سر حرکت می کنند. رسول خدا هفت بار طواف نمود، آن گاه کلید را از عثمان بن طلحه گرفت. مردم مقابل درب کعبه جمع شده اند. درب کعبه را که از زمین مرتفع است گشود و وارد بیت شد. بت ها را با اشاره «جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ» (اسراء: ۸۱) سرنگون ساخت و صورت ها را پاک کرد. آمد مقابل درب ایستاد. اهل مکه همه سرافکننده و هراسانند، تا درباه آن ها چه فرمان دهد!

فرمود: چه انتظار دارید؟

با فروتنی و عجز گفتند: برادر بزرگوار و برادرزاده بزرگوار مایی! جز خیر انتظار نداریم.

فرمود: همان که یوسف به برادرش گفت به شما می گویم:

بروید، انتم الطلقاء؛ شما آزادید!

هراس ها از میان رفت. چهره ها باز شد. تبسم بر لب ها نشست؛ این

محمد است که پس از بیست سال زد و خورد بر ما دست یافت، همه را آزاد کرد! آن گاه خطبه ای خواند و آیه شریفه (یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ...) را تلاوت کرد و فرمود:

افتخارات همه از بین رفت، لا- فَخْرَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَ لا- لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ أَلَا بِالتَّقْوَى تمام افتخارات و خون ها و اموال جاهلیت زیر قدم من ....!

ما هم که امروز از نقاط مختلف آمده ایم و همه یکرنگ شده ایم، به حکم همان محمد ۹ است که آن روز در اینجا این سخنان را ایراد فرمود!

### حجر الأسود، دست راست خدا برای بیعت

متوجه جمعیت انبوه شدم که در میان آفتاب با شور و عشق، اطراف خانه می گردند و تضرع می کنند: چشم های واردین و طواف کنندگان به یک نقطه بیشتر متوجه است و اجتماع و شور در آنجا افزون است. آن نقطه رکنی است که حجرالاسود در آن است.

این سنگ سیاه که متلاشی شده و شاید پنجاه تکه است و به وسیله فلز به هم چسبیده و در میان قاب نقره در رکن قرار گرفته، چه اقبال بلندی داشته! در هر سال هزارها نفر باید یا آن را ببوسند یا با آن مصافحه کنند!

از زمان ابراهیم که آن را نصب نموده، همین طور مورد احترام و تعظیم است. قبائل و سران عرب و قریش پس از خرابی بیت و تجدید

بنای آن، برای نصب این سنگ نزدیک بود که شمشیرها بکشند و خون یکدیگر را بریزند تا افتخار نصب آن را ببرند! عقلای قوم گفتند: نخستین کسی که وارد بیت شد حکم باشد و نخستین وارد، محمد ۹ جوان نوری بود. چون حکمیت از او خواستند عبا از دوش خود برداشت و سنگ را در میان آن نهاد و فرمود نمایندگان قبائل گوشه های عبا را بردارند! چون نزدیک به رکن رسید، خود سنگ را از میان عبا برداشت و در محل نصب نمود!

این ارزش و احترام برای آن است که از بهشت فرود آمده؟

سنگی است که ابراهیم بالای آن ایستاده؟

آدم از بهشت در بیابان هند بالای آن فرود آمده؟

گوهر درخشانی بوده که دست گناهکاران و آلودگان، سیاهش نموده؟

فهم این سخنان مشکل است! نه ابراهیم بر یک سنگ مخصوص ایستاده، نه آدم بر یکی فرود آمده و سنگ درخشان هم فراوان، و آمدن از بهشت چسان است؟!

سخن محکم و رأی قاطع همان است که در احادیث صحیح آمده:

«استلموا الركنَ فإنه يمينُ الله في خلقه»

همان طور که خانه رمز حق و طواف تغییر محور حیات است، این سنگ دست راست خدا برای بیعت با حق و وفای به عهد می باشد. رکن مفصل میان گذشته و آینده زندگی است. اینجا برای انسان مادی، محل تعهد برای خدای بزرگ است که به این صورت قرار داده شده؛ سنگی نصب گردیده که فاقد ارزش مادی و نمونه حق و تعبد مطلق باشد تا

هیچ هوسی را برننگیزد، فقط توجه به خدا بر گردد و از اینجا محور حیات بگردد و طواف شروع شود؛ از هوس ها و شهوات روگرداندن، همان به خدای رو آوردن است (فَأَيْنَمَا تُولُوْنَ فَكَمْ وَجْهَ اللَّهِ) (بقره: ۱۱۵)

بسکه هست از همه سو وز همه رو راه به تو به تو بر گردد اگر راهروی بر گردد

طواف از همین جا شروع می شود. کشش جاذبه شهوات و تصمیم به دفن آن و تقویت جاذبه حق، حرکت طواف را ایجاد می کند. چنان که دو قدرت جاذبه و دافعه مدارات بزرگ را پدید آورده!

فرموده اند: دست خداست با آن مصافحه کن، اگر توانستی ببوس، اگر نتوانستی به آن دست رسان، و اگر نتوانستی به سوی آن اشاره کن و بگو:

«أمانتی أديتها و ميثاقی تعاهدتہ ليشهد لی بالمؤافات ...»

ما هم که در سایه ایوان مسجد نشسته و به هزاران طواف کننده می نگریم، می خواهیم برویم و تجدید عهد با دست خدا کنیم و در زمره طائفان قرار گیریم. آفتاب سوزان از بالای سر، و سنگ ها و شن های داغ از زیر پا تصمیم را سست می نماید و وظیفه را سخت می نمایاند. انسان با هر وظیفه کوچک و بزرگ که روبه رو شود، چنین مشکلاتی در سر راه خودنمایی می کند ولی با تصمیم چند قدم که پیش رفت، می نگرد که بیشتر نمایش وهم و شیطان بوده! رفقا برخیزید تا تجدید عهد نماییم و به منزل برگردیم:

برخیز تا به عهد امانت وفا کنیم تقصیرهای رفته به خدمت قضا کنیم

بی مغز بود سر که نهادیم پیش خلق دیگر فروتنی به در کبریا کنیم

دارالشفای توبه نبسته است در هنوز تا درد معصیت به تدارک دوا کنیم

روی از خدا به هر چه کنی شرک خالص است توحید محض کز همه رو در خدا کنیم

چند آید این خیال و رود در سرای دل تا کی مقام دوست به دشمن رها کنیم

چند قدمی که نزدیک رفتیم، بدن با تابش آفتاب خو گرفت و پا با سنگ های داغ آشنا شد! خود را به حجرالأسود نزدیک کردیم و در دایره طواف درآمدیم. پس از آن به مقام ابراهیم نزدیک شدیم؛ (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا) اینجا محلی است که ابراهیم برای خدا قیام کرد و ما هم با قیام نماز از آن قائم پیروی می نماییم.

### سعی و هروله

آن گاه از طرف باب الصفا که راه طرف منزل است، خارج شدیم، چون خود سرگرم سعی نیستیم وضع عمومی سعی کنندگان بیشتر جالب است. در اوائل، محل سعی فضایی از هر طرف باز بوده ولی فعلاً دکان ها از دو سمت آن را تنگ نموده و از بالا هم بیشتر آن پوشیده شده و

این از مهمترین خدمات ملک به مکه است از زمان تسلط بر حجاز؛ چنان که در بالای سر پوشیده، با آب و تاب تذکر داده شده!

در این قسمت از اعمال حج تراحم زیادتر است، چون پیوسته در دو جهت متقابل در رفت و آمدند. در هر حال عموم حجاج متوجهند که در اعمال، مزاحم یکدیگر نباشند، ولی از اعراب نجدی و بدوی باید حریم گرفت، دسته جمعی با سرعت حرکت می کنند و هماهنگ می گویند:

رَبِّ اغْفِرْ، اِنْ لَمْ تَغْفِرْ مَنْ ذَاتَغْفِرْ

«خدایا! بیامرز، اگر ما را نیامرزى پس چه کسی را می آمرزی!»

در چهره و حرکات همه خشوع ایمان هویدا و زبان ها به ذکر خدا و طلب مغفرت گویاست:

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً...» (بقره: ۲۰۱)

چون مقابل مناره و علامت مخصوص می رسند، پاها را سریع تر برمی دارند و بدن را سبک تر حرکت می دهند تا به حد دیگر برسند؟ خوب محسوس است که اشخاص تمام تار و پودی که از عادات و خودپسندی ها به خود تنیده اند و خود را در آن گم کرده اند، در این حال گسیخته می شود و آنچه به خود بسته اند، در این حرکات در حال جدا شدن است. این خانه تکانی خانه دل و درون است تا آنچه از گرد و غبار دنیا و آمال و رنگ های آن در داخل نفس وارد شده زایل گردد؛ گرچه از سرحد حریم میقات، کلاه و عمامه افتخارات و لباس امتیازات زایل



شده، ولی از آنجا که این شعارها و امتیازات به تدریج ضمیمه فکر شده، شخص در هر حال، در خواب و بیداری، در برهنگی و پوشش خود را با آن می‌نگرد و این عوارض جزء ذات شده است.

آن مرد سیاسی و اقتصادی و روحانی، در هر حال که هست و به هر جا که می‌رود، امتیازات و علاقه‌ها و بند و بیل‌ها و شعارهایی را که به خود بسته، با خود می‌برد.

آن کس که خود را در لباس و نشان سیاستمداری درآورده و خود را محور اجتماع می‌پندارد، آن افسری که در پاگون و نشان غرق شده، آن تاجری که تجارتخانه و بانک و اعتبارات و ثروت را با شخصیت خود حمل می‌کند، آن روحانی که با لباس گشاد حرکات آهسته، خود را مظهر کامل دین و نماینده تام‌الاختیار خدا و انبیا می‌داند! و ... چون لباس و کلاه، که نماینده شغل و امتیاز است، از او گرفته شد تا حدی به ذات خود و حقوق خلق و خالق پی می‌برد و چشمش باز می‌شود ولی چون این عوارض به تدریج ضمیمه با روح گردیده، محتاج به تکان شدیدتر است تا این قالب‌ها خرد شود و بینی تجبر و تکبر ساییده گردد؛ قال السعی مذله للجباره

عَنْ أَبِي بصير قال سمعتُ ابا عبد الله ۷ يقول: «ما مِنْ بُقْعَةٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ السَّعْيِ لِأَنَّهُ يُدَلُّ فِيهَا كُلُّ جَبَّارٍ».

در این حریم خانه خدا، محسوس است که تکبرها و غرورها می‌ریزد، کسانی که عمری به گوشه کفش و کجی و راستی کلاه خود توجه داشتند، در خیابان و بازار و در محل انظار چند قدمی ممکن نبود بدونند یا سبکبار بجهند، در ایجا سر از پا نمی‌شناسند. سروپای برهنه،

ژولیده، غبار آلوده، گاه آهسته و باوقار، گاه به سرعت و سبکبار راه می روند و می دوند، حقیقتاً سعی است! و بدون سعی، عبودیت نیست و بدون عبودیت هیچ تحوّلی روی نخواهد داد:

سعی نابرده در این راه به جایی نرسی مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر

به سعی ای آهنین دل مدتی باری بکش کآهن به سعی آینه گیتی نما و جام جم گردد

کبائر سهمگین است در ره مانده مردم را چنین سنگی مگر دائر به سیلاب ندم گردد

گویا اعمال حج و مره هر یک مقدمه برای دیگری و آن دیگر مکمل پیشین است.

احرام، چشم را به حقوق خل و خالق تا حدّی باز می نماید و متوجه عهد خدای می سازد.

استلام حجر، تعهد و تصمیم است.

طواف، تغییر اراده از خود به خدا و انجام عهد است.

نماز در مقام ابراهیم، چون ابراهیم برای قیام به وظایف است.

سعی، درهم شکستن و ریختن تمام عوارض و خودبندی ها و سرعت گرفتن در انجام وظایف است:

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس که در سراچه ترکیب تخته بند تنم!

### آثار مناسک حج به حسب استعداد افراد است

این شبهه در خاطرها می آید که: نه این نتایج در عموم حجاج محسوس است و نه این اسرار مورد توجه! چنان که اشاره شد، اگر این اسرار مورد توجه باشد، روح تعبّد ضعیف می شود، و آنچه منظور است تعبّد است.

از هزارها مؤسسه علمی و تشکیلات تربیتی و تأسیس بوستان ها و زحمات باغچه بان، مگر چند مرد علم و هنر و چند گل زیبا به دست می آید؟ ولی همان اندک، زیاد و پرارزش است. خسران آن گاه است که نتیجه صفر باشد! این اعمال و مناسک حج کم و بیش هر کس را تغییر می دهد و آثار آن به حسب استعداد نفوس باقی می ماند. آنچه آثار خیر و ایمان و صلاح و تقوا و خداپرستی و خدمت مشاهده می شود، از ثمرات آن است. در این میان ممکن است در نفوسی اثر آن ناچیز باشد یا به عکس نتیجه بخشد؛ (وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا).

گر از برج معنا بود سیر او فرشته فرو ماند از طیر او

اگر مرد لهُو است و بازی و لاغ قوی تر شود دیوش اندر دماغ

پریشان شود گل به باد سحر نه هیزم که نشکافدش جز تبر

قال ۹: «انَّ الْحَاجَّ يُعُودُ كَيَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وَيَعُودُ مَغْفُورًا لَهُ».

با آن که دست قدرت علم، مواد و عناصر ترکیبات تکوینی را تجزیه نموده و مقدار و آثار هر عنصری را به دست آورده، از فهم اسرار ترکیب و حیات و آثار آن همی عاجز است! اسرار و آثار ترکیبات تشریحی، مثل تکوینی، آن طور که هست، در دسترس فکر انسان قرار



نگرفته است. هر چه در این اسرار این ترکیب اجتماعی حج بیندیشیم به عمق آن نمی رسیم! چیست آن نیرویی که این مردم و عناصر مختلف را با هم ترکیب نموده و چه آثار و خواصی از این ترکیب ظاهر می شود و این حرکات طواف و سعی تا چه حد روح اجتماع و فرد را برای همیشه پیش می برد، از حوصله فکر و چشم انداز عقل ما بیرون است.

هوا گرم، راه دور و فکر خسته است، باید به منزل برگردیم. از میان جمعیت سعی کنندگان بیرون آمدیم و عرق ریزان به طرف منزل می رویم.

### خاطرات دو مسجد؛ جنّ و رایه

عصر است، درّه مکه را سایه گرفته، اندکی هوا ملایم شده است. از آثار کوه و دشت اسرارآمیز مکه آنچه در دسترس است و می توان به سهولت و از نزدیک مشاهده نمود، قبرستان تاریخی مکه است که به نام های مختلف اسم برده می شود؛ قبرستان قریش، ابوطالب، بنی هاشم، المعلاه. به طرف شمال شرقی مکه به راه افتادیم. از کوچه های سراشیب و پر جمعیت گذشتیم تا به خیابان های مسطح و باز وسط وادی رسیدیم. در طرف غرب خیابان به مسجدی رسیدیم که مردم برای نماز و وضو در آن رفت و آمد داشتند. ساختمان آن چهار دیوار ساده و سرپوشیده مختصری است که بر ستون هایی قرار گرفته و محلی برای وضو و تطهیر دارد. فرش آن چند قطعه حصیر است. این سادگی در تمام مساجد حجاز دیده می شود. در نزدیکی آن نیز یک مسجد دیگر

مانند همین است. بودن این دو مسجد در نزدیکی مسجدالحرام موجب تعجب است! برای چه ساخته شده؟ نام آن بیشتر موجب تعجب شده؛ «مسجد الجن!» یعنی چه؟ بعد معلوم شد این مسجد و مسجد نزدیک آن که به نام «مسجد الرایه» است، برای تذکر دو امر تاریخی است:

مسجدالجن در محلی بنا گردیده که سوره جن در آن نازل شده.

و مسجدالزایه در موضعی است که پرچم رسول اکرم هنگام فتح مکه در آن نصب گردیده است.

گویا سوره جن در موضع مسجد جن نازل شده، آن گاه که پیامبر خدا از سفر جانگداز از طائف برمی گشت وقتی ابوطالب و خدیجه چشم از دنیا پوشیدند و عده ای از مسلمانان به حبشه هجرت کردند، امنیت از رسول ۹ سلب شد و او اندیشید که به سوی طائف برود، چون مردم باشخصیت و خانواده های شریف و مهمان نوازی در این شهر سراغ داشت که شاید عصیت آنان کمتر از مکیان خشن و متعصب باشد، لافل اگر به او نگروند، از راه مهمان نوازی شاید در پناهنش گیرند!

### طائف

شهر طائف در مشرق مکه واقع است. این شهر مرتفع و سبز؛ مانند خالی است در چهره سفید و براق جزیره العرب! بی شباهت نیست به شهر طبس در میان کویر سوزان مشرق ایران. دارای عمارات

ساده ای است که در وسط باغ های سبز قرار گرفته. مردم آن چون از هوای لطیف و مناظر زیبا و ثمرات طبیعت بهره مندند، طبعشان ملایم و اخلاقشان نرم تر از دیگر مردم جزیره است.

رسول اکرم ۹ به امید کرامت خُلقی مردم این شهر، بیابان ها و بلند و پستی های میان مکه و طائف را به اتفاق زید پیمود تا به طائف رسید. مردمان با شخصیت و مهمان نواز طائف، برادران عبد یا لیل، مسعود و حبیب پسران عمرو بن عمیر تقفی بودند، به سوی آنان رفت و آیات وحی را بر آنان تلاوت کرد و به اسلام دعوتشان فرمود، هر یک جوابی گفتند:

یکی گفت: جامه کعبه را ربوده یا دریده باشم اگر تو پیامبر باشی! دیگری گفت: خدا کسی برای رسالت خود جز تو نیافت؟! برادر سوم ملایم تر گفت: من به تو جوابی نمی گویم؛ اگر پیامبر باشی برتر از آنی که به تو سخنی گویم و اگر دروغ می گویی با تو چه سخنی گویم؟!

در عوض پذیرایی، اوباش را بر آن حضرت شوراندند، فریاد می کشیدند: ای ساحر، دای دیوانه! می خواهی در میان ما فتنه برانگیزی و دین ما را دگرگون سازی؟!

به این اندازه هم نایستادند، سنگبارانش کردند؛ از ساق های پایش خون جاری شد، سر زید شکست.

با بدنی خسته و خاطری فرسوده! از کوچه باغ های طائف بیرون

آمد؛ در کنار دیوار بوستانی نشست آن بوستان از آن عتبه و شیبه، اشراف زادگان مکه و دشمنان سرسخت دعوت اسلام بود و آن دو نفر در بوستان ناظر این وضع بودند، دل سنگشان بر حال محمد متأثر شد و عرق خویشاوندیشان بجنید، به غلام مسیحی نینوایی خود، که عداس نام داشت، دستور پذیرایی دادند. غلام در میان طبق چوبین مقداری خوشه انگور چید و به نزد آن حضرت آورد، غلام باهوش در حرکات و چهره گرفته و چشمان درخشان آن حضرت دقت می کرد. چون آن حضرت دست به طرف خوشه انگور برد، گفت: بسم الله الرحمن الرحيم. این جمله چون برقی در فضای تاریک آن دیار از مقابل چشم غلام گذشت.

پرسید: این چگونه سخنی بود که از کسی نشنیده ام!؟

فرمود: تو از کدام سرزمینی و چه دینی داری؟

عرض کرد: نصرانی و اهل نینوایم.

فرمود: از قریه آن مرد صالح؛ یونس بن متی می باشی؟

غلام گفت: او را چه می شناسی؟

فرمود: برادر من و مانند من پیمبری بود که قومش آزارش نمودند!

غلام بی اختیار به دست و پای آن حضرت افتاد. عتبه و شیبه که از دور به او می نگریستند گفتند: غلام را ربود!

از آنجا بیرون آمد و در بیابان تاریک میان طائف و مکه با دلی خسته و خاطری شکسته، با خدای خود مناجات می کرد:



پروردگارا! از ضعف و شکستگی خود و بسته شدن درهای امید به درگاه تو می نالم. تو ارحم الراحمین و پناه بی پناهانی.

بارالها! جز به درگاه عظمت تو به کجا روی آرم؟ به دشمنی که مرا می راند یا به دوستی که بر من روی ترش می کند؟!

در تمام این دشواری ها، از آن اندیشناکم که مورد بی مهری تو باشم، دیگر باکی ندار. پناه می برم به نور وجه کریم که تاریکی ها از آن روشن شده و کار دنیا و آخرت سامان یافته، از آن که غضب تو بر من نازل شود ...

در بیابان آرام بطن نخله با سوز جگر نماز می خواند و آیات قرآن تلاوت می کرد و مناجات می نمود. پریان که چون باد صرصر از میان پرده ظلمت عبور می کردند، آیات قرآن متوقفشان داشت! گوش دادند؛ مانند امواج الکتریسته، آیات را گرفته و به دیگران رساندند؛ (إِنَّا سَمِعْنَا قَوْلَ آتِنَا عَبْجًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَأَمَّنَّا بِهِ ...)

در این مکان که به نام مسجدالجن است، در زیر شهر خشمگین که پیامبر رحمت را از خود رانده و در بیابان ها سرگردانش نموده، سوره جن نازل شده!

در نزدیکی مسجد جن، مسجد رایه است، بیش از دوازده سال از خاطرات مسجدالجن نگذشته است که در چند قدم آن طرف تر پرچم فتح به اهتزاز درمی آید. ده هزار مرد دلاور و مجهز به ایمان، این کوه و دشت را پر کرده اند، بانک تکبیریشان دل های سخت مکیان را از جا کنده و برق شمشیرشان چشم ها را ربوده است! دل در دل اهل مکه باقی

نمانده، همه هراسناک و شرمسارند. هر کس پناه و شفיעی می جوید و برای عذر خود لغت و جمله ای در نظر می گیرد:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعَدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَأَعَزَّ جُنْدَهُ...»

تکلیف مسلمانان با این بدعت گذاران چیست!؟

از کنار این دو مسجد عبور کردیم، چند قدمی که به طرف شمال می روی قبرستانی به چشم می آید که در دامنه سرایشی قرار گرفته. شمال و غرب آن را کوه محصور نموده است. طرف شرق، جاده و خانه هاست تا دامنه کوه. طرف جنوب متصل به خانه های مکه است. اطراف باز آن را با دیواری محصور نموده اند و درب آن را گاهی باز می کنند.

در اوایل نهضت و هابیت، رفتن به این مکان ممنوع بوده و در سال های اخیر، در موسم حج، طرف عصر تا موقع غروب و وقت نماز باز است، اما مأموران مراقب اند که کسی قبرها را نبوسد! و چون غروب شد با خشونت همه را بیرون می کنند.

قبور، محلّ تذکر و تبتّه و مرکز اتّصال گذشته و حال و موت و حیات است. اجساد در قبر خفته، که محل توجه ارواح اند، ظاهر را به باطن و دنیا را به آخرت ربط می دهند، به این جهت زیارت قبور و طلب مغفرت نه تنها منع نشده است، بلکه به آن تأکید شده و جزء مستحبات می باشد.

پیامبر خدا ۹ بعد از آن که جمعی از مسلمانان در بقیع دفن شدند، به قبرستان بقیع و بر سر قبر عثمان بن مظعون می آمد و طلب

مغفرت می نمود و با آنان سخن می گفت. این قبرستان کهن، از زمان جاهلیت تاریک عرب تا فجر و طلوع اسلام را از مقابل چشم می گذراند؛ مردمانی در این دامنه در زیر توده های خاک خفته اند! که دچار تاریکی دیجور بت پرستی و عصبیت ها و جنگ ها و نخوت های جاهلیت بودند. چند روزی در میان گردبادهای شهوات و طوفان های جاهلیت به خود پیچیدند و رفتند؛ تا زمان عبد مناف و عبدالمطلب که آثار فجر و طلوع اسلام را در افق تاریک دیدند؛ تا ابی طالب و خدیجه که نور وحی را مشاهده کردند و خود برقی بودند که راه را روشن و در آن سمت افق غروب کردند؛

آن که آمد در غم آبد جهان چون گردباد یک دو روزی خاک خورد، آخر به خود پیچید و رفت

یاد آن کس خوش که چون برق از گریبان وجود سر برون آورد و بر وضع جهان خندید و رفت

علائم و آثاری برای شناختن قبور باقی نیست. علاوه بر آن که ساختمان ها و گنبد های تاریخی را از میان برده اند، کاشی های ظریف و سنگ ها را نیز درهم شکسته اند! با انضمام قطعه سنگ ها بعضی از خطوط، که آیات قرآن و نام صاحب قبر است، خوانده می شود! می گفتند: این قبر عبدالمطلب، آن قبر ابی طالب و آن طرف قبر خدیجه است.

بالای هر قبری خاطراتی برانگیخته می شود:

عبدالمطلب پیرمرد بزرگوار و کریم مکه بود که نواده یتیم خود را در جایگاه مخصوص خود می نشاند و با آن طفل مانند یک مرد

سال خورده رفتار می کرد. پیامبر خدا ۹ چند سالی از دوره طفولیت را در آغوش و روی دست و شانه عبدالمطلب به سر برد.

ابوطالب عموی بزرگوار و پدر امیر مؤمنان علی است که تا زنده بود از پیامبر دفاع کرد.

خدیجه، نامی است که هر مسلمانی بوی مادر مهربان را از آن استشمام می کند؛ مادری که همه چیز خود را در راه خدا داد تا طفل اسلام بنیه گرفت! این مادر، مادر دیگری از خود باقی گذارد که مادر همه امامان و سرآمد زنان جهان است. هر وقت نام خدیجه به گوش پیامبر می رسید، رنگش افروخته و اشک در چشمانش دور می زد؛ آ خدیجه! آن وقت که تنها بودم یارم بود. هر وقت اندوهناک می شدم تسلیم می داد. هر وقت خسته می شدم تقویت می کرد. اول راز نبوت را با او در میان نهادم. زنان مکه ترکش گفتند. مردم از وی رو گرداندند. مالش را داد، آه چه شب ها که با یگانه دختر عزیزش گرسنه خوابید و شیر در پستانش خشک بود، مکه چهره اش را بر او ترش کرد ولی او چون افق را روشن و نام خود را بلند و فرزندان مجاهد خود را در شرق و غرب سرافراز می نگریست، همیشه تبسمی بر لب داشت و چهره اش باز بود! چرا این فرزندان خشک و خشن اثر قبر او را از میان بردند؟! از این قبر، نور ایمان و نسیم رحمت و مهر مادری به مسلمانان می رسد.

اگر میان مسلمانان، مردم عوامی هستند که از صاحبان قبور حاجت می طلبد و به قبور اولیا نیاز می برند، علت آن نقص در تربیت دینی و بی اطلاعی از تعالیم قرآن و اولیای اسلام است و بی اطلاعی

مسلمانان نتیجه حکومت های خودپرست و جهل پرور است که مانع رشد مسلمانان می باشند. آثار قبور چه تقصیر دارد؟

اگر از میان بردن آثار قبور برای آن است که در صدر اسلام و عصر نبوی این آثار نبوده، پس از بدع است و باید از میان برود، پس بسیاری از مستحذات به عنوان بدعت باید از میان برود! سلطنت قیصری و کسروی و کاخ نشینی. منابع عمومی مسلمانان را در انحصار درآوردن و از حجاج باج گرفتن و مسلمانان مظلوم را به روز سیاه نشاندن و پول های مسلمانان را مثل سیل به جیب بیگانگان ریختن و کالاهای اجنبی را ترویج کردن و ... آیا این ها از سنت است؟!

تکلیف مسلمانان با این بدعت گذاران چیست؟ همان تکلیف را دارند که مسلمانان با ایمان و غیوری مانند اباذر و عمار و اهالی مصر و عراق نسبت به خلیفه سوم روا داشتند! با آن که یک هزارم این بدعت ها را خلیفه سوم نداشت!

نزدیک غروب است و چهره سیاه شرطه خ شن و جاهل نجدی گرفته شده و از توجه مسلمانان به قبور و تلاوت سوره حمد، که بین آن ها ایرانی، عراقی، مصری و پاکستانی دیده می شود، عصبانی است. اگر بیرون نرویم با کمال ادب! چوب و ناسزا نثار ما خواهد کرد.

### اختلاف بر سر اوّل ماه و ورود آیت الله کاشانی به مکه

تقویم های ایران روز شنبه را اوّل ماه می دانند، منتظریم تا در اینجا چگونه خواهد شد؟ ناگاه از طرف حکومت اعلام شد که شب پنج شنبه

ماه دیده شده و ثابت شده است که روز پنجشنبه اول ماه است؛ این خبر میان حجاج ایرانی هیجانی ایجاد نمود، اختلاف آن هم دو روز! چه باید کرد؟ گفت و گو میان عموم حجاج درباره تکلیف حج است. آن ها به اهل علم مراجعه می کنند، اهل علم چه جواب بگویند؟

در این بین شنیده شد آیت الله کاشانی وارد مکه شده اند، جمعی ساده لوح از این جهت خوشحال و امیدوارند که ایشان می توانند اختلاف را حل کنند یا حکومت را از رأیی که داده منصور سازند یا حجاج را برای تکرار عمل آزاد گذارند!

برای ملاقات ایشان از منزل بیرون آمدیم، از کاسب و مأموران دولت سراغ ایشان را می گرفتیم، با آن که ایام حج همه شخصیت ها در مکه تحلیل می روند، امّا ورود ایشان برای عموم محسوس بود! ما را به اداره امن عام راهنمایی کردند. از مسجدالحرام عبور کردیم و از رئیس اداره، محل آیت الله را پرسیدیم، او شرطه ای را با ما همراه کرد؛ نزدیک یکی از درهای بیت اتاق هایی است که مقابل آن عدّه ای نظامی ایستاده اند. از پله ها بالا رفتیم و وارد اتاق شدیم. آیت الله کنار درهایی که مشرف به خانه است نشسته اند. معلوم شد از همان جا ما را می دیدند و انتظار داشتند. پس از احوال پرسی، راجع به اختلاف ماه با ایشان بحث کردیم. بعضی همراهان ایشان گفتند: ماه در شب جمعه، در بعضی نقاط ایران دیده شده. بعضی هم ادّعی رویت نمودند.

در این بین چند نفری که از طرف ایشان به ملاقات ولیعهد سعودی رفته بودند، از وضع ملاقات و تشریفات صحبت می کردند.

منتظر بودیم بدانیم از این ملاقات برای امور بین المللی - اسلامی یا اصلاح امر حاج و حجاج ایرانی چه نتیجه ای گرفته اند، ولی بیشتر تعریف اتاق و خانه و کیفیت پذیرایی بود! یکی از ملاقات کنندگان می گفت:

«جات خالی بود فلانی، هوای اتاق ولیعهد مثل دربند خنک بود!»

حرکات بعضی از همراهان چنان زننده بود که مأموران سعودی را متوجه خود می کرد. چه باید کرد؟! آفت بیشتر به میوه های شیرین می رسد!

ظهر شد و بانگ اذان از دل مسجدالحرام برخاست! دو اثر صفوف در مدت چند دقیقه پشت هم منظم گردید. مسجد تا راهروها پر شد. بعضی از مأموران که وظیفه شان مراقبت از آیت الله بود از همین جا اقتدا کردند. به جا بود، چنان که در دستورات ائمه طاهرین: هست، ما هم به صف جماعت می پیوستیم! ولی نشستیم تا نماز تمام شد. بعضی از مأموران با تعجب نگاه می کردند. از آیت الله درخواست نمودم که بلافاصله برای نماز برخیزند و ایشان برخاستند. عده ای از حجاج ایرانی هم با ما به راه افتادند. مأموران انتظامی سعودی هم راه باز می کردند. وارد مسجد شدیم. عده ای از حجاج مصری و غیر مصری ایستاده، تماشا می کردند. ما مشغول نماز شدیم. حجاج آیت الله را به یکدیگر نشان می دادند؛ از این توجه و احترام و نام و آوازه برای نزدیکی مسلمانان و از میان رفتن سوء تفاهات، استفاده های خوبی ممکن بود برده شود، ولی ایشان دچار نقاهت و فشارهای فکری

بودند، اطرافیان عاقل و صالح ایشان هم در اقلیت بودند!

### کوچ بزرگ!

امروز که پنج شنبه و به حسب اعلام حکومت سعودی، روز ترویبه و هشت ذوالحجه است، باید آماده احرام و حرکت به سوی عرفات شویم و از آنجا به مشعرالحرام و منا برگردیم تا بعد از طواف و سعی، عمل حج را، که یکی از ارکان اسلام است، به پایان رسانیم. در زمان های گذشته این راه را با شتر و پیاده می پیمودند و بیشتر از آن، متحمل زحمت حمل آب هم می شدند ولی امروز با فناقی که به همت مردانه زبیده! زن هارون کشیده شده، اگر کارکنان دولت مانع نشوند و به قیمت جانفروشدن، آب در عرفات و منا به آسانی به دست می آید. اشکال رفت و آمد به عرفات و منا هم با روزافزون بودن وسائل نقلیه، کمتر از زمان های سابق نیست! چون وسائل حمل و نقل و چادر به دست دولت است و کسی به اختیار خود نمی تواند فراهم سازد!

دویست ریال، قریب چهارصد و پنجاه تومان برای یک چادر در عرفات و منا باید داد که بیش از دوازده نفر نباید از آن استفاده نمایند. گاهی از یک چادر پول دو چادر هم گرفته می شود! برای کرایه از مکه به عرفات و بازگشت به منا و مکه، که مجموعاً بیش از هفت فرسخ نیست، برای هر نفری یک دینار (قریب بیست تومان) باید داد! ما هم این پول ها را تحویل مطوف داده ایم.

بعد از ظهر پس از نماز، در مسجدالحرام محرم شدیم/ در فضای



یکی از کوه های مگه، مقابل محل مطوف جمع شده، منتظر وسیله حرکتیم. قدری از شب گذشت نام ما را خواندند، با اثاث لازم و سبک سوار کامیون شدیم. ماشین از کوچه های تنگ و خلال ماشین های زیاد، به زحمت رد شد. از میان دو رشته کوه شرقی و غربی، قدری به طرف شمال رفت، آن گاه به طرف دست راست و به سوی مشرق پیچید. بانگ ذکر و تلبیه و تکبیر و نیز نعره و بوق ماشین ها در میان شن زار و پست و بلندی درّه ها، کوه و دشت را پرصدا کرده است! شعاع مضطرب چراغ های ماشین از پایین، نور آرام و سرد ماهتاب از بالا، بر سینه و خلال کوه های سیاه و مهیب آرام و پیکر سفید احرام پوشان متحرک تابیده، سکوت عمیق کوه های سیاه طبقات الارضی با حرکات بی قرار رهروان خداجو، منظره مهیبی از سکوت و حرکت پدید آورده است! ماشین ها در طول و عرض یکدیگر، از زمین های شن زار و روی تخته سنگ ها و از خلال کوه های منا پیش می روند، ناگاه به فضای بلند و بازی رسیدیم.

## عرفات

تا چشم کار می کند، چادرها پهلوی یکدیگر دیده می شود! اینجا بیابان عرفات است. ماشین از میان چادرها گذشت، تا در محلی که چادرهای مطوف ما زده شده بود ایستاد. با لباس سبک احرام، چابک از ماشین پیاده شده چادری را اشغال کردیم. روی بوته های خار و خاک نرم، بساط پهن کرده و همه چیز داریم. آنچه نداریم آب است. صدای

آب فروش ها مثل ناله مستانه گربه های نر، از دور به گوش می رسید؛ «آی مای!» از بس از صبح تا نیمه شب این صدا را در کوچه های مکه شنیده ایم از دور به آن آشناییم. درحالی که چوبی روی شانه گذارده و دو طرف آن دو سطل آب آویزان کرده، نزدیک آمد؛ چند؟ سه رسال! آخرش دو ریال.

پس از ادای نماز، از چادر بیرون آمدم. ماه و ستارگان از بالا نورافشانی می کنند. این بیابان از چادرها و احرام پوشان، سراسر سفیدپوش است. از میان چادرها و از اعماق بیابان مانند کندوی زنبور عسل همهمه ذکر و دعا شنیده می شود. دلم می خواهد تا صبح در میان این چادرها که هزارها مردم مختلف و یک رنگ را دربردارد، راه بروم ولی جرأت آن که چند قدمی دور شوم ندارم، چون ممکن است که دیگر چادر را پیدا نکنم!

شب نهم مستحب است که حاجیان در منا باشند، ولی این سنت رعایت نمی شود. حاجیان هم از خود اختیاری ندارند! در عرفات، واجب توقّف از هنگام زوال تا غروب آفتاب است. رکن توقف نمودن بین زوال و غروب است، گرچه چند دقیقه باشد اگر واجب ترک شود معصیت است و اگر رکن عمداً ترک شود حج باطل است.

طلوع فجر و بانگ اذان، مانند شیپور جنگ در اردوگاه های بزرگ، در میان چادرها جنب و جوشی پدید آورد. در تمام بیابان دسته دسته صفوف نماز تشکیل شد؛ کم کم آفتاب بالا آمد. شدت تابش عمودی آفتاب چشم را می زند. هوا به شدت گرم شد به طوری که بیرون آمدن از

چادر خطرناک است! بیشتر بیماری‌ها و تلفات حج از عرفات شروع می‌شود و کمتر پیش آمده که حجاج مبتلا به بیماری‌های واگیر بشوند.

اگر خدای نخواست این گونه بیماری‌ها پدید آید، با آن اجتماع درهم و هوای گرم و نبودن وسائل بیشتر، حجاج را درو می‌کند. استعداد بیماری در اشخاص، از آغاز مسافرت شروع می‌شود؛ مراعات نمودن غذا، خوردن گوشت، از دست دادن بنیه از جهت حرکت و زحمت زیاد برای انجام واجبات در غیر موقع و مستحبات غیر لازم، افراط در خوردن آب یخ که موجب اختلال جهاز هاضمه است، به خصوص یخ‌های مکه که گویا برای رساندن یخ مواد شیمیایی با آب مخلوط می‌کنند، این علل مقاومت مزاج را ضعیف می‌کند. گرفتاری دیگری از عرفات عارض حجاج می‌شود که مزید بر علت می‌گردد و آن خودداری از قضای حاجت است؛ در عرفات، مشعر و منا.

در عرفات، در میان چندین چادر یک مستراح موقت پرده‌ای تهیه می‌کنند که زود پر می‌شود و باد از میان می‌برد؛ در زندگی عربی این موضوع بسیار عادی است.

بسیار دیده می‌شود که اعراب در مقابل جمعیت نشسته و با خاطر جمع مشغول انجام وظیفه‌اند! ولی برای دیگر حجاج این کار مقدور نیست و دولت هم از جهت سنجیت! به این امر اهمیت نمی‌دهد و گرنه ساختن چند مستراح، که گودالی استوار دیوار سنگی، چیز مهمی نیست تا برای همیشه حجاج راحت باشند. در مشعر و منا این مستراح موقت هم نیست. ضعف بنیه، اختلال و ضعف هاضمه، مسمومیت

مزاج و گرمای شدید عرفات موجب نوعی بیماری می شود به نام «گرم‌زدگی» که اگر دیر به بیمار برسند و به وسیله یخمال نمودن بدن و شربت‌های غذایی و دواهای قلبی، حفظش نکنند از دست می رود، تلفات این نوع بیماری در عرفات و بعد از آن هر سال زیاد است. مردم مطلع گفتند که در سال گذشته قریب هشت هزار بوده و آمار امسال درست معلوم نشده است.

ما آنچه می توانستیم آشنایان را از حرکت در آفتاب و حرکات زاید مانع می شدیم.

در میان چادر آسوده خاطر نشسته و مشغول دعا بودیم که خبر دادند در چادر رفقای آذربایجانی و چند چادر دیگر عده ای بیمار شده اند. پرچم سرپرست حجاج ایرانی و بهداری دور است. چند نفر طیب جوان از ایران آمده اند که به همه و هر جا نمی رسند. کیست که در میان آفتاب سوزان بیرون برود؟! چند از بیماران در اثر مراقبت، بهتر شدند ولی رفیق آذربایجانی مرحوم شد که حرکت جنازه و دفن و کفنش هم از اختیار ما خارج بود!

### اختلاف ماه، بحث نوظهور

اختلاف درباره ماه و تکلیف فردا، مهمترین مطلبی است که در میان حجاج ایرانی مورد بحث است؛ در این بین گفتند که حجاج مجاور ما که از اهل جبال لبنان و شیعه مذهبند، می گویند: شب جمعه هلال را در لبنان دیده ایم. از مدعیان رؤیت که دو نفر مرد کامل بودند، دعوت

کردیم بیایند و شهادت بدهند. چند نفر از علمای اصفهان و شهرهای دیگر نیز آمدند تا شهادت آنها را بشنوند! آقای اصفهانی، با زبان عربی شکسته و لهجه اصفهانی، این دو نفر را سؤال پیچ کرد؛ کدام سمت مشرق و چقدر از افق بالا بود؟ شاخکهای ماه کدام طرف بود؟! یکی از دو نفر از میدان در رفت اما دیگری مقاومت کرد و سؤالات را جواب گفت. فعلاً اختلاف بین پنج شنبه و جمعه است.

یکی از اهل علم پرسید: شما چه خواهید کرد؟ گفتم: به عقیده شما تکلیف چیست؟ گفت: وقتی که ماه برای ما و از طریق خودمان ثابت نشده، فردا نهم است. اگر بتوانیم باید هر دو موقف را درک کنیم؛ فردا بعد از ظهر عرفات را و فردا شب مشعر را و اگر نتوانستیم، یکی ازد و موقف را. بنابراین باید تا پیش از طلوع آفتاب، مشعر را فردا شب درک نماییم. گفتم من چنین کاری نخواهم کرد؛ چون نه اجتهاد این کار را لازم می‌آورد و نه تقلید!

مسأله اختلاف ماه در حج، از مسائل تازه درآمده است! پس از رحلت رسول خدا- ص-، امسال هزار و سیصد و هفتاد و دومین باری است که مسلمانها برای انجام فریضه حج در این سرزمین جمع شده‌اند. شما ملاحظه فرمایید جز در این سالهای اخیر، درباره اختلاف ماه؛ چه در زمان ائمه و چه پس از آن، در میان مسلمانان هیچ بحثی پیش آمده؟ با آن همه اختلافات مذهبی و مسلکی که بوده است! از هنگامی که وسیله مسافرت سریع و روابط نزدیک شده، این اختلاف و بحث نوظهور پیدا شده است؛ حجاج ایرانی تقویمهای منجمان ایران را به همراه می‌آورند یا

به وسیله مسافر و رادیو می شنوید که فلان روز در ایران اول ماه بوده در اینجا دولت روز دیگر را اول ماه اعلام می کند، بدینی شدید هم که وجود دارد، به این جهت می گویند: همانطور که ما مذهب این ها را قبول نداریم، ماهشان هم مال خودشان. ما پیرو افق خودمان که افق شیعه است می باشیم؛ آیا در این موارد جای تعصب است! ما خواه ناخواه در سرزمین حجازیم پس باید تابع افق همین جا باشیم.

در بعضی سالها در تمام سال، اول ماه اینجا با ایران مختلف است. ایرانیها در اینجا، نه مجال تفحص دارند و نه تفحص می کنند. آگ در مکه و اطراف آن هم تفحص کنند، فحوص کافی نیست چون افق مکه و جده غبارآلود است و از تمام جزیره مرتفع تر نیست.

استصحاب اگر در مورد حج جاری باشد، پس از فحوص است. اگر در یوم الشک ماه رمضان، به اندازه کافی فحوص نشود معلوم نیست افطار به عنوان استصحاب شعبان جایز باشد.

بنا به فرمایش شما جز در سالهایی که هلال بلند است و به چشم همه می آید (که کم اتفاق می افتد) در هر سال این اختلاف و احتیاط باید باشد! چه رؤیت هلال ایران با حکم اول ماه حجاز متقف باشد و چه مختلف؛ چون اول ماه ایران به جهت اختلاف افق برای حاج حجت نیست، اعلام حکومت اینجا را هم که قبول نداریم!

شخص عالم گفت: پس به نظر شما تکلیف چیست؟ گفتیم: به حسب قاعده، اگر اطمینان حاصل نشود، ظن حجت است، با تعدی که دولت و ملت حجاز نسبت به مقررات دینی و اهمیتی که درباره امر حج

دارند، تا تحقیق کافی نشود اول ماه را اعلام نمی کنند. برای چه حج هزازه نفر را با مسامحه فاسد می کنند؟! چرا در هر سالی که اختلاف پیش می آید همیشه یک روز اول ماه حجاز مقدم می شود و چرا از روی مسامحه یک روز مؤخر نمی باشد؟ با آن که هر چه حجاج بیشتر در حجاز توقف کنند، گرچه یک روز هم باشد، برای آنها سود بیشتری دارد آیا این قرائن اطمینان آور نیست؟ چنانکه آقای مظفر اعلم سفیر ایران در حجاز، پس از پایان ایام حج می گفت: ولیعهد سعودی از عمل بعضی ایرانیان درباره تجدید موقف متأثر بود و گفته بود: ما چه نظری داریم که حج مردم را فاسد کنیم! دقت ما درباره اثبات ماه رمضان و ذیحجه بیش از هر امری است! تا پنجاه نفر از نقاط مختلف گواهی ندهند قاضی حکم نمی کند و تا قاضی حکم نکند دولت اعلام نمی کند.

با آن که همیشه اکثریت و نفوذ در اجتماع حج، با اهل سنت و جماعت بوده و آنچه در کتب فقهی سابقین و احادیث بطور وضوح بیان نشده، وظیفه مخصوص شیعه و چگونگی اثبات اول ماه برای آنهاست، بلکه بعکس، احادیث ما و ظواهر آیات درباره ادراک موقفین، که از ارکان حج است، ناظر به ادراک اجتماع و تبعیت از عموم است.

در روایت حلبی، راوی از حضرت صادق- علیه السلام- نقل می کند: از آن حضرت درباره تکلیف کسی پرسیدم که بعد از کوچ نمودن مردم از عرفات رسیده است.

فرمود: اگر مجال دارد که در همان شب بیاید به عرفات و توقف نماید و بعد کوچ کند و در مشعر به مردم برسد، پیش از آن که مردم کوچ

کرده باشند، پس حجتش درست نیست مگر آن که چنین نماید؛ اگر وقتی رسید که درک عرفات از او فوت شده، پس در مشعرالحرام توقف نماید. چه، خداوند عذر بنده خود را پذیرفته و حج او تمام است؛ این در وقتی است که پیش از طلوع آفتاب و پیش از کوچ نمودن عموم مردم، مشعر را درک نماید. اگر مشعر را درک ننمود، حج از او فوت شده و آن را عمره مفرده قرار دهد و برای آینده حج به عهده او واجب است. بیشتر احادیثی که درباره ادراک حج است؛ مانند این حدیث، ادراک موقف را منوط به ادراک جماعت قرار داده است. در این دو آیه نیز دقت کنید:

«فَإِذَا أَفْضَيْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَادْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ، ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۱)

«آنگاه که (همانند سیل) از عرفات سرازیر شدید، خداوند را در مشعرالحرام یاد کنید؛ آنطور که شما را هدایت فرمود، گرچه پیش از این از گمراهان بودید، سپس کوچ نمایید از همانجا که مردم کوچ کنند و از خداوند طلب آمرزش کنید. چه، خداوند بس آمرزنده و مهربان است.»

در شأن نزول آیه دوم می گویند: قریش چون خود را پاسداران خانه خدا و ممتاز می دانستند، از حدود حرم خارج نمی شدند و با دیگر حجاج به عرفات نمی رفتند بلکه در مشعر توقف می نمودند و هنگام



کوچ حجاج از عرفات، آنان برای حفظ امتیاز و آمیخته نشدن با دیگران، از مشعر کوچ می کردند و این آیه برای از بین بردن این امتیاز و وظیفه عمومی نازل شد.

این شأن نزول را گرچه بیشتر مفسران ذکر نموده اند ولی با ظاهر آیه سازش ندازد؛ چون «ثُمَّ» دلالت دارد بر کوچ دوم که از مشعر است. اگر شأن نزول درست باشد و ثَمَّ برای تجدید مطلب بیاید، شأن نزول مخصّص آیه نیست و به فرض آن که مخصّص باشد، از لغت «افاضه»، که تشبیه حرکت عمومی حجاج است به جریان پی در پی و متصل آب، از مطلب آیه فهمیده می شود که نظر قرآن در این عبارت هماهنگی و اجتماع است.

بعضی از فقهای متأخر، چون توجه کاملی به احادیث و آیات و سیره گذشتگان ننموده اند؛ همان موازین و قواعدی را که عموماً در اثبات موضوعات شرعی و هلال است، مو به مو در مورد حج می خواهند اعمال نمایند، ولی آنها که توجه و دقت در این آیات و احادیث و موقعیت حج و اختلاف نموده اند، نبودن علم به خلاف را کافی می دانند و حکم به تبعیت می کنند و مشاهده و علم یا ظن قوی را که در مثل اثبات ماه رمضان یا شوال لازم می دانند در اینجا لازم نمی شمارند و چون همیشه در اختلاف، محاکم حجاج یک روز پیش از اول ماه حکم می نمایند هیچگاه علم به خلاف حاصل نمی شود و فتوای حضرت آیت الله بروجردی - ادام الله بقائه - این مشکل را آسان نموده است.

مرد روحانی می گفت: با همه این مطالب، که قسمتی از آن را باید با فرصت بحث نمود، چه اشکالی دارد احتیاط نمایم و دوباره یکی از موقفین را درک کنیم؟

گفتم: اگر این احتیاط فی نفسه خوب باشد با هوای گرم و مراقبتی که دولت درباره این کار دارد به نظر من خلاف احتیاط است. ما که از ترس گرما و گم شدن نمی توانیم از چادر خود بیرون برویم، چگونه چند کیلومتر بدون وسیله و امنیت به مشعر بیاییم و اگر مردمی از ما تبعیت کردند و دچار زحمت شدند، مسؤولیت نسبت به آنها را چه باید کرد؟ چون این کار تکذیب عملی دولت و ملت سعودی بلکه اکثریت حجاج است، به حسب آنچه شنیده می شود و مرسوم بوده، کتک و حبسی هم در میان هست، مخلص مزاجم مستعد برای کتک و حبس نیست و پیش خدا معذورم!

بعد معلوم شد که عده ای شب بعد، به مشعر رفته و دچار زحمت شده اند؛ یکی از اهل علم که دنده اش شکسته بود، مدتی می نالید و از ما کتمان می کرد!

برای آن که حساب دقیق اختلاف افق ایران و حجاز باری همه واضح شود، از جناب آقای سیدباقر خان هیوی که از اساتید هیئت و مردان باتقوا می باشند درخواست نمودم شرح مختصری راجع به این موضوع بنگارند که ایشان هم این درخواست را اجابت نمودند:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ...» (۱)

«از تو پرسش می کنند در باب هلالهای ماه در جواب بگو: اینها علامتها و نشانه هایی هستند برای تعیین روزهای ماه و زمان حج...»

اولاً: مجموع اشکال مختلفی که در ظرف یک ماه قمری، ماه را مشاهده می کنند (اهله) قمر گویند.

ثانیاً: ما همیشه آن قسمتی از کره ماه را می توانیم رؤیت کنیم که هم جزو نیمکره مرئی خودمان باشد و هم جزو نیمکره ای که از آفتاب مستنیر می گردد. چه، ماه جسمی است کدر و تاریک که از خود دارای نور و فروغی نیست ولی نیمی از آن که به سمت آفتاب است از آن کسب نور می کنند.

ثالثاً: این قضیه در هیئت ثابت و محقق است هلالی که ما از کره قمر مشاهده می کنیم، همواره زاویه رأسش برابر است با طول نجومی قمر از شمس. (۱)

بعد از این مقدمه، فرض کنیم خطوط متوازیه «س» جهت تابش اشعه آفتاب باشد و زمین در موضع «ز» واقع شود و دایره بزرگ مدار ماه باشد به دور زمین:

۱- هرگاه طول نجومی ماه از خورشید صفر باشد؛ یعنی هر دو درست در یک سمت کره زمین واقع شوند، در این صورت زاویه هلال مرئی صفر است. پس نیم کره مرئی آن کاملاً تاریک و برای ما غیر مرئی است، در این حال گویند ماه در محاق و یا تحت الشعاع است؛ مثل موضع ط ۱. در این موقع ماه قریب ظهر به نصف النهار می رسد و این حالت در اواخر هر ماه قمری واقع می شود.

۲- چون طول قمر از شمس، اقلأ بقدر ۱۰ درجه شود، هلالی از قمر را مشاهده خواهیم کرد که زاویه رأس آن ۱۰ درجه است و این اول امکان رؤیت ماه است با وضعیت دیگری که باید موجود باشد (یعنی بعد معدل هم کمتر از ۱۱ درجه نباشد و عرض قمر شمالی باشد).

پس اگر ما بعد از غروب آفتاب و پس از خروج ماه از تحت الشعاع، بتوانیم ماه را مشاهده کنیم، فردای آن روز اول ماه قمری خواهد بود.

۱- طول نجومی هر دو کوکب عبارت از قوسی از منطقه البروج است که واقع باشد ما بین دو نیم دایره عظیمی که بر دو قطب منطقه البروج و مرکز آن دو کوکب بگذرد.

۳ هرگاه طول خورشید از ماه، ۱۸۰ درجه شود؛ یعنی ماه به وضع «ط ۵» باشد، زاویه قاچ (۱) مرئی آن نیز ۱۸۰ درجه خواهد شد.

یعنی نصف کره ماه را، که هم روشن و هم به سمت زمین است، مشاهده خواهیم کرد و چون تصویر این نصف کره بر سطح آسمان یک دایره تمام است. پس در این صورت ما قمر را به شکل قرص مدوری می بینیم. این حالت را «بدر» یا «مقابله» گویند که مصادف است با شب چهاردهم ماه. در این موقع قرب نصف شب ماه، به نصف النهار می رسد.

۴ هرگاه طول قمر از شمس ۹۰ درجه و یا ۲۷۰ درجه باشد، در این صورت زاویه قاچ مرئی نیز ۹۰ درجه خواهد شد و آن وقتی است که قمر در موضع «ط ۳» یا «ط ۷» واقع شود و چون تصویر قاچ ۹۰ درجه ای بر سطح آسمان نیم دایره می شود پس در این موقع ما قمر را به شکل نیم دایره خواهیم دید که حدبه اش به سمت آفتاب است و این هر دو حالت را «تربیع قمر» گویند. چه، در هر دو صورت ربع کره ماه را مشاهده می کنیم؛ اولی را «تربیع اول» و دوم را «تربیع ثانی» نامند، منتها باید این نکته را متوجه بود که در تربیع اول حدبه ماه به سمت مغرب است و در تربیع دوم به طرف مشرق.

۵ هرگاه طول قمر از شمس ۴۵ درجه باشد؛ یعنی ماه به وضع «ط ۲» یا «ط ۸» واقع شود، زاویه قاچ مرئی نیز ۴۵ درجه خواهد شد؛ در این هنگام است که ثمن کره ماه دیده می شود و به همین جهت آن را به

---

۱- قاچ گردی قسمتی است از سطح کره که واقع باشد بین دو نیم دایره عظیم.

ترتیب «تثمین اول» و «تثمین دوم» گویند.

۶ هرگاه قمر به وضع «ط ۴» یا «ط ۶» واقع شود؛ یعنی طول نجومیشان ۱۳۵ درجه یا ۲۲۵ درجه باشد، در این صورت قاچ مرئی به زاویه ۱۳۵ درجه دیده خواهد شد که تصویرش در آسمان به شکل عدسی مشاهده می شود؛ اولی در شب دهم و دومی در شب هفدهم واقع خواهد شد. به طور کلی از شب اول ماه تا شب ۱۴ هلالها رو به تزاید و حدبه شان به طرف مغرب است و از آن به بعد هلالها رو به تناقص و حدبه آنها به سمت مشرق می افتد.

بین اشکال نامبرده، اشکال دیگری نیز هست که ذکرشان موجب تطویل می باشد و هر کس قدری در رؤیت این هلالهای گوناگون تمرین کند، می تواند به محض مشاهده ماه، با اختلاف یک روز بفهمد که شب چندم ماه است و در همین مقام است که امر منیع حضرت تعالی؛ «قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ» هویدا می گردد.

### تقدیم و تأخیر رؤیت هلال

حال فرض کنید که روز ۲۹، یک ماه قمری، بعد از غروب آفتاب، مکان ماه در آسمان به قسمی باشد که نسبت به افق مفروضی (مثلاً تهران) اول امکان رؤیت باشد؛ یعنی چشمهای تیزبین بتوانند آن را مشاهده کنند و ۴۵ دقیقه بعد از غروب آفتاب، ماه در افق غروب کند، واضح است که در جمیع نقاطی که افقشان قریب به تهران و یا ساعاتشان برابر ساعت تهران باشد (یعنی طول جغرافیایی آنها مساوی

طول جغرافیایی تهران باشد.) هلال را رؤیت خواهند کرد و نیز نقاطی که در مغرب تهران واقعند، به طریق اولی بعد از غروب آفتاب، ماه را رؤیت خواهند نمود و فردای آن روز برای تمام سکنه این قبیله نقاط، روز اول ماه قمری خواهد بود. اما نقاطی که آفاقشان با افق تهران اختلاف فاحش داشته و در مشرق نصف النهار تهران باشند در شب ۲۹ هلال را رؤیت نخواهند کرد، زیرا که ساعت آنها به مقدار معتدله‌تری جلوتر از ساعت تهران است و بعد از غروب تهران؛ هنگامی که ماه قابل رؤیت است، نسبت به آفاق شرقی آن ماه غروب نموده و رؤیت نمی‌شود و بنابراین فردای آن روز سلخ ماه (۱) قمری خواهد بود نه اول ماه نو.

اما چون قمر در هر شبانه روز ۱۳ درجه و ده دقیقه و ۳۵ ثانیه (حرکت وسطی) از مغرب به مشرق حرکت می‌کند، لذا فردا شب قریب ۵۵ دقیقه دیرتر از شب قبل غروب خواهد کرد و به این جهت تمام نقاط شرقیه ای که دیشب ماه را ندیده بودند امشب مسلماً خواهند دید و فردا، روز اول ماه آنها خواهد بود.

پس بنابر آنچه ملاحظه نمودید، اختلاف رؤیت هلال در آفاق شرقی و غربی، ممکن است یک روز باشد و زیاده از آن ممکن نیست؛ و به عبارت اخیری، هرگاه اختلافی مابین آفاق شرقی و غربی در رؤیت هلال حاصل شود، آفاق شرقی یک روز بعد از آفاق غربی هلال را رؤیت خواهند کرد نه جلوتر از آن و این اختلاف هم هرگز از یک روز

تجاوز نمی کند.

حالا می دانیم که طول جغرافیایی مکه معظمه - شرفها الله - از نصف النهار گرینویچ، که مبدأ تمام طولهای بین المللی شناخته شده، ۳۹ درجه و ۵۰ دقیقه و ۱۰ ثانیه شرقی است و طول جغرافیایی تهران ۵۱ درجه و ۲۵ دقیقه و ۵۹ ثانیه شرقی است. (۱) پس اختلاف طول این دو شهر ۱۱ درجه، ۳۵ دقیقه و ۴۹ ثانیه است و از این رو معلوم می شود که ساعت تهران از ساعت مکه معظمه ۴۶ دقیقه و ۲۳ ثانیه جلوتر است، یعنی وقتی که در تهران غروب آفتاب باشد در مکه بیشتر از ۴۶ دقیقه به غروب مانده است. بنابراین ممکن است مثلاً بعد از غروب آفتاب روز ۲۹ ذیقعده موقعیت ماه نسبت به افق تهران به قسمی باشد که قابل رؤیت نباشد ولی برای مکه هلال ذیحجه رؤیت گردد و لذا فردای آن روز برای تهران سلخ ذیقعدده و برای مکه غره ذیحجه خواهد بود.

از بیانات فوق معلوم می شود که ممکن است رؤیت هلال در مکه معظمه یک روز جلوتر از تهران و سایر نقاط شرقی آن باشد و بیش از یک روز ممکن نیست.

تبصره: شرایطی که ما به جهت رؤیت هلال در آفاق مختلفه ذکر کردیم، همه جا مبتنی بر یک رشته محاسبات نجومی است که ذکرش در اینجا بی مورد است و بعلاوه فرض این است که هوا صاف و بلا مانع

---

۱- از سال ۱۹۲۵ میلادی، به موجب قطعنامه ای که از کنگره علمای نجوم و جغرافیا متشکل در لندن صادر گردید، برای تنظیم ساعات حرکت قطارها و کشتی ها و غیره، مبدأ طولهای جغرافیایی ر



باشد تا بتوان با موجود بودن شرایط لازمه، هلال را رؤیت کرد.

سید باقر هیوی استاد ریاضیات و هیئت

### هنوز در عرفاتیم

نزدیک غروب است، آفتاب از اوج قدرت کم کم به طرف مغرب سرازیر می شود و از شدت سلطان نور و حرارت می کاهد. هزارها محبوس این پادشاه نور، در میان چادرها در حال جنب و جوش و بیرون آمدنند. عصر جمعه عرفات، دقایق حساسی است. شرکت در این اجتماع، که فقط ایمان و اراده خدا در آن حاکم است، چه بسا عمرانه یکبار هم برای آرزومندان پیش نمی آید. اینجا سرحد میان زندگی گذشته و آینده است. تمام فاصله ها و عوارضی که انسان را از خود و خدای خود و بندگان خدا دور داشته بود، در مراحل گذشته؛ احرام عمره و حج و طواف و سعی - اگر درست و با قصد تقرب انجام شده باشد - یا از میان رفته و یا ضعیف و رقیق شده.

اینک به سوی فضای وسیع و باز عرفات عروج نموده ایم. فاصله های مکان و دیوارهای بنا و عمارات متنوع، که عوارض و فواصل دیگری است پس از امتیاز شغل و لباس و کلاه و عادات، در اینجا از میان رفته است. اگر تأثیر پی در پی و همیشگی عوارض و عادات، شعور و وجدان و بصیرت درونی را از میان نبرده باشد، پس از گذراندن مراحل گذشته، اینجا باید شعور به وظایف زنده می شود و به حقوق خدا و خلق چشم معرفت باز گردد.

اینجا عرفات است؛ در قسمت غربی آن، که از طرف مکه و منا رو به فضای وسیع می آید، مسجد ابراهیم (مسجد نمره) است. در دو سمت غرب و شمال غرب دو مناره پنج متری دور از هم قرار دارد که در این قسمت حدود عرفات را معین می کند.

در مقابل، قوسی وسیع از کوه است که سراسر قسمت شرق را محصور کرده و قسمت جنوبی این قوس در راه طائف پیش آمده است. دنباله شمال این قوس قدری به طرف غرب پیش آمده که کوه رحمت است. دامنه جنوبی این قسمت حدّ دیگر عرفات است.

در این دامنه، قطعه سنگ بزرگ و بلندی است که می گویند رسول اکرم - ص - بالای آن ایستاده و خطبه خوانده و خطبا در روز عرفه بالای آن می ایستند و خطبه می خوانند.

در نزدیک همین سنگ مسجد ساده ای است به نام «مسجد الصخرات». جمعیت بالا و در دامنه این کوه از دور دیده می شود ولی رفتن تا آنجا برای ما آسان نیست.

عصر عرفات است! می گویند: در این مکان آدم و حوا پس از هبوط و تحیر، یکدیگر را شناختند. در اینجا این مرد و زن، به حقوق متبادل بین خود معرفت یافتند؛ معرفت به حقّ بین زن و مرد که دو سلول اوّل حیات و پایه اول اجتماع و مبدأ نخستین تکثیرند. نخستین قدم به سوی حق شناسی عرفات است.

می گویند که ابراهیم خلیل مناسک و وظایف حج را در اینجا آموخت؛ این اجتماع از زمان ابراهیم خلیل هر ساله برپا بود ولی او هام

جاهلیت و اعمال زشت، آن را آلوده ساخت و میدان افتخارات جاهلیت عرب و معاملات گردید.

پیامبر اکرم - ص - در سال حجه الوداع، در ضمن بیان حقوق و الغای امتیازات، سرّ این اجتماع را بیان فرمود و آن را از آلودگی های جاهلیت پاک نمود و سپس جانشینان آن حضرت و علما و بزرگان اسلام در این قرون متوالی، هر ساله در میان این اجتماع به پا ایستاده و با خطابه ها و دستورات دعا چشم مسلمانان را به معارف الهی و حقوق حقّه، باز نموده اند. گویا در اینجا رسول خدا - ص - را می نگریم که از خیمه خود در نمره، بعد از زوال آفتاب بیرون آمده و بر ناقه قصواء سوار است و هزاران نو مسلمان، که از شب دیجور جاهلیت بیرون آمده و به فجر اسلام چشم گشوده اند، اطراف او را احاطه کرده اند.

وسط فضای عرفات که رسید مهار شتر را کشید و با آهنگ بلند و شمرده خطبه خواند. نعمتهای پروردگار را یادآوری فرمود و او را به الطافش ستایش نمود، آنگاه فرمود:

خون و مال و عرض شما بر یکدیگر حرام است؛ مانند حرمت امروز، در این ماه و در این شهر.

بدانید تمام شئون و افتخارات جاهلیت زیر قدم من است.

هراسها و کینه ها و انتقام جوییهای پیش از اسلام از میان رفته و بازخواست ها باطل است.

اول خونی که باطل می نمایم؛ خون ربیعہ بن حارث بن عبدالمطلب، پسر برادر پدرم است.

رباهای جاهلیت را الغا نمودم؛ اوّل ربایی که از میان می برم ربای

عباس بن عبدالمطلب است.

آنگاه حقوق زنان را بیان فرمود و آنگاه سفارش در حفظ و تمسک به قرآن نمود و سپس حق رسالت را ابلاغ فرمود. از مردم درباره ابلاغ وظایف رسالت تصدیق خواست و همه تصدیق نمودند. در پایان رو به آسمان گرفت و دستها را بلند کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ بَلِّغْتُ»

پس از چند سال که خلفا و سران دین و سیاست اسلامی در میان این اجتماع ایستاده، وظایف و تکالیف دینی و سیاسی مسلمین را در اجرای حقو عدالت در جهان بیان نمودند و به وسیله نمایندگان مسلمانان جهان، که در این اجتماع شرکت جسته و پیامها فرستادند، نماینده روحی و فکری رسول خدا و سبط عزیزش سیدالشهدا-ع- را می نگرید که در دامنه کوه رحمت، در میان کسان و فرزندان خود رو به کعبه ایستاده، دستهایش به سوی آسمان بلند و از چشمان خدا بینش قطرات اشک جاری است و قدرت و حکمت و لطف و رحمت خداوند را، در ظاهر و باطن عالم و در مراحل وجود خویش و در ساختمان ظاهر و باطن خود، می شمارد:

### فرازی از دعای عرفه

«خَلَقَنِي مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ أَشْكَنْتَنِي الْأَصْلَابَ، آمَنَّا لَرِيبِ الْمُنُونِ وَ اخْتِلَافِ الدَّهْوَرِ ... فَابْتَدَعْتَ خَلْقِي مِنْ مَنِي وَ اسْكَنْتَنِي فِي ظِلْمَاتِ ثَلَاثٍ.»

دستهای لطف و مهربانی پروردگار را؛ از چهره پدر و مادر، نوازش گرم نور و نسیم هوا و هدایت غرائز و قوا و تربیت مریبان و

انبیا، یک یک می شمرد. قدرت تدبیر و لطف تقدیر را در ساختمان اعضا و جوارح، در ساختمان دقیق و محکم چشم و گوش و مجاری نور بینش و شنوایی و فکر و رشته به هم پیوسته اعصاب و دستگاههای مختلف درونی می نمایاند. و عجز خود را از درک و شرح و سپاسگزاری این همه نعمت، بیان می نماید و از خداوند برای شکرگزاری و ادای حقوق کمک می طلبد:

«ثُمَّ اَخْرَجْتَنِي لِلذِّی سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدٰی اِلٰی الدُّنْيَا تَا مَسُوْیَا ... وَاَنَا اَشْهَدُ بِاِلٰهِيْ بِحَقِيْقَةِ اِيْمَانِيْ وَعَقْدِ عَزْمَاتِيْ يَقِيْنِيْ وَخَالِصِ صَرِيْحِ تَوْحِيْدِيْ وَبَاطِنِ مَكْنُوْنِ ضَمِيْرِيْ وَعِلَاقَةِ مَجَارِيْ نُوْرِ بَصْرِيْ وَاسَارِيْرِ صَفْحَةِ جَبِيْنِيْ ...»

ما در میان چادر خود با عده ای از حاجیان رو به کعبه نشستیم و به وسیله این دعا، خود را با روح نورانی و مواج آن حضرت مرتبط نموده و از دریچه این کلمات نورانی، خود را در عالمی سراسر نور و عظمت و قدرت می نگاریم:

اینجا محیط عرفات است، به وسیله آیات و دعاها باید در فکر و اراده، انقلابی پدید آید و چشم به اسرار زندگی باز شود. باید توبه نمود و میان زندگی و عمر گذشته سراسر غفلت و خودپرستی و ظلم با آینده سراسر تبه و بیداری و حق شناسی و خداپرستی پرده ای آویخت. هر چه دامن سایه ها گستره تر می شود و اشعه نور بالاتر می رود، جنب و جوش زیادتیر می گردد. بانگ تکبیر و ناله های استغفار سراسر بیابان را پر کرده است. در زمان های سابق ناله های عمیق و ممتد شترها و بانگ اسبها نیز با این صداها مخلوط می شد. دسته هایی از فقرای بیابان با

چهره های سیاه و موهای ژولیده راه افتاده در مقابل خیمه ها با هم سرود توحید می خوانند؛ «رَبِّ اِزْلِی، اَبَدِی، اِحْدِی، لَا ضِدَّ و لَا نِدَّو لَا مِثْلَ لِمَوْلٰی ...»

دامن خیمه شب اطراف بیابان عرفات گسترده می شود. دامن های خيام کم کم برچیده می گرد. اشعه رنگارنگ آفتاب، از قلّه های کوه عرفات بالا رفت، بوق ماشین ها اعلام حرکت می کنند.

جرس فریاد می دارد که بر بندید محملها

فاصله های نازک پرده های چادرها هم از میان رفت. مردمی که تا شعاع یک فرسخ منزل گرفته اند، به هم پیوستند. همه متحرک به یک اراده و رو به یک هدف متوجهند.

ارواح و نفوس انسانی، چون قطرات آب صاف و شفاف است که از دریای بیکران وجود، پی در پی در عالم طبیعت می ریزد، چون با ماده آمیخته و آلوده شد، فاصله های زمان و مکان و عوارض ماده، همه را از همه دور و بیگانه می کند.

محیطهای ایمانی، فواصل و بیگانگی ها را از میان می برد.

محیط نماز جماعت و حج و عرفات، محیط حکومت ایمان و آشنایی انسان است.

محیط عرفات، مظهر کامل این عرفان اس. عصر عرفات و هنگام کوچ، این حقیقت ظاهرتر است.

از انضمام قطرات نفوس، جویها و از آن نهر بزرگی از حیات و ایمان و اراده به راه می افتد؛ «فَاِذَا اَفْضَتْكُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ ...» این

تعبیر

معجز آسا، برای فهماندن وحدت حیاتی این اجتماع است!

### مشعر الحرام

مغرب شد و روز عرفات پایان یافت. ماشین ها به حرکت درآمدند. سواره و پیاه رو به مشعر الحرام به راه افتادند. ما هم سوار کامیون شده به راه افتادیم. کامیون ها آهسته به طرف مغرب و جهت مکه از فضای وسیع عرفات در میان دیوارهای فراخ و تنگ کوهها پیش می روند. طولی نکشید که به فضای وسیعی رسیدیم. فضایی که از طرف راست و چپ و شمال و جنوب جاده، باز است. این جا تا وادی محسر، مشعر الحرام و مزدلفه است؛ بعضی بودن تمام شب را در اینجا واجب می دانند، بنابراین باید نیت بیتوته نمود، ولی وجوب مسلم که رکن است. توقف از هنگام طلوع فجر است با نیت قربت و تا طلوع آفتاب از وادی محسر که اوائل منا می باشد نباید تجاوز نمود.

وقتی که ما رسیدیم، جمعیت زیادی نبود. در وسط بیابان فرش و بساط خود را گسترديم. بیش از يك ساعت نشد که تمام فضای بیابان پر شد!

اینجا نه چادری است و نه فاصله ای! مانند میوه های مختلف که پهلوی هم می چینند، همه به هم متصلند. جای خلوت برای تطهیر وجود ندارد. کامیونی در چند قدمی ما ایستاده است. اشخاصی که تحت فشارند، به حریم کامیون پناه می برند ولی هنوز ننشسته اند که مواجه با توپ و تشر می شوند!

آب و یخ هم کمیاب و گران است. سقا سطل های آب را در ظرفهای یکی از حاجی ها خالی کرده اما در قیمت آن با هم کشمکش دارند. سقای عرب از سه ریال کمتر نمی گیرد و می خواهد آبها را برگرداند. تماشایی اینجا بود که این دو نفر گرم جدالند و یک حاجی از چند قدمی خیز برداشت و دبه آب را به سر کشید و با عجله مشغول نوشیدن است!

به اعتراض صاحب آب اعتنایی ندارد. خوب که سیراب شد، گفت: عجب آدم پست فطرتی هستی آن چند قدمی محل آب است!

در این بیابان وسیع چنان جا تنگ شده است که نمی توانیم پای خود را به راحتی دراز کنیم. پاسی از شب که گذشت، رفت و آمد ماشین کم شد. مستحب است تأخیر نماز مغرب و عشا تا رسیدن به مشعرالحرام، گرچه یک ثلث از شب بگذرد، آنگاه هر دو نماز را با یک اذان و دو اقامه به جای آوردن. چنانکه رسول اکرم - ص - در حجه الوداع چنین کرد، ما هم چنین کردیم. از خستگی پشت را به اثاث تکیه دادیم.

در زیر نو ماه و ستارگان سراسر این بیابان اشباح متحرکی است! قیافه های مردم اطراف خود را تشخیص نمی دهیم. زمزمه ذکر و نماز و تسبیح، از هر سمت به گوش می رسد. این منظره پرمهابت خواب را از چشم ربوده است. آقای حاج منزله هم حالش منقلب و گرمازده شده پی در پی ناله می کند. وسیله غذا و دوا هم در اینجا فراهم نیست!

رفیق آذربایجانی که ناگهان رفیقش را از دست داده و نمی داند کجا



بردند و چگونه دفن کردند، در تاریکی شب جای رفیق را خالی می نگرد و انتظار زن و بچه اش را از خاطر می گذرانند؛ های های گریه می کند.

اینجا مشعرالحرام است. دویست هزار مردم مختلف را وحدت ایمان در اینجا جمع کرده است. این جمعیت که به اسم و رسم یکدیگر آشنا نیستند، در اینجا باید شعور به احترام و مسؤولیت عمومی در آنها بیدار شود.

چنانکه شعور به حفظ بدن و جلب لذات و منافع فردی پیوسته بر انسان حاکم است، نوعی شعور فطری برای حفظ منافع و مصالح اجتماع و از میان بردن ضررها و مفسد عمومی نیز در ذات انسان می باشد. زمانی که این شعور در افراد و مللی بیدار می گردد، از تمام مصالح و منافع شخصی بلکه از جان خود می گذرنند! و همین موجب نجات ملتی می شود که مراحل سقوط را می پیماید. پیدا شدن این شعور در افرادی گرچه اندک باشند موانع را از سر راه اجتماع برمی دارد و آن اجتماع را برای پشت سر نهادن مشکلات و رسیدن به هدف، به راه می اندازد و زندگی نوینی به جامعه می دهد و اگر محیطهای مساعدی برای تربیت و بیداری این غریزه اجتماعی فراهم نشود، کم کم شعور به حفظ منافع و لذات فردی، آن غریزه اجتماعی را خاموش می کند و یکسره از کار می اندازد.

مردمی که از نژادها و طبقات مختلف، در این فضای محدود با هم آمیخته و مخلوط شده اند، همان بیداری شعور به مسؤولیت و حفظ

حریم است که آنها را محدود نگاه داشته که نه تنها مثل اجتماعات دیگر دنیا نسبت به هم نیت بد و زبان زشت ندارند، بلکه حسن تعاون و گذشت در آنها محسوس است.

این همان شعور به وحدت مسؤولیت اجتماعی است که باید از اینجا (مشعرالحرام) شروع شود.

اینها همه منتظرند که آفتاب عید قربان سرزند تا با روح جدید، وارد زندگی جدید شوند و برای رمی و قربانی به منا روند و آخرین مانور حق پرستی و کمال (قربانی برابر خدا و برای نجات خلق) را طی نمایند.

ساعتی خوابم ربود ... نزدیک صبح است، چشم به آسمان گشودم. ستارگان مشعشع ذخائر نور خود را به طرف فضا و زمین پرتاب می کنند. ماهتاب بالای افق هنوز پرده دار نور است. در میان این بیابان و کنار دندانه های سیاه کوهها، هزارها سفیدپوش منتظر طلوع فجرند و زمزمه نماز و دعا دارند.

اجتماع سپاهیان و سان لشگرها، گرچه منظم و پرشکوه است ولی چون دارای روح و وحدت معنوی نیست، افراد این اجتماعات نه هدف روشنی دارند و نه استقلال در شخصیت و اراده از این رو اثر اینگونه تربیت ها محدود و کوتاه و تأثیر نیک و بد آن به دست افرادی محدود است و ریاضت های فردی نیز اگر اثری داشته باشد همان اثر فردی است!

این سان، ایمانی است و این ریاضت، اجتماعی و روحی و تعبدی

است که اثر آن همیشه باقی و از هر جنبه قوای معنوی انسان را بیدار و قوی می گرداند و در دنیای ظلم و بت پرستی و بت تراشی، اراده حق را تحکیم می نماید و اگر درست انجام شود و به موانع داخلی برنخورد، دنیا را به صورت عالی تری در می آورد:

خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر حیوان را خبر از عالم انسانی نیست

روی، هر چند پری چهره و زیبا باشد نتوان دید در آینه که نورانی نیست

شب مردان خدا روز جهان افروز است روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

پنجه دیو به بازوی ریاضت بشکن کاین به سر پنجگی ظاهر جسمانی نیست

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

حذر از پیروی نفس که در راه خدای مردم افکن تر از این غول بیابانی نیست

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند مرد اگر هست بجز عالم ربّانی نیست

تربیت های فنی و ریاضت های روحی، اگر قوای جسمی و روحی را از یک یا چند جهت قوی گرداند، از جنبه های دیگر سستی و بی ارادگی بار می آورد.

این مناسک و عبادات، قوای درونی را با هم رشد می دهد و اگر به آفات و موانعی برنخورد افرادی برومند و رشید بار می آورد که سرچشمه خیرات برای امت خود خواهند شد.

از دعاهایی که در وقوف به مشعر وارد است، این دعاست:

«اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ اَنْ تَجْمَعَ لِي فِيهَا جَوَامِعَ الْخَيْرِ، اَللَّهُمَّ لَا تُؤَيِّسِنِي مِنَ الْخَيْرِ الَّذِي سَأَلْتُكَ اَنْ تَجْمَعَهُ لِي فِي قَلْبِي، ثُمَّ اَطْلُبُ مِنْكَ اَنْ تَعْرِفَنِي مَا عَرَفْتُ اَوْلِيَاءَكَ فِي مَنْزِلِي هَذَا وَ اَنْ تَقِينِي جَوَامِعَ الشَّرِّ.»

### به سوی منا

فلق صبح، تحویل شب را به روز اعلام نمود. بانگ اذان از دل وادی مشعر برخاست. در اینجا بانگ اذان، فرمان بیداری، هشیاری، به صف درآمدن یا کوچ نمودن است. پس از نماز، صفوف به حرکت آمدند. ما منتظر آفتاب بودیم، همینکه آفتاب بر قله کوه رخ نشان داد، فرمان حرکت (برای ما) است.

خیز شتربان! که دمید آفتاب

وقت رحیل است نه هنگام خوابت تا نگری از همه وامانده ای قافله رفته است و تو جا مانده ای هر که از این قافله غافل شود همچو من دلشده بی دل شود سراسر بیابان، از سواره پیاده و شتر و گاو و گوسفند موج می زند، همه به سمت منا در حرکتند؛ منا مانند عرفات و مشعر بیابان خالی نیست. در طول دو دیواره کوه و اطراف آن، خانه ها و دکانها ساخته شده که در ایام حج این خانه ها را به حجاج اجاره می دهند ولی

بیشتر حجاج این سه روز ایام تشریق را زیر چادرها به سر می برند. در خلال رشته های کوه، چادرها زده شد؛ به طوری که از بلندی هم مواقع حجاج دیده نمی شود مگر از بالای کوه.

یک قسمت از چادرها در شیب کوههایی است که از سه طرف به کوه و رشته های آن محصور شده؛ چادری که ما در آن منزل داریم، محل مرتفعی است که از سمت کوه آخرین چادرهاست. پشت سر ما کوه بلند و سیاه و درّه های هولناکی است.

### رمی جمرات

طولی نکشید که فضای خالی بین چادرها و کوه از اعراب بیابانی و گوسفنددارها پر شد. تا آفتاب بالا نیامده و هوا به شدت گرم نشده باید رمی جمره اولی یا جمره عقبه را انجام داد. چابک حرکت کردیم، آنها که از مزدلفه ریگ برچیده بودند، چنانکه مستحب همین است، ریگها را میان دستمال پیچیده با خود برداشتند. کسان دیگر هم ریگهایی جمع کردند. چون مشکلات اعمال حج نزدیک است تمام شود، در چهره عموم، خوشحالی مشاهده می شود، امروز عید قربان هم هست! برای سنگسار نمودن شیطان، همه از خود چابکی نشان می دهند. از گردنه سنگستانی به آن طرف غلتیدیم. از کوچه های منا عبور کردیم. سراغ جمره عقبه را می گیریم. دسته هایی مثل ما پیرسان پیرسان یا با راهنما به سراغ جمره می روند. دسته ای خوشحال برمی گردند و در میان این دسته ها هرگونه قیافه؛ مأنوس و غیر مأنوس، دیده می شود. هر چه

نزدیکتر می شویم جمعیت زیادتر است. نزدیک جمره رسیدیم که در کنار خیابان و در دامنه رشته کوه واقع است. ستون برج مانند، سنگی است به ارتفاع نزدیک دو متر. زائران هر چه می توانند با فشار خود را نزدیکتر می رسانند تا خوب هدف گیری کنند.

در این سه روز؛ ایام تشریق، اطراف جمرات سه گانه را که دو تای دیگر در طول همین راه واقع است، سنگی اندازهها پیوسته احاطه نموده، دستهاست که پی در پی بالا می رود و ریگ می اندازد، چون هفت عدد اصابت نماید، مانند کسی که از میدان جنگ، فاتح برگشته، خوشحال برمی گردند.

اهل حجاز هر یک از این سه برج را شیطان می نامند؛ شیطان کبیر و شیطان صغیر. وقتی بخواهند منزل کسی را در آن نزدیکی نشان دهند، می گویند: نزدیک شیطان کبیر! این نام مطابق است با آنچه نقل می کنند که ابراهیم خلیل برای ذبح فرزندش اسماعیل، یا برای مشاهده مناسک، از این وادی عبور می نمود که شیطان در این سه مکان، سه بار ظاهر شد تا او را از انجام وظیفه باز دارد، ابراهیم با مثنی سنگ وی را طرد کرد.

بعضی می گویند اینجاها در زمان جاهلیت محل نصب سه بت بوده است. هر چه بوده؛ به حسب وظیفه اسلامی، این عمل آخرین مراحل حج و همراه با قربانی است.

قرآن مبدأ تشریح قربانی را اینگونه تصریح نموده است:

«قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ...» (۱)

### قربانی

در آغاز مطلب، درخواستهای ابراهیم هنگام ساختن خانه بیان شد؛ ابراهیم آنچه برای خود و فرزندش خواست این بود که: «هر دو را مسلم گردانند». این آن کمال و مطلوبی بود که ابراهیم می جست. با آن همه امتحانات سختی که در راه خدا داد، هنوز خود را مسلم محض نمی دید. این اندیشه در خاطرش بود تا خواب دید که باید به دست خود فرزندش را ذبح نماید!

پیرمردی سالخرده، باید یگانه فرزندش را که وارث روح و جسم خود است، به دست خود ذبح نماید! آزمایشی است طاقت فرسا! از وطن و هستی و خانمان دل کردن و در میان آتش سوزان رفتن، برای ابراهیم بسیار آسان بود! اما فرزند به دست خود قربان نمودن آسان نیست!

چون به فرزند امر خدا را ابلاغ نمود، فرزند گفت:

«يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» (۲)

کارد و طناب برداشت و در میان پیچ و خم این دره ها، دور از چشم مادر و هر بیننده ای، با فرزند عزیزش به راه افتاد. فرمان و

اراده حق چه اندازه باید بر نفس و اراده و عضلات حاکم و مسلط باشد که طوفان عواطف پدری و فرزندى و حب ذات و بقاء، دست ابراهيم و دل اسماعيل را نلرزاند! اراده و قلب و عواطف و عضلات و گردن، همه در مقابل اراده حق تسلیمند!

---

۱- صافات: ۱۰۲

۲- همان





دست و پای فرزند عزیز را با طناب و چشمان سیاهش را با دستمال بست و کارد تیز بر گلویش نهاد:

«فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا ...» (۱)

مقصود همین تسلیم محض در برابر اراده و فرمان حق بود. خواب برای ظهور همین حقیقت بود در عالیتترین و مهیبترین صورت! پس خواب را که از رؤیای صادقه و ظهور نفسی ابراهیم بود، در خارج آنطور که باید صدق داد؛ «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا ...» و گوسفند فدای اسماعیل گردید.

کسانی حق دارند مادون را فدای خود کنند که خود فدای مافوق شوند. دیگران بنا حق حیوانات را قربانی خود می کنند. فداکاری و فدا شدن، ناموس بقا و کمال است. عناصر در جسم نباتات فدیة و فانی می شوند تا خود را به صورت برتری می رسانند. نباتات در هاضمه حیوانات و حیوانات قربانی انسان می شوند. انسان در اراده حق باید فانی شود و برای خیر کلی قربان گردد تا به صورت عالی کمال در آید.

از پای تا سرت همه نور خدا شود چون در ره خدای تویی پا و سر شوی

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم ز حیوان سر زدم

مردم از حیوانی و انسان شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

بار دیگر چون بمیرم از بشر تا برآرم با ملائک بال و پر

پس عدم کردم چون ارغنون گویدم، انا الیه راجعون

این فدا نمودن خود و قربانی شدن در راه خدا، آنگاه محقق می شود که همراه با مبارزه با باطل و ناحق باشد. اوهام مختلف شیطانی که مردم را به عقب می کشد و بت هایی که به صور گوناگون در سر راه کمال انسان قرار می گیرند، موانع رسیدن به حقیقت. در مبارزه با این موانع، پیروزی و یا شهادت، هر دو برای کمال فردی و اجتماعی فتح است. اگر تمام همت ها و قدرت های مردمان همفکر و خداپرستی که به معارف حقّه (عرفات) آشنا شده اند و دارای شعور و مسؤولیت اجتماعی (مشعرالحرام) گردیده اند، برای طرد شیطانها و از میان بردن بت های متمرکز شود، گرچه با انداختن چند سنگریزه باشد، همه شیطانها عقب نشینی می کنند و همه بت ها از جبروت خود طرد می گردند. آنقدر سنگریزه اطراف این برج ریخته است که اگر بت مجسمی بود خرد شده بود و اگر متحرک بود نمی توانست از جای خود بجنبد!

اینجا را جمره اخری یا جمره عقبه می گویند. بالای این محل گردنه «عقبه» و پشت آن در سینه کوه درّه های موحش خشک و سیاهی

است. در خلال این درّه ها و پشت این گردنه، یک حادثه بزرگ تاریخی روی داد که جهان را به صورت دیگری درآورد:

سال دوازدهم بعثت پیامبر خدا- ص- بود که دوازده نفر از اهل مدینه در موسم حج، نیمه شب با آن حضرت به ایمان و جهاد بیعت نمودند و مصعب بن عمیر را به عنوان نمایندگی از طرف رسول اکرم به یثرب بردند.

در سال بعد (سال سیزدهم بعثت) در ایام تشریق، نیمه شب که مردم خواب بودند آهسته و با احتیاط هفتاد و دو نفر مرد و دو نفر زن یثربی مسلمان، در میان یکی از درّه ها با پیامبر- ص- بیعت نمودند و عباس بن عبدالمطلب که هنوز اسلام نیاورده بود، در اطراف دیدبانی می کرد. در اینجا بود که هسته مرکزی حزب الله در دنیای شرک بسته شد و مواد و برنامه کار تنظیم گردید.

اهل یثرب به حسب درخواست رسول اکرم دوازده نقیب (نماینده و رابط) از خود معرفی نمودند تا جاسوسهای اهل مکه، که تمام رفتار رسول را مراقبت می نمودند، متوجه شدند این اجتماع متفرق شد و به سوی یثرب برگشتند. این اجتماع منظم و حزبی مبدأ هجرت و تحوّل بزرگ گردید!

این اجتماع حج هم که نمایندگان اقوام مختلفند، اگر با برنامه منظم و هدف واحد پیش روند و در راه رسیدن به هدف فداکاری نمایند و قربانی دهند و برای طرد بت های دنیا هر نوع سلاحی- گرچه سنگریزه باشد- بکار برند، برتر از همه خواهند بود!

چنانکه آن اجتماع هفتاد نفری، با روح ایمان و نظم و تشکیلات، محور دنیا را از روم و ایران برگرداندند و یثرب مدینه الرسول و مدینه فاضله اسلام و محور حکومت دنیا گردید!

ما هم سنگریزهای خود را به هدف زدیم و در میان آفتاب سوزان با رنج، خود را به منزل رساندیم. ناله و فغان هزارها گوسفند و شتر که برای قربانی آماده شده، کوه و دشت را پر کرده است. پس از چند سال لش های قربانی، راه عبور را بسته ما هم چند گوسفند با شرایط مخصوصی خریدیم و قربانی کردیم.

آنچه چاق بود برای مصرف برده شد، بیشترش دفن گردید و مقدار زیادی در وسط راهها و میان بیابان متلاشی شده است. اگر شدت تابش آفتاب نباشد، بوی عفونت قابل تحمل نیست.

### **واجب «قربانی و مصرف» است یا فقط «ریختن خون»؟!**

در دستور است که قدری را صاحب قربانی بخورد و قدری را به فقرای با ایمان و مستحق صدقه دهند و قدری هدیه نمایند. اما در آن هوای گرم، نه جرأت خوردن است نه مورد انفاق برای این همه قربانی پیدا می شود. عصر روز عید، بالای تخته سنگها پر است از گوشتهای تفتیده مقابل آفتاب. این سه روز را به همین مناسبت «ایام تشریق» می گویند یا از آن جهت است که بعد از طلوع آفتاب باید این اعمال را انجام دهند.

در این روز شاید با کفارات تقصیرها سیصد هزار گوسفند و شتر

ذبح می شود که جز اندکی از آن، به مصرف خوردن نمی رسد!

آیا برای مصلحت های مهم واقعی، تعبداً باید متحمل اینگونه خسارت ها و اتلاف مال شد؛ چنانکه برای تربیت نظام و مانورها و امتحان سلاح های جنگی، عقلای دنیا! میلیونها پول مصرف می کنند؟! یا با انجام دستور و تعبد، می توان راهی برای مصرف صحیح و جلوگیری از اتلاف مال پیدا نمود؟

جواب این سؤال، که مورد توجه بسیاری از متدینان و حجاج است، بسته به آن است که فقها و مجتهدان از مضمون آیات و روایات چه استنباط نمایند. آیا واجب، قربانی و مصرف است یا فقط قربانی و ریختن خون؟

بنا به فرض دوم، جای بحث نیست که باید قربانی کرد، گرچه هیچگونه مصرف و خوردن ای نباشد.

بنا به فرض اول، اگر مورد مصرفی نبود، آیا می توان آن را به پول تبدیل نمود یا در محلی قربانی کرد که مصرف داشته باشد؟ ظاهر آیات و روایات و فتاوی آن است که مصرف مورد نظر است:

«لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعُمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ» (۱)

«اجتماع حج برای آن است که منافع خود را مشاهده نمایند و نام خداوند را در روزهای معین بر آنچه از چهار پایان زبان بسته روزیشان گردانده، به یاد آرند. پس، از آن خود بخورید و بخورانید

محنت زده تهی دست را.»

«فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (۱)

«پس، از آن قربانی خود بخورید و بخورانید فقیر قانع (آبرومند) و سائل (سمج) را، این طور ما آن حیوانات را مسخر شما کردیم و شاید شکرگزاری نمایید.»

از این دو آیه، که دستور قربانی است، فهمیده می شود که تکمیل قربانی، خوردن و خوراندن است.

اگر دولت سعودی فکر اصلاحی، دینی و اقتصادی داشته باشد، با وسایل روز؛ مانند تهیه یخچال ها و کارخانه ها، می تواند از اتلاف این همه مال جلوگیری نماید و آن وقت این فریضه دینی، که با وضع فعلی هر دو طرفش (فعل و ترک آن) محظور دارد، بی اشکال و به صورت صحیحی درمی آید و حجاج می توانند برای بین راه و سوغات، از گوشت های ضد عفونی شده آن استفاده کنند.

به گفته بعضی از مسلمانان بیدار، اگر شاخ و استخوان قربانی ها را با وسایل روز مثلاً دکه بسازند، برای سوغات و تبرک، دارای ارزش مخصوصی می شود!

شخص مطلعی می گفت: یک شرکت آمریکایی مشتری روده قربانی ها شد و مبلغ زیادی می داد، ولی دولت عذر آورد و نپذیرفت!

در شماره اول و دوم مجله «رساله الاسلام»، که از طرف جمعیت

علمای دارالتقريب مصر منتشر می شود، بحث استدلالی مفیدی درباره قربانی حج طرح نموده که: «آیا با نبودن مصرف، تبدیل به پول جایز است یا نیست؟». برای اثبات جواز و عدم جواز، چند نفر از علمای مذاهب استدلال نموده اند:

استاد شیخ محمد جواد مغنیه، مستشار محکمه شرعی جعفری در بیروت، با دلایل اجتهادی خود تبدیل را جایز دانسته است.

صورت دیگری هم فرض می شود و آن این است که حجاج پس از بازگشت، در اوطان خود، که مصرف صحیح دارد، قربانی نمایند؛ چنانکه درباره کفارات در این صورت فتوا می دهند.

امید است فقهای شیعه، که در اجتهاد زنده و استدلالهای عمیق ممتازند؛ مانند «منزوحات بثر»، درباره این مسأله مشکل نظری فرمایند.

### وضع منا در غروب عید

روز عید قربان، با گرمی هوا و کمی آب و یخ، زحمت حجاج زیاد است. قیمت یخ به کیلویی پانزده- بیست تومان می رسد. به این جهت، عصر عید، بیماری گرمزدگی از هر روز بیشتر است. در بیشتر چادرها کم و بیش بیمار و بی حال دیده می شود. اطبا و مأموران با ایمان بهداری آنچه می کوشند به همه نمی رسند. اگر زود به بیمارها برسند علاج آسان است. حاجی آذربایجانی که رفیقش در عرفات فوت کرد، بشدت حالش به هم خورد و هوش و حالی برایش نمانده بود. در اینگونه مواقع، بسیاری متوجه نیستند که باید «واجب موسع» و «مستحب» را

ترک کرد و از تلف شدن نفس تا می توان جلوگیری نمود. به هر حال یخ فراهم کردیم و بدنش را سر تا پا، به وسیله حوله یخمان نمودیم. آب آلو، قطره تقویت قلب به دهانش ریختیم. طولی نکشید که به راه افتاد.

هنوز بیش از نیم ساعت به غروب باقی بود که آفتاب، اشعه تند و سوزانش را از دامنه های منا جمع نمود و پشت کوه های مرتفع آن پنهان شد.

ماه شب یازدهم با نور ملایم خود به نوازش خستگان وادی منا پرداخت و جانشین دلنواز و خوشروی آفتاب گردید. گرچه امروز کوشش و حرکت حجاج از هر روز بیش بود، ولی چون اعمال مهم به پایان رسیده و رمی و قربانی و تقصیر را انجام داده اند، همه خوشحال و با نشاطند و بواسطه تقصیر (سر تراشیدن یا شارب و ناخن گرفتن) از بیشتر محرمات احرام آزاد شده اند.

اینک فقط استعمال بوی خوش و تماس با زن و صید نمودن حرام است که هیچیک مورد ابتلا- نیست! فردا چون به مکه مراجعت نمودند و طواف زیارت و نماز و سعی آن را انجام دادند، استعمال بوی خوش هم حلال می شود و پس از طواف نساء و نماز آن (که از مختصات شیعه است) زن و صید نیز حلال می گردد و همه از جهت معنا و صورت و اسم، حاجی می شوند، انشاء الله.

### گفتگوی علمی

حاج از خانه ها و چادرها بیرون آمده، مقابل نور ماهتاب، جلو



چادرها و روی تپه ها و تخته سنگها دسته دسته نشسته اند. بعضی تکبیر می گویند و بعضی صلوات می فرستند. صوفی منشان حلقه های ذکر و اوراد دسته جمعی دارند. مجاور چادر ما، که دامنه باز کوه است، شیخ نایبایی بر جمعی اعراب امامت می کند. این شیخ گاهی وقت نماز، عصا زنان، میان مردم و مقابل خیمه های اطراف ما می گردد و حجاج را به نماز دعوت می نماید. از بی اعتنائی ایرانیان به نماز جماعت عصبانی است. جوانی است با هوش و حافظ قرآن. می گوید متجاوز از بیست هزار حدیث مسند را حفظ دارد! من را شیخ الشیعه شناخته، گاهی از دور به همین عنوان می خواند و سراغ می گیرد.

پس از نماز جماعت، برای عربهای حجازی و نجدی موعظه می نمود. من آهسته رفتم و میان جمعیتش نشستم که از روی فراست فهمید و سخنش را قطع کرده و رو به من نمود و گفت: شما جعفریها چرا به صحابه رسول اکرم احترام نمی نمایید؟ گفتم: تنها صحابی بودن موجب مزیت و احترام نیست. میزان بزرگی و برتری در اسلام، درک معارف و عمل به دستورات است. آن کسانی از صحابه که با این میزان تطبیق می کنند، مورد احترام و تعظیمند و کسانی را که مطابق با این میزان نمی شناسیم، حسابشان با خداست! کجای کتاب و سنت تنها صحابی بودن را موجب بتری و مزیت دانسته است؟! اگر چنین باشد، بیش از صد هزار نفر که محضر رسول اکرم - ص - را درک نموده و حدیث شنیده اند، باید رفتار و کردارشان مقبول باشد! معاویه مگر درک محضر پیمبر را ننمود و کاتب الوحیش نمی دانید، آیا اعمالش با کتاب و

سنت درست درمی آید؟ اختلافاتی که پیش آورد! مردمی را که بناحق کشت! فرزند فاسق و بی ایمانش را بر مسلمانان مسلط نمود و بدعتها که در دین گذارد و ... گفت: لعن بر معاویه و یزید هم جایز نیست!

گفتم: پس کاذب و ظالم و فاسق و منافق، که قرآن لعنشان می کند، کیانند؟! تمام اختلافات و اشتباهات میان مسلمانان، از اختلاف در موضوع خلافت و اشتباه در معنای «اولوا الأمر» پیش آمده است. شما گاهی میزان تشخیص را اجماع امت می دانید و چون اجماع امت را درباره هیچیک محقق نمی دانید، می گوئید اجماع سران و اهل حلّ و عقد. چون آن هم درباره اکثر محقق نیست، ناچار باید بگوئید: هر کس لباس خلافت را بدون شایستگی در بر کرد، ولی امر است! کار را تا به آنجا رسانده اید که هر خونخوار جاهلی، با بست و بند و خونریزی بر مسلمانان سلطه یافت او را ولی امر می دانید و اطاعتش را واجب می شمارید!

نتیجه همین عقیده و اطاعت است که در مهد توحید و خانه خدا و خانه اسلام، مسلمانان حق حیات و آزادی و اختیار جان و مال خود را ندارند! با آن که قرآن درباره خانه خدا می گوید: «سَوَاءٌ أَلْعَاكِفُ فِيهِ وَ أَلْبَادِ» (۱)

این سخنان را با زبان عربی می گفتم و جمعیتی که نشسته بودند، با علاقه گوش می دادند و اثر تصدیق در قیافه بیشترشان آشکار بود. شیخ چون دید سخن به جای حساس رسید مضطرب شد؛ چون اینجا حجاز

و پشت پرده بیابان و محیط استبداد و تسلط قبیله و حزب مخصوصی است که در لباس دین نفس مردم را گرفته اند! خواست روی سخن را برگرداند، لذا گفت:

از این بحث می گذریم. چرا شما در اذان «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» می گویند؟ این کلمه بدعتی است که شما شیعیان گذارده اید؟

گفتم: فقه ما از طریق اهل بیت است که اتصال آنان به رسول اکرم-ص- از دیگران محکمتر است، اما شما که در اذان جمله: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ!» می گویند از کجا آورده اید؟ بعد از آن که مسلمانان تن پرور و سست شدند و برای نماز صبح به وقت قیام نمی نمودند، خلیفه دوم دستور داد که این جمله گفته شود و شما آن را جزو اذان قرار دادید!

پرسید: چرا برای نماز مهر می گذارید؟ گفتم: چرا نگذاریم؟

گفت: چون پیامبر نمی گذاشت، پس بدعت است.

گفتم: مسلم است که رسول اکرم روی زمین و شن و حصیر که آن روز فرش مسجد بوده، نماز خوانده است. ولی معلوم نیست روی فرش های پشمی و مانند آن نماز گزارده باشد، و چون مساجد ما شیعیان از فرش های پشمی پربها مفروش است، برای آن که درست از سنت و روش رسول اکرم پیروی نماییم، تکه خاک پاکی روی فرش می گذاریم!

سپس به بحث در حدیث و رجال حدیث پرداخت و سراغ شهر اصفهان و نیشابور و خراسان را گرفت.

### راهی مکه ایم برای تکمیل اعمال

صبح هنوز هوا گرم نشده، برای رمی جمره دیگر بیرون آمدیم. پس از کمی معطلی، وسیله ای فراهم شد و برای تکمیل اعمال، به مکه برگشتیم. مسجدالحرام خلوت است. به راحتی طواف، نماز، سعی، طواف نساء و نماز آن را تمام کرده، یکسره از احرام بیرون آمدیم. عصر برای بیتوته به منا برگشتیم. برای پیدا نمودن محل چادرهای خود نگران بودیم. جوان کارگر باهوش شیرازی (آقای درباری)، که همیشه با قدرت هوش و چابکی کارهای برجسته می کرد، جلو افتاد و بالای چوب را دستمال بست؛ مانند سرباز دنبالش راه افتادیم. در میان پیچ و خم دره و ماهور و چادرها یکسره ما را به منزل رساند!

روز دوازدهم اعمال حج تمام شده، منتظر وسیله حرکتیم. در چادر نماینده مطوف باز سر و صدای زیادی برای وسیله است، تا آن که برای ما وسیله فراهم شد، عده زیادی از حجاج ایرانی در کامیون سوار شده رو به مکه راه افتادیم.

در میان کامیون، هریک از حجاج از پیش آمدها و گرفتاری ها و مشاهدات خود سخن می گفت. حاجی قمی که با خانمش همراه بود، دو مرتبه مورد دستبرد واقع شده و متأثر بود. در عرفات، چمدان لباس و طلاآلات را از زیر سر خانمش برده اند. هنگام رمی جمرات، جیب خودش را زده اند؛ گویا در حدود پنجهزار تومان می شد!

شیخ ورامینی که اجیر شده بود هر چه پول داشت برده بودند و متحیر می گشت و ...



وقتی شرح دستبردهای دیده و شنیده را نقل می کردند، رییس گمرک فرودگاه جده به یادم آمد که با شدت عصبانیت گفت: اینجا حرامزاده نیست!

با وجود همه اینها امنیت حجاز را با مردم مختلفی که به آنجا می آیند، در هیچیک از نقاط دنیا نمی توان سراغ گرفت. این همه ماشینها که مانند سیل به طرف عرفات و منا حرکت می کنند، هیچ تصادف ماشینی شنیده نشده! بعضی از رفقای هم ماشین، از مشاهدات و رنج میقات جحفه و ادراک مرتبه دوم موقف مشعر، خبرها نقل می کرد. دیگری از تلفات و بیمارها خبر می داد. سوئی از مشاهداتی که هنگام اعمال، از بعضی عوام دیده بود، کارهای خنده آور، نقل می کرد؛ از جمله می گفت: در رمی جمرات بعضی عوام ها پس از به هدف زدن هفت ریگ، چند عدد سنگ بزرگ برمی داشتند و با غیظ و خشم به طرف جمره با جمله: «برو گم شو پدر سوخته»، «روح ملعون الوالدین» و «گت کپک اوغلو» پرت می کردند.

نزدیک غروب روز دوازدهم است. در منزل مکه درهای اتاق را از دو سمت باز نموده ایم. هوا بشدت گرم است. تراکم حجاج و رفت آمد این چند روزه، علاوه بر گرما، فضا را آلوده نموده و از کوچه های مکه بوی زننده ای به مشام می رسد.

### نزول باران رحمت

پیشتر از حجاجی که از مکه برمی گشتند، تعریف باران روزهای آخر حج را شنیده بودم. می گفتند: اواخر ایام حج معمولاً بارانی می آید!

اگر بارانی بیاید بسیار بجاست، همانطور که آلودگان، با اعمال حج، از گناه پاک شده اند، فضا و زمین هم از آلودگی و عفونتها پاک شود.

قطعات ابری در اطراف نمایان شد! کم کم این قطعات کوچک به هم پیوستند. طولی نکشید بالای کوههای مکه و اطراف، از ابر پوشیده شد. مقابل درهای اتاقی که بر یک قسمت اطراف مکه مشرف است، ایستاده و این تحوّل جویی را تماشا می کنم. ناگهان رعد و برقی زد و باران مانند سیل جاری شد. درهای اتاق را از هر سمت بستیم. از ناودان ها و کوجه ها آب جاری شد. پس از یکساعت و نیم، جوّ صاف و هوا شفاف و کوجه ها پاک گردید. عده ای از حجاج هم در میان باران بدنهای خود را شستشو دادند! باز فردا در همین ساعت، نظر لطف حق، باران رحمت را فرستاد. امید است که فیض رحمت و مغفرتش هم محیطهای نفوس را شستشو داده باشد:

مابدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

رهرو منزل عشقیم و ز سر حد عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم

با چنین گنج که شد خادم او روح امین به گدایی به در خانه شاه آمده ایم

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست که در این بحر کرم غرق گناه آمده ایم

آبرو می رود ای ابر خطاپوش بیار که بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم

### **عجله و شتاب برای بازگشت به زندگی یکنواخت گذشته**

اعمال حج تمام شده و حجاج در تلاش و حرکتند. بعضی بیمارند با بیمار دارند. مشاهده تلفات روزهای اخیر، بعضی را به وحشت انداخته. بعضی هم به طبع، عجز و کم صبرند و توجه به ارزش روزها

و ساعاتی که در مکه می گذرانند، ندارند. می خواهند زودتر وارد زندگی مکرر و یکنواخت پنجاه ساله شوند! عده ای هم نگران بی پولی اند یا منزلشان مناسب نیست. از صبح تا شب عده بیشماری اطراف خانه های مطوّف ها را گرفته، درخواست حرکت دارند. گاهی التماس می کنند، گاهی بد زبانی و تندی دارند. مطوّف ها که سال ها ناظر این اوضاع بوده آند با ملایمت و سردی، هر چند کلمه پرسش را جواب می دهند! نه التماس و تمّلق عاطفه ای در آنها تحریک می کند و نه تندی متأثرشان می سازد!

اعلان دولت، که اجازه خروج هر دسته ای را به حسب زمان ورود، معین نموده و در آخر تذکر داده که این حکم قطعی و تغییر ناپذیر است، جوش و جلا را کم و مطوّف ها را تا حدی آسوده کرد. روی این حساب، از آغاز ورود تا خروج هر حاجی قریب یک ماه باید در حجا توقف نماید!

روز حرکت ما به مدینه منوره به حسب اعلان، مطابق با ۱۹ ذیحجه می شود.

### در انتظار لحظه حرکت

هر روز صبح برای طواف و نماز به مسجدالحرام می آییم در ضمن با حجاج کشورهای مختلف مأنوس می شویم، چون هوا رو به گرما می رود، برمی گردیم. این روزها در مسجدالحرام جنازه هایی که برای طواف می آورند، زیاد دیده می شود. گاهی کنار راهها پیرزنها و



پیرمردهایی دیده می شود که در حال احتضارند و کسی بالای سرشان نیست.

یک روز هم برای دیدن سران «جمعیت اخوان المسلمین» به مهمانخانه مصری رفتیم ولی کسانی که از سران جمعیت، در کراچی آشنا بودیم به جده و مدینه حرکت کرده بودند. سردبیر جمعیت (شیخ سعید رمضان) که جوان باهوش و فعالی است، از ما پذیرایی کرد!

روز حرکت نزدیک است. وسیله حرکت منحصر است به اتوبوسها یا طیاره های شرکت سعودی. کرایه اتوبوسها با طیاره چندان فرق ندارد ولی معطلی برای رسیدن نوبت طیاره، در هوای گرم جده، معلوم نیست چند روز خواهد بود. این که باید در جده توقف نماییم با اتوبوس می رویم. آرزویی است که راه و منازل و کوهها و دشت های بین مکه و مدینه را از نزدیک مشاهده کنیم؛ راهی که مجاهدان و مهاجران و میلیونها گذشتگان ما، با شتر و پیاده رفت و آمد نموده اند! آن راهی که پیامبر خدا- ص- از زمان طفولیت و جوانی و پس از مقام پیامبری، چندین بار از آن رفت و آمد نموده است!

روز جمعه پس از پایان حج، در مسجدالحرام اجتماع عظیمی است. از بس هوا گرم و جمعیت زیاد است، نتوانستم در نماز جمعه شرکت کنم. در منزل، از رادیوی همسایه خطبه و نماز و مهمه هزارها نماز گزار را می شنیدم.

قسمتی از خطبه درباره مراسم حج بود که چگونه برگزار شد و قسمتی دعوت مسلمانان به اتحاد و تقوا و توحید و دعا درباره عموم مسلمین بود. به جهت گرمی هوا و کثرت جمعیت، نماز بسیار مختصر انجام گرفت.

### زمان وداع با مکه

روز حرکت ما به حسب اعلان، مطابق با روز نوزدهم است. امروز برای طواف وداع و نماز به مسجدالحرام رفتیم و مثل همیشه

پس از طواف و نماز، برای عموم مسلمین و سرفرازی و رشد ایرانیان و مغفرت گذشتگان و توفیق خدمت به دین، دعا کردم و از خداوند درخواست تجدید عهد با وضع بهتری نمودم. می خواهیم برای مقدمات حرکت، به منزل برگردیم، ولی جاذبه قوی مرکز توحید و ایمان، که شبانه روز روی میلیونها مردم را در اطراف زمین به سوی خود می گرداند، چون حوزه نیرومند مغناطیسی ما را به سوی خود برمی گرداند. قدمی به طرف بیرون برمی داریم و قدمی به عقب برمی گردیم. به خانه کعبه و اطراف و جوانب آن، با دقت بیشتر از پیش می نگریم. حال که می رویم نقش خانه توحید را با روح و فکر خود ببریم تا همیشه روی ظاهر و باطن، به ظاهر و معنای این اساس باشد و هنگام مرگ مانند عقربه مضطرب مغناطیسی، به سوی آن قرار گیریم، آنگاه آرام چشم از زندگی دنیا بپوشیم.

برای کرایه رفت و آمد هر نفر به مدینه تا جده، ۱۱ دینار (در حدود ۲۵۰ تومان) به مطوف دادیم و برای لحظه حرکت ساعت شماری می کنیم. قدری از شب گذشته بود که عده ای سوار بر اتوبوس بزرگی شده حرکت کردیم. شما اگر موفق به این سفر شدید مواظب باشید با شوفری که نامش یاسین است مسافرت نکنید. شهر مکه را وداع گفتیم و ماشین در جاده، غیر عادی ما را که بیش از ۴۰ نفر ایرانی هستیم، به این طرف و آن طرف می غلتاند. تا این که در مقابل خانه وسط دهکده ای که دارای چندین خانه سنگی و فضای کوچک است، نگاه داشت. در فضای آرام وادی، نور ضعیف چراغهای نفتی و عوعو سگها جلب

خاطر می نماید. پس از چند دقیقه آقا شوfer با یک خانم عرب و یک رادیو از خانه بیرون آمد. خانم پهلوی دست شوfer نشست و رادیو را پهلوی خود گذارد. ماشین حرکت کرد. نیمه شب به جده رسیدیم. پس از بنزین گیری، ماشین در ناحیه صالح بحر احمر رو به شمال به سرعت می رود.

## رائغ

از ظهر قدری گذشته، به «رائغ» رسیدیم؛ قصبه کوچکی است که مثل بیشتر نقاط جزیره، در ایام حج، جنبشی در آن پیدا می شود. قهوه خانه هایی که سقف و فرش آن حصیر لیف خرمایی است در دو طرف جاده دایر است. حاجی که چند روز است در هوای گرم از گوشت خودداری نموده اند، در اینجا بوی ماهی کباب گیجشان می کند و ملاحظه حساب و عاقبت کار را از دست می دهند. در سایه حصیر و روی تختهای حصیری شخصی که سالهاست شسته نشده، افتادیم. برای هر نفر یک ماهی سرخ شده با روغن خود، که قد آن بیش از یک وجب نیست، در سینی پاکیزه ای! آورده. آقای حاج منزله دستور تکرار داد ولی همان کارش را ساخت! پس از چند روز مراقبت، با تفضّل خداوند چشم باز کرد.

پس از چندین ساعت بی خوابی و حرکت، همین که چشم گرم و بدن راحت شد، یک هیولای بلندآلوده ای می آید و بشدت تخت را تکان می دهد و حاجی مهمان خدا را روی زمین می غلتاند! اینها

نمونه های اخلاق عرب پس از چهارده قرن از ظهور اسلام است! پیش از اسلام چه بوده اند!

ظهور چنین پیامبری، از میان این مردم، روشن ترین آیت حق است! «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا...» (۱)

صلی الله علیک یا رسول الله!

کلمه عمومی که پیوسته شنیده می شود، «بخشش» است؛ شوفر، قهوه چی صاحب منزل، سقا، گدا و ... همه می گویند: «حاجی بخشش!» به ترک و فارس و هندی و آفریقایی همین کلمه را می گویند. انتخاب این کلمه فارسی، گویا از آن جهت است که ایرانیان بیش از دیگران اهل بخشش بوده اند!

منتظریم از شدت گرما کاسته شود تا حرکت نماییم. پس از نماز، از قهوه خانه بیرون آمدیم. طرف راست، دریای شن است و طرف چپ دریای آب.

رائیغ اولین قطعه ای است که در آن باغ و نخلستان دیدیم و مثل بسیاری از نقاط حجاز مستعد عمران و آبادی است ولی حکومت حجاز به عمران توجهی ندارد. نزدیک رابغ، در طرف جنوب شرقی، میقات جحفه است که در تاریخ نامی دارد. معلوم می شود که محل آبادی بوده. در فتح مکه چون سپاه اسلام در جحفه متمرکز شدند، خبر به اهل مکه رسید و عباس و ابوسفیان برای چاره جویی پیش آمدند.

عصر از رابغ حرکت کردیم و تا اینجا قسمت کمی از راه آسفالت

است که معلوم نیست تا کی تمام شود؟! بیشتر راه ساحلی است که راه صاف و زمین محکم می باشد. از رابغ، از ساحل به طرف شرق دور می شود و راه شنزار و سنگستان است. آقای شوفر مطالبه بخشش دارد. رفقا صلاح دانستند نزدیک مدینه بخشش کنند، بعضی هم تندی کردند که همین موجب نگرانی و اوقات تلخی خانم شوفر و عذاب ما گردید!

من گمان می کردم تنها رجال و سیاستمداران ایرانند که افسارشان به دست خانمهاست! این زن سیاه عرب نیم متجدد که گویا این جوان شوهر چندمی اش باشد، چنان بر این شوفر عرب سوار است که بیچاره از خود اراده ای ندارد؛ اینجا بایست، می ایستد! حرکت کن، حرکت می کند! اختیار همه ما، با چرخها و رل ماشین است و اختیار ماشین به دست شوفر است و اختیار شوفر به دست این زن! از اینجا هر چند فرسخ، ماشین پنچر می شود. کار نمی کند و خراب است! تندی و تهدید اثری ندارد، با آن که این ماشین ها دولتی است و باید برای رساندن حجاج با شتاب برگردد!

### راهی که خاطره مجاهدان صدر اسلام را زنده می کند

سواره و پیاده شدن و نشستن و خفتن در این بیابان ها، مجاهدان و مهاجران صدر اسلام را به یاد می آورد که برای پیش بردن حق و نجات خلق، در این بیابانها چه روزها و شب ها را پیاده و سواره گذراندند و رنج تشنگی و گرسنگی را متحمل شدند!

در این راه، میان مکه و مدینه، که راه رسمی آنروز بوده، پیامبر

خدا- ص- چندین بار عبور نموده و هر بار نام و عنوان و روحیه مخصوصی داشته است!

یک روز طفل شش ساله ای است که تازه چشم به جهان باشکوه گشوده و در آغوش مادر، روی شتر آرمیده و به یثرب می رود. پدرش با جهانی امید چشم از دنیا بسته و در خاک یثرب خفته است ولی کفالت و مهربانی و علاقه جدش عبدالمطلب نگذاشت غبار یتیمی بر چهره اش بنشیند. اینک مادرش آمنه با ام ایمن او را به یثرب می برند تا خویشان بنی نجار خود را ببیند و بالای قبر عبدالله پدر جوان این عزیز چند قطره اشک بریزد!

### واقعۀ منزل قدید

چند سال دیگر، محمد- ص- را در سن دوازده یا هیجده سالگی، جوانی آرام و متفکر می نگرید که با عمویش ابوطالب از این راه به شام می رود و این مرکز تمدن باستانی را از نزدیک می نگرد!

پس از آن، او را در سن ۲۵ سالگی می نگرید که تأملاتش عمیق تر و نظرش نافذتر گردیده است. بازرگانی است سرپرست کاروان تجارتي خدیجه؛ پست و بلند این بیابانها را می پیماید. در منازل و کوه و دشت و بیابان حجاز و شام، حالات قبایل و امم گذشته را از نظر می گذراند و دوره طفولیت خود را که در غوش مهر مادر، بالای شتر، از این سرزمین عبور می کرد به خاطر می آورد. به یادش می آید که مادر او را به دیدن قبر پدر آورد ولی مادر هم در یثرب به خاک رفت! با

خاطری افسرده و دلی از دنیا رمیده با ام ایمن به مکه برگشت.

چون از سفر تجارت برگشت، پس از ازدواج با خدیجه که خود را از ظواهر زندگی و عادات و عقاید عمومی رمیده می دید، به کوه و غار پناهنده شد.

چند سال دیگر محمد-ص- پیامبری است که اهل مکه کمر به قتلش بسته اند. پس از سه روز پنهان بودن در غار ثور، راه این بیابان خشک و هولناک را با ابوبکر و عبدالله اریقط به سوی یثرب پیش گرفته است. گرگان گرسنه عرب که با تحریک، اندک رگ عصبیت قبیلگی و اعتقادی یا برای لقمه نانی خونها می ریختند، برای حمایت عقاید و به دست آوردن صد شتر پربها در این بیابانها دنبال گمشده خود می گرداند! این سراقه بن مالکاست که با اسب باد پیمای خود، هر گوشه و کنار صحرا را در نور دیده، از دور صید خود را نشان کرده، شمشیر درخشان به دست و کف به دهان دارد. عضلات بازوان برهنه اش چون مفتول آهن به هم پیچیده است! اسبش مانند توپ فوتبال زمین می خورد و به هوا می پرد! به چند قدمی این شتر سوار رسید. شتر سوار مطمئن و رفیقش مدهوش است! اسب در چند قدمی جستن کرد و دستهایش تا زانو میان شن فرو رفت. دستها را از زمین بیرون کشید و در میان گرد و غبار پوشیده شد. باز به اسبش هی زد! اسب به زانو درآمد!

این پیش آمد روحش را تکان داد. پرده از چشمش برداشته شد. یاری خدا و فیروزی محمد-ص- را در آینده نزدیک دید! شمشیرش به غلاف رفت. طبعش آرام شد. زبان به عذر گشود و درخواست امان



نامه نمود! امان نامه را در مقابل کتمان امر، به دست گرفت و برگشت. این امان نامه در فتح مکه موجب عزتش گردید!

این واقعه در منزل قُدَید در حوالی رابع پیش آمد! در همین سفر، نزدیکی این منزل، به خیمه امّ معبد می رسد؛ این زن هوشیار با گوسفند لاغر و قحطی زده اش، در مقابل خیمه تنها نشسته و چشمش متوجه اعماق بیابان است. ناگهان مرد مبارکی را در مقابل خیمه دید؛

آیا آب و غذایی یافت می شود؟

- میهمان عزیز ما قحطی زده و گوسفندان ما لاغر و خشکند!

گوسفند را پیش خواند و ظرف طلید. شیر جاری شد. مسافران سیر شده و به راه افتادند.

شوهر زن با گوسفندان خود از راه رسید و محیط زندگی را طور دیگر دید!

چه خبر است؟

مردی مبارک بر ما وارد شد.

صفاتش چه بود؟

چشم این زن مانند دستگاه عکسبرداری، از اوصاف ظاهر و حرکات میهمان یکساعته اش عکسبرداری کرده؛ قامتش معتدل، رفتارش موزون، پیشانیش گشاده، ابروانش باریک و به هم پیوسته، چشمانش سیاه و گیرا، آهنگ صوتش چون زنگ، سخنانش مانند دانه دُر منظم و شمرده، همراهانش نسبت به او، چون عضو فرمانبر ... بودند!

### خاطرات شیرین سختی راه را آسان می کند

هشت سال پس از این سفر، محمد-ص- را می نگرد با ده هزار مجاهد مؤمن خود، این بیابان را می پیماید.

دو سال پس از آن (در سال دهم هجری) با صد هزار مسلمان از مسجد شجره محرم شده برای حجه الوداع روانند. بانک لیبکشان دنیای شرک را می لرزاند! در همین سفر است که از حجه الوداع بازگشته، در میان آفتاب سوزان غدیر خم، بالای جهاز شتر ایستاد. هزارها مردم در سایه شترها ایستاده و نشسته اند. تکمیل دین را اعلام و حقوق خود را بیان می نماید و آنگاه شرایط و اوصاف سرپرست مسلمانان را با نشان دادن شخصیت عالی علی- علیه السلام- معرفی می فرماید!

تذکراتی که منازل و مراحل این بیابان، در ذهن برمی انگیزد، بوی ایمان و توحید و صفایی که از فضا و غبار این بیابانها به مشام می رسد، سختی راه و توقف پی در پی ماشین و بد اخلاقی و بهانه جویی شوهر را آسان می کند. کاش قدرت داشتیم،

این بیابان را پیاده می‌پیمودم و این منازل و جاهای الهام بخش را از نزدیک مشاهده می‌کردم!

ماشین گاهی با سرعت شن زارها و سنگستانها را از زیر چرخهای سنگین می‌گذراند و گاهی بعد از خرابی و پنچری، در زیر آفتاب سوزان یا کنار قهوه خانه ای توقف می‌کند.

در قسمت اول این بیابان، از طرف مکه، فرسخها راه، یک برگ سبز و یک منظره خرمی به چشم نمی‌آید! در قسمت دوم کم‌کم درخت‌های سبز سدر و خار و دامنه سبز کوهها به نظر می‌رسد. در این



قسمت کوههای بلند ولی بی دنباله و جدا جدا زیاد است. این کجا و آن کجا؟!

در تمام طول راه، هر جا ماشین توقف می کند عدّه زیادی اطفال برهنه و زنها مثل حشرات از زیر سنگها و بوته ها به سوی ماشین رو می آورند! اینها چگونه زندگی می کنند و ناگهان از کجا سبز می شوند؟! چند شعر و چند جمله دعا و قسم از آباء و اجدادشان برای اینها مانده تا در موسم حج، به آن وسیله گدایی کنند. مسافت ها نفس زنان در دو سمت ماشین می دونند. کسانی که مطلع بودند، می گفتند: اینها از رسوم اولی زندگی و آداب دین، بکلی بی بهره اند! هزارها مانند حیوانات، در میان سنگ و غار کوهها زندگی می کنند. اگر حیوانی صید کردند و غذایی به دست آوردند، چون سباع می غرند و از دست هم می قاپند. مردهای اینها یا در نظام خدمت می کنند و یا کشته شده اند!

آیا وسیله زندگی و کار و تربیت برای اینها نمی توان فراهم نمود؟

آیا قابل تربیت نیستند که هم خودشان از این وضع رقت بار بیرون آیند هم به کشورشان خدمت کنند و هم آبروی مسلمانان را در مهد اسلام حفظ نمایند؟

آنچه از وضع مردم تیره بخت مرکز اسلام و توحید شنیده و می شنوید، در نظر داشته باشید و این دو خبر را هم بشنوید:

\* یکی از رجال مقیم می گفت: ولیعهد سعودی فقط سیصد ماشین سواری دارد که بیشتر آنها از جعبه بیرون نیامده است!

\* مجله «المسلم» در شماره ششم سال دوم، از روزنامه «روز

الیوسف» نقل کرده: در شهر «نیس» فرانسه در این روزها بیشتر گفتگو درباره امیر محمد فیصل فرزند ملک بن سعود و ثروت اوست! مقابل مهمانخانه «رول» هر روز ازدحامی است! مردم فرانسه برای تماشای امیر، زن و حاشیه اش پشت سر هم ایستاده اند. چیزی که بیشتر مردم را برای تماشا جلب می کند ماشین سواری امیرزاده سعودی است که از نوع «دیملر» و برنده جایزه درجه اول است. ارزش آن فقط ۱۲ هزار لیره است! در داخل ماشین دستگاه طبع و لوله آب سرد و گرم و توالیت و بار وجود دارد! رؤسای انتظامی از امیر درخواست نموده آند که ماشین را فقط موقع احتیاج مقابل مهمانخانه نگاه دارد تا مزاحم آمد و رفت مردم نشود! امیر در سال قبل در این مهمانخانه سه هفته توقف فرمود و حسابش سه هزار و پانصد لیره شد!

### همچنان در راه مدینه ...

بعد از رابع منزل معروف، آبار بنی حصان است که از آن گذشتیم. نیم شب در بالای گردنه ای ماشین خراب شد. همه خسته و کوفته ایم. پیاده شدیم و روی سنگ ها و خاک نرم سر به زمین گذاردیم. من که گاه شده ساعت ها در رختخواب نرم ناراحت و بی خواب گذرانده ام، اینجا چه خواب راحتی بود! طبیعت و خاک، مادر مهربان خلق است. اگر انسانب ا عادات و تصنع از او جدا نشود، همیشه خوشرو و مأنوس است.

آهنگ پرشور و زنده ای از خواب بیدارم کرد! گویا بیابان و فضا

همه زنده اند و ستارگان درخشان به زمین نزدیک شده و همه با ارواحی که فضای زمین را احاطه نموده، ایماء و اشاراتی دارند! خواننده ای (گویا در مجلس عرفانی و ذوق و سماع سوریا یا فلسطین بود) با آهنگ مختلف می خواند و می گفت: «و روح من الرحمان»، آنقدر این جمله را با الحان مختلف تکرار نمود، گویا سنگ و کلوخ، فضا و ستارگان همه جواب می گفتند و برمی گرداندند:

مگر می کرد درویشی نگاهی به این دریای پر درد الهی

کواکب دید چون شمع شب افروز

که شب از روی آنها گشته چون روز تو گویی اختران استاده اندی

زبان با خاکیان بگشاده اندی که هان ای غافلان بیدار باشید

در این درگه دمی هشیار باشید تو خوش خُسی و ما اندر ره او

همی پویم راه درگه او رخ درویش مسکین زین نظاره

ز اشک درفشان شد پر ستاره که یا رب بام زندانت چنین است

تو گویی خود نگارستان چنین است ندانم بام ایوانت چسان است

که زندان بام تو چون بوستانست

بهانه جویبهای شوfer ابله و عاشقه پیشه عرب، همه را خسته کرده است. صلاح در این دیدیم که هر نفر یک ریال برایش جمع کنیم تا خانمش از ما راضی بشود و همینطور هم شد. پس از آن که ریالهای سنگین سعودی را تحویلش دادیم، دیگر ماشین بی عیب و سریع شد! به مسجدی رسیدیم، باز قافله لنگ است، دیگر چه پیش آمده؟! خانم قهر کرده! یکی از علما ریش سفیدی کرد و با نصیحت و درخواست، خانم با آقا یاسین روی آشتی نشان داد تا ماشین به حرکت آمد.

در مسجد شجره (ذوالحلیفه) آب و درختی به چشم آمد. پیاده شدیم وضو گرفته نماز گزاردیم. از اینجا ماشین بالا هر بلندی که می رسد، چشمها متوجه بیابان است تا هر کس زودتر گنبد و مناره روضه النبی - ص - را به دیگران نشان دهد.

گنبد در حاشیه دور افق، در میان نخلستان به چشم آمد! صدای صلوات و سلام از میان ماشین ها با فاصله های دور و نزدیک به گوش می رسد. اولین چیزی که در ابتدای شهر جلب نظر واردان را می نماید ساختمان آجری بلند و وسیع است که در کنار شهر قرار گرفته و با دیگر ساختمانها جور نمی آید. این ساختمان ایستگاه راه آهن است که زمانی حجاز را به شام متصل نموده بود. بعد از جنگ بین الملل که دولت عثمانی تجزیه شد از میان رفت و بقیه آن در حکومت سعودی برچیده شد. مردمان با اطلاع می گفتند این حکومت صلاح خود نمی داند که راه جزیره به کشورهای اسلامی باز و گشوده باشد، تا در ماوراء سواحل دریای شن با خاطر جمع بسر برد!

### محلّه نُخاوله

ماشین ما را در میان خیابانهای غیر منظم و خاکی، به سمت جنوب شهر برد و در وسطه کوچه وسیعی نگاه داشت. اینجا محلّه «نُخاوله» است. پسر عموی مجاهد، مرحوم حاجی سید محمدتقی طالقانی که چندی قبل آرزوهای اصلاحی خود را به خاک برد، وقتی از ورود ما مطلع شد، به سراغمان آمد و اثاث را دستور داد به منزل یکی از شیعیان

همسایه خود بردند.

محله نخواستله مثل بیشتر محله های مدینه، از خانه های کوچک و کوچه های تنگ تشکیل شده است که از حیث نظافت و وضع زندگی مانند هات دور افتاده ایران است. بیشتر ایرانیان در باغهایی برای حجاج آماده شده، منزل می کنند. این باغها از جهت آب و هوا خوب است ولی هنگام حج جمعیت زیاد و جا کم است و اگر باران ببارد پناهی نیست؛ چنانکه باران شدیدی بارید و جا و اثاث حجاج را آب گرفت.

### در حرم مطهر نبوی

پس از شستشو عازم حرم مطهر شدیم. از کوچه های تنگ اطراف حرم که دو نفر با هم نمی توانند راه بروند و با دیوارهای بلند عمارت‌های چند طبقه که مانند چاهها و درّه های عمیق است، عبور کرده وارد صحنی شدیم که مانند کوچه ای است و در سمت غرب منتهی به باب جبرئیل می شود. باب جبرئیل به طرف مشرق باز می شود. از میان جمعیت از پله ها با زحمت بالا رفتیم، بدون فاصله ای وارد حرم و مواجه با ضریح مرتفع و طولانی شدیم، همین که شروع به سلام نمودم، گویا پرده ای بر گوش و چشمم آویخته شد نه صداها و قیافه های مختلف مردم متوجهم می کند و نه از خصوصیات حرم و مسجد چیزی به چشمم می آید، فقط قدرت و عظمتی را احساس می کنم که بر مغز و اعصابم مسلط است به طوری که اراده شخصی را یکسره گرفته و نور



خیره کننده ای فکر و چشم و گوش را احاطه نموده که خود حجاب از دیدن و شنیدن هر چیزی است!

اینجا مرقد مطهر پیامبر عظیم و خاتم انبیا است. پربهاترین و باشکوه ترین نوری است که از مبدأ عظمت و جلال تنزل نموده و به صورت کامل انسانی درآمده است تا نفوسی که در تاریکی های طبیعت گمراه شده اند، به سوی حق و کمال هدایت نماید و ارواحی که به عوارض طبیعت و ماده، آلوده شده اند پاک و درخشان گرداند. چشمها و گوشهایی که پرده های عادات و غوغای شهوات کور و کرد کرده، بینا و شنوا نماید و افکاری که عقاید و تقالید باطل جامدشان ساخته، به حرکت درآورد، همچنین نفوسی که در غلها و زنجیرهای قوانین و آداب بشری درآمده، آزاد گرداند و سرانجام کاخهای خودپرستی را ویران سازد و بت های اوهام را درهم شکنند.

بدنی که در زیر این خاک خفته، مرکز قدرتی است که یک تنه دنیای شرک و جهل را از پای درآورد. دنیایی را ویران کرد و دنیای نوینی پدید آورد.

این ضریح، پیکری را در بردارد که خود در اینجا خفته و اراده اش در میان قرون مختلف، بر میلیونها مردم حکومت می کند!

این بدن مقدس قالب آن روحی است که تمام پرده ها از برابر چشمش برداشته شد و تمام فواصل میان طبیعت و مبدأ عظمت و قدرت را از میان برداشت و تا آخرین سرحد قدرت پیشرفت؛ «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى».

هر جا خیر و کمال و محبت و رحمت و حساب و میزان و علم و قانون است، نام و سخن و اراده این شخصیت عظیم در آنجا هست! خود و میلیونها مثل خود را می نگریم؛ آنچه از مشکلات زندگی که آسان شده و قلبی که مطمئن گردیده و راهی که به سوی حق برایم روشن شده و وظایفی که برایم واضح گردیده، خلاصه تمام شخصیت روحی و فکری و اخلاقی ام را از پرتو تعلیمات بزرگ صاحب این قبر می دانم. چطور در برابرش خود را نیازم و عظمتش سراپای وجودم را احاطه نماید و چهره ام را به ضریحش نسایم؟! هر چه دارم از اوست.

به یاد زحماتی که در راه رستگاری خلق کشید و شکنجه هایی که از مردم نادان دید. محبت سرشاری که به دوست و دشمن داشت وصیت های سراسر محبتی که هنگام مرگش فرمود و درخواست آمرزشی که برای گناهکاران از پروردگار می نمود افتادم! بدنم می لرزد. اشکم جاری است. با چه زبان شکرگزاری کنم و با چه بیان قدر زحماتش را بیان کنم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الرَّسَالَهَ وَأَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَآمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ...»

پس از نماز مغرب و عشا به منزل برگشتیم و صبح برای زیارت ائمه و بزرگانی که در بقیعت رفتیم.

### بقیع مدفن اولیای خدا

بقیع قبرستانی است در شمال شرقی مدینه که طرف غرب و

قسمتی از جنوب آن به شهر متصل است. قسمت های دیگر را نخلستانها احاطه نموده و اطراف آن با دیواری محصور شده است. با آن که قبرستان بقیع مدفن متجاوز از ده هزار نفر از اولیا و بزرگان و علمای اسلام است، از هر جهت خراب و صورت زنده ای دارد. اطراف آن محلّ زباله و خاکروبه است. در طرف راست درب ورودی، چند قدمی که جلو رفتیم، جمعیت زیادی از ایرانی و غیر ایرانی و شیعه و سنی، گرد محوطه ای با حال تأثر ایستاده و مشغول زیارت و دعا هستند؛ در این محوطه قبور چهار نفر از ائمه بزرگوار اسلام و جگر گوشه های رسول اکرم - ص - است.

مدفن حضرت امام حسن مجتبی، امام زین العابدین، امام محمدباقر و امام جعفر صادق - علیهم السلام - اینجا است. قبور با زمین یکسان و نزدیک یکدیگر قرار گرفته است. از این اهانت که به نام دین، نسبت به مرقد بزرگترین شخصیت های مسلمانان انجام شده، جمله مسلمانان، جز حزب وهابیت، متأثرند. بیش از همه دود از دل شیعیان برمی خیزد.

روی زمین داغ و زیر آفتاب سوزان، زن و مرد ایستاده اشک می ریزند. پلیس های جاهل و خشک سعودی اطراف قدم می زنند و مراقبند کسی نزدیک نرود، گاهی هم به عنوان آن که اینها مشرکند و فقط خودشان نمونه کامل توحیدند! توهین می نمایند. شرطه جوانی قدم می زد و گفت: «اللَّهُ يَهْدِينَا وَآيَاكُمْ إِلَى عِبَادَتِهِ!»

اینجا قبور چهار امام بزرگوار مسلمانان است که بعد از پیامبر

اکرم- ص- نماینده های کامل آن حضرت و مظاهر روح توحیدند. در آن روز که مسلمین را فلسفه های گیج کننده یونان و روم و اوهام اشعری و معتزلی متحیر نموده بود و همه به ظواهر قرآن استدلال می نمودند! این امامان و وارثین نبی اکرم حقایق توحید و معارف قرآن را به مردم می فهماندند و مبانی اعتقادی و اصول اجتهاد را در افکار مسلمانان محکم می کردند. اگر ابن تیمیه و ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب، که پایه گذارهای مسلک وهابیت هستند، با تعلیمات آنان آشنا می شدند، خدا را جسم وسیع و بالای تخت! نمی دانستند و به اجتهاد زنده اسلام پی می بردند و از این جمود و تحجر، خود و دیگران را نجات می دادند. ثمره تعلیمات آنان حکومتی را پدید نمی آورد که با هر رشد و علم و حرکتی به نام دین دشمنی نماید! حکومتی که تنها قبور را خراب نمی کنند، بلکه شهرها و مراکز طلوع اسلام را نیز به صورت قبرستان درآورده اند.

نتیجه تعلیمات علمای وهابیت، حکومتی است که به عنوان کلمه توحید، جز پرستش پول و ماده هدفی ندارد!

اگر مسلمانان درباره اولیا غلو نمایند و از قبور آنان کار خدایی بخواهند، ثمره جهل و نادانی است که حکومت های جاهل اسلامی به بار آورده اند و الا قبر از زمین بالا باشد یا با زمین مساوی باشد چه اثری در عقاید دارد! آیا بودن دیوار و سایه بان هم که حجاج بتوانند چند دقیقه ای راحت باشند و از تابش آفتاب رنج نکشند، بدعت است؟

این قبور کسانی است که بر همه مسلمانان حق تعلیم و تربیت

دارند. فقهای اسلام از رشحات فکری اینها بهره مند شده اند. علما و فقهای وهابیت که از معارف دین چند حدیث و ظاهری از قرآن حفظ نموده اند، از برکات زحمت و جهاد اینها است. در این قرون متوالی، آنها که به عصر نبوت نزدیک بودند دین را نفهمیدند و اینها تمام دین را فهمیدند؟!

در این قبرستان آنچه از قبور مشخص و معلوم است، قبر چهار امام- علیهم السلام- و ابراهیم و رقیه فرزندان رسول خدا، فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علی- علیه السلام-، عباس بن عبدالمطلب، صفیه، زوجات رسول خدا، غیر از خدیجه و میمونه، و عدّه ای از صحابه می باشند. این قبور هم با هم مشتبه است و با وضعی که در بقیع مشاهده می شود از میان خواهد رفت.

آنچه از بیشتر قبور شناخته می شود نام صاحب قبر و ناحیه و جهتی است که در آن دفن شده اند. آن قبری که از هر جهت مجهول است و از ابتدا مجهول بوده، قبر یگانه دختر عزیز رسول اکرم، فاطمه زهراست. برای من بسیار تأثرانگیز بود که بالای قبرهای معلوم یا در ناحیه قبوری که آثار آن از میان رفته بایستم و سلام دهم و فاتحه بخوانم ولی ندانم ناحیه محلّ دفن جگر گوشه پیامبر و مادرم کجاست؟!

بیشتر علمای تاریخ و حدیث می گویند در بقیع دفن شده، اما کجای بقیع؟! این حیرت و تأثر تنها برای من نبود، هزارها علوی و میلیونها مسلمان، وقتی که به این قبرستان آمده اند، خواسته اند به زهرای اطهر سلام دهند اما ندانستند به کدام طرف متوجه شوند و مثل

من دود از دلشان برخاسته و اشکشان جاری شده است. این سؤال که از زبان شیخ عذری مطرح شده، به خاطرشان آمده!

أَلَيْتِ الْأُمُورُ تُدْفَنُ نَسْرًا؟

أَمْ لَأَيِّ الْأُمُورِ تَجْهَلُ قَدْرًا؟

أَمْ لَأَيِّ الْأُمُورِ تَخْفَى قَبْرًا؟

أَمْ لَأَيِّ الْأُمُورِ تَظْلَمُ جَهْرًا؟

بضعه المصطفی و یخفی سراها! بیش از همه، در نیمه شب، سینه علی - ع - جوشید و از دریچه چشمش بخار قلبش جاری شد؛ که دختر پیامبر را میان خاک جای داد و قبر را با زمین یکسان نمود! در آن نیمه شب، فقط چشمان علی - ع - و عده ای از بنی هاشم، و چشم ستارگان این منظره را دید!

آفتاب بالا آمده و در محیط قبرستان، سایبان و دیواری نیست. مأموران سعودی هم نمی گذارند حجاج در غیر ساعات معین توقف نمایند. زنها را هم به داخل قبرستان راه نمی دهند! زندهای ایرانی و غیر ایرانی پشت دیوارهای قبرستان و در باغ مجاور جمع شده، و از سوز جگر گریه می کنند. نمی دانم چه خاطراتی در ذهنشان خطور می کند؟!

### به سوی حرم پیامبر - ص -

از بقیع بیرون آمده در کوچه های غربی و شمالی به سوی حرم نبوی روان شدیم، چون نزدیک وسط روز است، فشار جمعیت کمتر است. مقابل قسمت شمالی ضریح رسول اکرم، قسمتی است که بعضی از مردم به نام «قبر فاطمه» زیارت می کنند، آنچه مسلم است این قسمت، خانه یا حجره زهرا - علیها السلام - بوده است. ضریح

سرتاسری که محتوی حجرات پیامبر و علی - علیهما السلام - بوده و فعلاً قسمت جنوبی آن قبر رسول اکرم - ص - و شیخین است، از دیوار شرقی و جنوبی فاصله زیادی ندارد.

در قسمت غرب، مسجدی است که بیشتر آن همان مسجد اولی است و شمال آن؛ قسمتی که باز و حیاط است و قسمتی که پوشیده و بر ستونهایی قرار گرفته است، تمام بعد اضافه شده.

از شمال ضریح وارد محوطه مسجد اصلی شدیم. محراب متصل به دیوار جنوبی بوده که فعلاً دیوار چند متر عقب رفته و منبر قدری از محراب جلوتر است. فاصله منبر از ضریح که طرف شرق است همان فاصله با دیوار غربی بوده که بیش از یک برابر از طرف غرب افزوده نشده است. تمام توجه به قسمت میان منبر و ضریح است؛ چون این حدیث از رسول اکرم - ص - معروف است که:

«بَيْنَ مِثْبَرِي وَمَقْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»

در این قسمت جمعیت زیاد و جا کم است.

قرآن ها روی رحلها گذارده شده است. مردمان با شخصیت، بیشتر نشسته به تلاوت قرآن مشغولند. عده ای هم مردم را زیر پا می گذارند تا خود را به شبکه های بلند مقابل قبر برسانند! شرطه مراقب است که کسی ضریح را نبوسد.

در گوشه ای نشستم و می بینم که بعضی از مردم ایستاده مشغول زیارت و دعایند. بعضی نشسته به تلاوت قرآن و تفکر سرگرمند. بعضی راه می روند و به ستونهای صیقلی و دیوارها و نقش و نگار و ظرافت کاری آنها و فرش های پربها و قندیلهای آویخته و دیگر نفایس

تماشا می کنند و مواضع و نفایس را به یکدیگر نشان می دهند. در افکار و روحیات مسلمانان سیر می کنم که چگونه روحانیت و معنویت را با زیورها و تجملات آمیخته اند و عظمت معنا را در صورت جواهرات و فلزات و ساختمان گم کرده اند؟! شاید بیشتر عوام این مردم گمان می کنند که این مسجد و حرم همیشه به این وضع، با این تجملات بوده! هر ناحیه ای از این ساختمان و هر قطعه ای از این نفایس گرانبها، نمونه دوره ای از ادوار و اطوار اسلامی و تابع تطورات فکری و سیاسی مسلمانان است.

آن روز که پیامبر - ص - از مکه هجرت نمود و وارد مدینه شد و در این مکان منزل گزید، اینجا چهار دیوار ساده ای بود از گل و سنگ و قسمتی به وسیله ستونهای تنه نخل سرپوشیده بود! حجرات رسول اکرم و علی - علیهما الصلوه و السلام - در ردیف یکدیگر از جنوب و شمال به اندازه طول و عرض ضریح قرار گرفته بود. درهایی از حجرات به طرف مسجد که وسط آن همین محل منبر است، باز می شد. میان این حجرات جز کوزه آب و چند قطعه فرش از پوست و حصیر و اثاث مختصر آلائی جنگ چیزی نبود! جواهرات و تجملات و طلا و نقره، ارزش برای مسلمانان نداشت؛ چون دارای گنج های گرانبهای ایمان و تقوا بودند.

### مسجد نخستین

پیش از آن (پیش از هجرت) اینجا فضایی بود که یک طرف آن



قبرستان کهنه مدینه پیش از اسلام و طرف دیگر خوابگاه گوسفند و شتر و محل خشکاندن خرما بود؛ آن روز که رسول اکرم، پس از چهار روز توقف در قبا وارد شد، مشرک و مسلمان و یهودی و زن و مرد، اطراف شتر را گرفته بودند. شاخهای خرما را بالای سرش داشتند. قبیله اوس و خزرج و قبایل منشعب از آنها هر کدام می خواستند این میهمان گرامی در محل و منزل آنها وارد شود. رسول خدا فرمود مهار شتر را رها کنید که مأموریت دارد. شتر آزاد می رفت و جمعیت اطراف آن، از این محل به آن محل و از این کوچه به آن کوچه می رفتند. امیرالمؤمنین علی -ع- و ابوبکر در دو طرفش حرکت می کردند. جوانان نو مسلمان اوس و خزرج شمشیرها به دست، از پیامبر مراقبت می نمودند. زنهای مشرک و یهود بالای بامها و برجها به یکدیگر نشان می دادند. جوانها و زنهای مسلمان در عقب جمعیت و بالای مبها، دسته جمعی سرود می خواندند.

طلع البدر علینا، من ثنیاات الوداع

وجب الشکر علینا، ما دعا لله داع ایها المبعوث فینا، جئت بالامر المطاعمدینه سراسر وجد و حرکت بود. شتر در گوشه ای از این میدان زانو به زمین زد. قسمتی از این میدان مَلْک سَهْل و سُهَيْل دو طفل یتیم است. صاحبان خانه های اطراف، هر یک می خواهند اثاث میهمان را به منزل خود حمل نمایند.

نزدیک ترین خانه ها، خانه ابویوب انصاری از قبیله بنی نجار است که رسول اکرم از طرف جدش عبدالمطلب با آنها نسبت دارد، ابو

ایوب دو اتاق زیر و رو دارد. رسول اکرم در این خانه کوچک و ساده وارد شد. در فضای مقابل منزل، جمعیت شعر می خوانند و مقدمش را تبریک می گویند. غلامان حبشی با حربه ها و شمشیرها بازی می کنند. از پشت خانه ابویوب دسته ای از زنان جوان بنی النجار می خوانند:

نحن جوار من بنی النجار

یا حبذا محمد بن جار پس از چندی که در منزل ابویوب توقف فرمود، قطعه زمین دو یتیم را خرید و پیش از بنای مسجدالنبی، با مسلمانان زیر سایه بانی نماز می خواندند، سپس زمین را هموار نموده بنای مسجد شروع شد. رسول اکرم خود با دیگر مسلمانان خشت و سنگ می داد و می گفت: «لا عیش الا عیش الآخره

اللهم ارحم الأنصار والمهاجره یکی از مسلمانان خواست خشت را از دستش بگیرد، فرمود: این را که من حمل می کنم تو خشت دیگر حمل نما. تو به خداوند از من محتاج تر نیستی! عثمان نظیف پوش اشرافی هم خشت و سنگ برمی داشت و خود را از گرد و غبار دور می داشت و لباس خود را پی در پی می تکاند. علی با چابکی کار می کرد و سراپا غبارآلود بود و با کارگرهای مثل خود می خواندند: لا یشتوی من یممر المساجدا

يَذَابُ فِيهَا قَائِمًا وَقَاعِدًا وَ مَنْ يُرَى عَنِ الْغُبَارِ حَائِدًا يَكْفُرُ  
کوشیدند و می گفتند:

لَيْنَ قَعْدَنَا وَ النَّبِيُّ يَعْمَلُ

لِذَاكَ مِنَّا الْعَمَلُ الْمُضَلَّلُ

این بود وضع بنای نخستین مسجدی که ما در آن نشسته ایم!

مسلمانان روی ریگها و زیر آفتاب و باران، بدون حجاب سقف و تجمل، شبانه روز چند بار با خداوند روبرو می شدند. پس از ده سال، این مؤسسه ساده، بزرگترین مردان حقوقی و جنگی و سیاسی را در پرتو ایمان به دنیا تحویل داد که محور شدند و دنیا را گرداندند!

### کاخ نشینان، مروجان زیور و زینت

در زمان خلفای راشدین، به حسب مرکزیت مدینه و زیادی جمعیت، مسجد توسعه یافت. در زمان عثمان بنای آن محکمتر گردید ولی از وضع ساده نخستین بیرون نرفت و حجرات جزو مسجد نبود. پس از آن که محور خلافت شام شد و به دست بنی امیه افتاد، مسجد از وضع ساده نخستین بیرون رفت. برای آن که کاخ نشینی و تجمل خود را در زیر پرده اشتباه کاری نگاه دارند و مردم را از وضع ساده اول منصرف نمایند، به تجمل مسجد کوشیدند و به طلا و نقره و زخرفه مساجد را برخلاف نظر اسلام زینت نمودند. برای این کار از معماران و مهندسان رومی که آشنای با ساختمان کلیساها بودند، کمک گرفتند!

حجره فاطمه و دیگر حجرات تا زمان ولید بن عبدالملک به وضع اول و معرف شخصیت و نسبت و حقانیت علویان مظلوم بود. اولاد امام حسن و امام حسین در آن حجره منزل داشتند. ولید برای آن که این افتخار را از میان ببرد دستور داد آن را و دیگر حجرات را جزء مسجد نمودند. هر یک از سلاطین و حکام ظالم که به نام دین مسلمانان را

غارت می کردند، برای نام نیک و جبران زشتی ها، هدیه ای از نفائس و جواهرات، برای مسجد نبوی؛ مثل دیگر مساجد و مشاهد می فرستادند و چند بار هم نفائس پرارزش و گران بها را خودشان دزدیدند!

کار به اینجا رسید امروز که در مسجد نبوی نشسته ایم و باید مسلمانان درس توحید و ایمان از این محل بگیرند، عده آی مبهوت تجملات و قندیلها هستند! هر امام و امامزاده که گنبد طلا و فرشها و اساس و ساختمان پر بها داشته باشد بیشتر مورد توجه است. آیا این اشتباه از این جهت است که اکثر مردم عوامند؟ مگر مسلمانان نخستین درس خوانده بودند؟!

این از همان جهت است که پادشاهان و زورمندان باری پوشاندن اعمال خود همیشه می کوشند تا مراکز عبادت و عبرت را از معنا و حقیقت خود خارج کنند، همین توجه به صور و ظواهر است که چشم حقیقت بین را از مسلمانان گرفته است؛ عالم دین را از لباس گشاد و عمامه بزرگ می شناسند. زهد و عرفان را زیر سیل کلفت می نگرند. قدرت اداره و مملکت داری سلاطین را با کاخ و تشریفات اشتباه می گیرند ...

اگر همان مسجد و حجرات ساده و بی آرایش رسول اکرم - ص - امروز بود، مسلمانهایی که اینجا جمع بودند روح و فکر دیگری داشتند و سرمایه ها و افکار دیگری ا خود می بردند.

خاورشناسها و دنیا گردان، عوض آن که شماره ستونها و ارزش

قندیلها و اهمیت فنی ساختمان را وصف نمایند، از این محل مظاهر کامل توحید و طهارت و قدرت را برای دنیا سوغات می فرستادند. این تجملات و فنون را بتکده ها و کنیسه ها و کاخهای سلاطین به خود آراسته اند. آنها چون از مغز و معنا و ایمان نافذ تهی اند، باید ظاهر را در نظر عوام، که معنا و ظاهر را زود اشتباه می نمایند، هر چه بیشتر آراسته کنند.

آن مسجد ساده ای که مردانی تربیت نمود که با چکمه روی فرشهای سلاطین عار داشتند راه بروند و با نوک شمشیر و پا، فرشهای گرانها را با بی اعتنایی جمع می کردند و آن خانه ای که پیامبر اکرم و داماد و دختر و فرزندانش زیر یک عبا خفتند و آیه تطهیر نازل شد، باید حسابش از هیاکل و کاخهای پوک و پوشالی جدا باشد!

پروردگارا! زمانی می رسد که مسلمانان به ذخایر معنوی خود پی ببرند؟! این افراط و تفریط و عکس العمل، که جمعی مسلمان صورت قبر را بدعت بدانند و جمعی معابد و مساجد و مشاهد را محل افتخارات در زینت و فرش و جواهرات قرار دهند! کی از میان می رود؟!

\*\*\* ظهر شد، بانگ اذان از مناره مسجدالنبی برخاست. صفوف جماعت بسته شد. متوجه شدم این حقیقت زنده را ظواهر فریبده نمی پوشاند، فضا همان فضاست. گویا بانگ بلال به گوش می رسد. صفوف جماعت مسلمانان با پیامبر اکرمند. عده زیادی مثل همان

صفوف زیر آفتاب و روی شن های فضای باز مسجد ایستاده اند. دیوارها و ظرافت کاریها و زخرفه ها از نظرها محو شد. فقط عظمت حق است؛ الله اکبر!

این صفوف متصل است به صفوف میلیونها مردمی که در این مجسد و در همه مساجد و مشاهد نماز خوانده و می خوانند و روی همه به سوی کعبه است که اوضاع زمین و اطوار روحی و سیاسی در آن تصرف نموده و وضع ساده و بی الایش آن را، که برای توجه به توحید است، دستهای سیاستمداران و دنیا پرستان تغییر نداده است.

### مسجد قبا

هنگام عصر از منزل بیرون آمده ماشینی کرایه کردیم که ما را به مسجد قبا و احد ببرد. اول به طرف جنوب مدینه، از کنار نخلستانها و نهرها عبور داد. بیش از یک فرسخ از مدینه دور شدیم. در فضایی که یک طرف مسجد است و طرف دیگر چاهی است که بالای آن قبه ای است، ایستاد. طرف راست، درب ورودی مسجد، مسقف است و حصیرهای پاکیزه گسترده شده. محراب آن می گویند محل زانو زدن شتر پیامبر - ص - است.

آنگاه که وارد قبا شدیم مسجد باز و دیوارهای آن محکم و بلند است. بالای دیوار آن نام صحابه و اهل بیت، به ترتیب روی کاشی نوشته شده است. این نخستین مسجدی است که پس از کعبه ساخته شد.

خبر به مردم مدینه رسید که رسول خدا از مکه هجرت نموده و این روزها وارد مدینه می شود. سه روز پی در پی مردم مدینه از شهر بیرون می آمدند و بالای کوه و تپه های مرتفع «حره»، که در ناحیه جنوب شرقی مدینه است، چشم به بیابان راه مکه داشتند، چون آفتاب بالا می آمد در سایه سنگها می نشستند، پس از ناامیدی به سوی شهر برمی گشتند.

هشت روز است که رسول با دو همراهش از غار ثور بیرون آمده و بیابان هولناک بین مکه و مدینه را می پیمایند. هنگام ظهر و گرمی آفتاب نزدیک کوهستان «عیر»، که سر حد میان بادیه و یترب است، رسیدند. آیا یکسره وارد مدینه شود؟ وضع مدینه مبهم است! اول کسی که خدمتش رسیده، «بریده» شیخ قبیله بنی سهم بود. انتظار اهل یترب را عرض کرد و

پیشنهاد نمود که به سوی جنوب مدینه در قبا فرود آید تا خود وضع مردم یثرب را بنگرد.

این سه مسافر از ارتفاعات «جبل عیر» بالا آمدند و حضرت از بالای آن، نخلستانها و شهر یثرب و قلعه های اطراف آن را، که موطن همیشگی او خواهد بود، نگریست. به سوی قبا سرازیر شد. مردی یهودی در میان شعاع پر نور آفتاب، سه نفر سفیدپوش را دید که متوجه قبا شده اند، دوان دوان به سوی مدینه آمد و فریاد برآورد:

«یا أَهْلَ یَثْرِبَ قَدْ جَاءَ بَخْتِكُمْ»

«ای اهل یثرب اقبال شما روی آورد.»

سفیدپوشان به سوی قبا رفتند. پیش از آن که محمد-ص- در قبا منزل گیرد، کوچک و بزرگ مردم مدینه اطراف شترش را احاطه نمودند. در خانه کلثوم بن هذم، پیرمرد بزرگ بنی عمر بن عوف نزول فرمود. خانه سعد بن خثعمه اوسی را محل پذیرایی قرار داد. در چهره ها دقت می فرمود و کسی از خزرجیها را نمی دید! چون میان اوس و خزرج پیوسته خونریزی و دشمنی بود. وقتی نماز مغرب و عشا را خواند، اسعد بن زراره خزرجی با روی پوشیده وارد شد و عرض کرد: یا رسول الله، گمان نمی کردم سراغ تو را در جایی داشته باشم و خود را به آنجا نرسانم، دشمنی میان ما و برادران اوسی، ما را از تشریف باز داشت. فرمود پناهش دادند و کم کم دشمنیها و کینه های دیرین میان این دو قبیله از میان رفت.

### سلمان نماینده ایران در هسته مرکزی اسلام

سلمان فارسی به سراغ دین حق از فارس بیرون آمده و شهر به شهر از جهانبینان نشانه ها گرفته است. در میان دنیای تاریک، چشم نافذش شعاع ظهور حق را از جزیره العرب دیده و نسیم بامداد روشن از ناحیه یثرب به دماغش رسیده است. اینک او را به نام «غلام!» به مردی یهودی فروخته اند! بر شاخه نخلی نشسته، در زندگی گذشته سراسر رنج و آقایی در ایران و بندگی در عربستان می اندیشد و به امید طلوع فجر صادق، خود را دلخوش می دارد. مشغول اصلاح شاخه های خرماست که ناگاه رفیق آقهای یهودیش با رنگ پریده وارد شد:

مگر هیاهوی مردم یثرب را نمی شنوی و سیاهی جمعیت را، که به سوی قبا روانند، از دور نمی بینی؟!

- چه شده؟

- پیامبری که منتظرش بودند وارد شد!

سلمان برقی از چشمش جست گوش ها را تیز نمود و بندگی خود را فراموش کرد! میان سخن موالی خود دوید و پرسید:

کیست که آمده؟



یهودی سخن را در هان سلمان شکست:

بتو چه! تو بنده ای، به کار خود مشغول باش!

دو ارباب یهودی برای بررسی اوضاعی که پیش آمده و سرنوشت قومشان را تغییر خواهد داد، بیرون رفتند. سلمان از درخت به زیر آمد، از خرمای تازه بر طبقی چید و خود را به قبا رساند و در میان جمعیت که



بعضی نشسته و عدّه ای پشت سر هم ایستاده و قد می کشند و به یکدیگر محمد-ص- را نشان می دهند وارد ش. طبق را مقابل میهمان گذارد.

حضرت پرسید: این چیست؟

عرض کرد: شنیده ام غریبهایی هستید که در این سرزمین وارد شده اید، برای شما صدقه آوردم! آنگاه کنار ایستاد و به جزئیات حرکات و گفتار و چهره محمد-ص- دقت کرد. در این هنگام حضرت روی به اطرافیان نمود، فرمود: «نام خدا بر زبان آورید و بخورید، اما خود از خوردن دست نگاه داشت!»

سلمان با زبان فارسی، که در آن مجلس کسی نمی فهمید، گفت: این یکی! سپس بیرون رفت و ب از طبقی از خرما آورده، نزد آن حضرت نهاد. پیامبر فرمود چیست؟

عرض کرد: چون دیدم از صدقه نخوردی هدیه آوردم.

آن حضرت رو به اصحابش نمود و فرمود: «به نام خدا بخورید و خود نیز خورد»

سلمان دو انگشت را بر هم نهاد و به فارسی گفت: این دومی! آنگاه برگشت پشت سر آن حضرت، پیراهن از شانه اش کنار رفت. خال درشتی که روی شانه پیامبر بود برای سلمان نمایان شد، شانه و نشانه آن حضرت را بوسید و خود را شناساند و اسلام آورد. پیامبر-ص- به آزادی و سرفرازی نویدش داد؛ سلمان نماینده ایران بود که هنگام بسته شدن و تشکیل هسته مرکزی اسلام در قبا جزء سلول های اول این ترکیب حیاتی گردید تا ایرانیان پاک، اسلام را از خود بدانند و چنانکه از

جان و ناموس خود دفاع می کنند از اسلام دفاع نمایند.

### پانزده روز توقف در قبا به انتظار علی - ع -

رسول اکرم - ص - پانزده روز در قبا (چنانکه بعضی گویند) توقف کرد و این توقف به جهاتی بود:

- ۱- پایه اولین مسجد را بگذارد که همین مسجد قبا باشد. گویند آیه شریف: «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى ...» درباره آن است.
- ۲- چشمش به راه بود! اهالی مدینه آنچه پیشنهاد حرکت به طرف مدینه می نمودند، می فرمود: انتظاری دارم! چشم به راه علی - ع - بود تا با علی و قلبی آرام وارد مدینه شود.
- پس از چند روز، علی با پای پرآبله و مجروح، در حالی که شمشیری آویخته و بند شتری که فواطم بر آن سوارند به دستش بود رسید. پیامبر اکرم او را در برگرفت و خاطرش آسوده شد.

پس از رسیدن علی - ع - بت شکنی شروع شد؛ سعد بن ربیع و عبدالله رواحه شروع کردند به شکستن بتهای خزرج و همچنین بتهای دیگر قبایل که به اسلام گرویده بودند شکسته شد.

پیامبر روز جمعه با جمعیت به سوی مدینه حرکت کرد و هنگام ظهر، در وادی «رانونا» در میان قبیله بنی سالم فرود آمد. آنگاه در مسجدی که آن بیله ساخته بودند؛ با نو مسلمانان مدینه نماز گزارد و اولین خطبه را در اینجا بیان فرمود:

«ستایش می کنم خدای را و از او یاری می طلبم و به وی ایمان دارم و با آن کس که به او کافر شود دشمنم. گواهی می دهم اوست

خداوند یکتا و محمد بنده اوست که او را برای هدایت به راه راست برانگیخت ... هر کس فرمان خدا و رسول را بپذیرد، به راه راست درآید و آن کس که نافرمانی نماید سخت گمراه شود. شما را به تقوای خدا وصیت می کنم ... رابطه خود را با خدا سامان دهید و ریا در کارها راه ندهید، خداوند شما را رستگاری خواهد داد. با دشمن خدا دشمن باشید در راه خدا آنطور که باید جهاد نمایید که شما را برگزید و مسلمان نماید.»

ورود پیامبر اکرم، به قبا روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول، آغاز سال هجری، مطابق با ۶۲۳ میلادی بود.

نزدیک مسجد قبا جاهی است به نام «بئر اریس» که بقعه بالای آن ساخته شده و آب آن را برای تبرک می آشامند. آن را «بئر تفله» می نامند. می گویند به وسیله آب دهان رسول اکرم آبش گوارا شده است. به آن «بئر خاتم» هم می گویند.

### **چرا مدینه به چنین روزی افتاده است؟!**

در میان سایه های نخلستانها از قبا به سوی مدینه حرکت کردیم. از کوچه باغهای مدینه که آثار پژمردگی و ویرانی در درختها و دیوارهای آن هویدا است به سرعت عبور نمودیم. خرابه های اطراف و آثار قلعه ها، دوره های عظمت و عزت این شهر را به یاد می آورد و جنب و جوش مجاهدان اسلام را به سوی شرق و غرب از خاطر می گذراند. از خیابان ها و کوچه های جنوبی مدینه به طرف شمال می رویم.

خیابان ها پر از زباله، دیوارهای خراب مردم پریشان و بی حرکت

است. دکانها کوچک و خالی است مقداری میوه های گرد نشسته و کالهای اجنبی در آن به چشم می آید.

این مدینه است که مدفن رسول خدا و هزاران صحابه و مجاهد و علمای اسلام است! دلهای میلیونها مسلمان در اطراف زمین به یاد آن پرشوق است. این مدینه است که طفل اسلام را در آغوش گرفت و به سن رشد رساند!

این مدینه های است که خواب از چشم دنیا پراند و امپراتورها از یاد آن در میان کاخها می لرزیدند!

این مدینه ای است که خاکش پربرکت و آبش به سطح زمین نزدیک است!

امروز نه جنبشی در آن است، نه مؤسسه های علمی و نه فعالیت زندگی. مردمش پریشان و شهرش ویران است. مدینه روزگاری به این پریشانی و خرابی به خود ندیده است! اندک حرکت آن، ایام حج است آنهم برای اجاره دادن خانه های خراب و فروختن میوه ها و سبزی و نان که از گلوی خود می گیرند و بیشتر به جیب مأمورین حکومت می رود!

چرا به چنین روزی افتاده؟!

معاویه و دیگر بنی امیه، برای حفظ قدرت خود و مرکزیت دادن به شام، کوشیدند تا مدینه را از جهت فکر و اخلاق و زندگی ساقط کنند! جوانان فاسد، رقاصه ها، آوازه خوانها و مخنثین را به مدینه فرستادند! چند بار در زمان یزید و پس از او اهل مدینه را قتل عام نمودند. مردمان آن را تنبل و اتکالی بار آوردند. تبرعات و انفاقات نیز بر این روحیه و

حکومت فعلی هم روی چه سیاست و نظری است با عمران مدینه موافق نیست. در آغاز نهضت وهابیت، قبایل مدینه مدتی با ابن سعود جنگیدند؛ کینه سعودیها هم بر عوامل دیگر افزوده شد!

می گویند در چند سالی که راه آهن مدینه متصل به شام بود، به واسطه رفت آمد زوار، فعالیت اقتصادی شروع شد و جمعیت آن به هشتاد هزار رسید. اما امروز کمتر از ده هزارند و بیشتر پریشان حال! جز عده ای از وابستگان به حکومت که جناب سفیر سعودی در ایران هم از آنهاست! بیچاره تر از همه شیعیان نخواوله اند؛ چنانکه از اسمشان برمی آید اصلاحات نخلستانها و بیشتر کارهای تولیدی و پرزحمت، به عهده آنهاست ولی از همه محرومترند و جلو پیشرفتشان محکوم گرفته است!

خلاصه مدینه روزگاری، چه پیش از اسلام چه بعد از آن، از این بدتر به خود ندیده است. برگشتن آبادی و عظمت و شکوه مدینه بسته به اتحاد و بیداری مسلمانان است.

### **کوه احد، یادآور جنگ احد**

از میان خیابانها و بناهای تأثرانگیز شهر به سوی شمال عبور کردیم و یک فرسخ دور شدیم تا به دامنه کوه احد رسیدیم. عصر است. دامنه کوه را سایه گرفته و سایه بناها و درختها دراز شده. فضای نیم دایره سلسله کوه احد و شیب مقابل آن، میدان جنگ تاریخ احد است.

در دامنه آن قبر حمزه و دیگر شهدای احد است که از هم متمایز نیست.

در ناحیه شرقی قبور شهدا، مساجدی است. پس از واقعه احد در اینجا مسجد و خانه هایی ساخته شد که بعضی از ائمه - علیهم السلام - و مسلمانان، شبهای جمعه برای زیارت این قبور به اینجا می آمدند.

امروزه خانه های تاریخی مانند قبور خراب است و مسجد هم رو به خرابی است. با دوربین اطراف و نواحی احد را تماشا می کنم. شخص مطلعی نیست که مواضع را از او پرسیم. به نظر می رسد، آن دهانه شکافی که در طرف شمال شرقی کوه است و امروز به صورت دره ای است محل کمانداران بوده که بی صبری و اشتباه آنها وضع میدان جنگ را تغییر داد.

یک سال پس از جنگ بدر است که سران قریش در آن کشته شدند. در این یک سال که قریش از جهت ابزار، وسائل و روحیه خود را آماده می نمود، با تمام وسایل به سوی مدینه حرکت کرد.

سپاه قریش از طرف غرب به سوی شمال مدینه پیچیده اند که میدان برای جنگ باز باشد. رسول اکرم - ص - با مسلمانان مشورت نمود، در مشورت، اکثریت جوانان و مسلمانان پرشور، به خلاف میل رسول خدا رأی دادند که از مدینه خارج شوند.

روز جمعه پس از نماز و خطابه جمعه و فرمان بسیج، هزار نفر مردان زنده بیرون آمدند. عبدالله ابی سلول بهانه جویی کرد و با سیصد نفر از میان راه برگشت و هفتصد نفر پا بر جا ماندند! رسول خدا - ص - خود سربازانش را سان دید و کوتاه قدان و جوانان کمتر از هیجده سال



را برگرداند! پنجاه نفر تیرانداز را در تحت فرمان عبدالله بن جبیر در شکاف کوه موضع داد. پیاده و سواره را جابجا نمود. پرچم مهاجرین را به دست علی-ع- و پرچم انصار را به دست سعد به عبادہ داد، خود نیز در پرچم انصار قرار گرفت.

اهمیت فرماندهی رسول خدا-ص- و تنظیم سپاه روز احد را خداوند در سوره آل عمران یاد آورده است:

«وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تَبَوَّءُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ.»

«آن روز که آفتاب از افق سرزد و تو بامدادان در میدان احد ایستاده و مردان با ایمان را پس و پیش می کردی و جایگاه و مواضع هر دسته را معین می نمودی!»

قریش هم سپاه خود را تنظیم نمود. زنها به سرکردگی هند، دف ها به دست گرفته می زنند و می خوانند و در میان صفوف می گردند؛ مثل کزه قاطره های مست به این سو و آن سو می دهند و بانک دف و آوازشان با بهم خوردن خلخالها و گلوبندها در میان این وادی پیچیده است! هیجان زنها سپاه قریش را مثل شاخهای نازک در برابر تندباد به جنبش و هیجان آورده، از دامنه کوه دامن کشان، دسته جمعی بالا می روند و از سوی دیگر سرازیر می شوند و با هم می خوانند:

نحن بنات الطارق

نمشی علی النمارق ان تقبلوا نُعانتن ان تدبروا نفارق فراق غیر و امق «ما (که در میان این بیابان و سنگلاخ به هر سو می دویم) دختران ستاره ایم، روی فرشهای زرباف راه می رویم»

«اگر شما مردان روی به جنگ آرید با شما هم آغوشیم، اگر از جنگ روی گردانید از شما روی می گردانیم»

«دیگر گوشه چشم سیاه ما به روی شما باز نخواهد شد!»

گویا می نگرم که در میان غرش رجزها و رعد نعره های دلاوران؛ مانند جهش متخالف برق، تیرباران از هر طرف به شدت آغاز گردید. شمشیرها و نیزه ها به کار افتاد.

آن رسول اکرم است که بالای یکی از آن تخته سنگها ایستاده با اشارت دست و صدای بلند پی در پی فرمان می دهد و دسته های سپاهی خود را هدایت می نماید.

علی چون شیر زنجیر گسیخته خود را به محللای تمرکز دشمن می اندازد.

حمزه کف به دهان دارد و شمشیر مثل شعله آتش به دستش، اسبش را به هر سو می جهانند.

پرچمداران قریش یکی پس از دیگری نقش زمین شدند. چند بار سپاه قریش به عقب رفت ولی سد محکم احساسات لطیف و تحریکات مهیج زنها از شکست قطعی آنها را نگاه داشت!

خون در بدن مردان با ایمان به شدت به جوش آمده، ستونهای مهاجر و انصار با بانگ تکبیر با هم از چند جهت حمله بردند. آثار شکست در چهره سپاه قریش آشکار شد و مانند ملخ در اطراف کوه و کمر پراکنده شدند. صفوف زنها متلاش شد؛ دامن ها را جمع کرده دنبال مردها می دویدند.

کمانداران به پیروزی مطمئن شدند و برای به دست آوردن غنیمت، موضعی را که رسول اکرم نگاهداری آن را تأکید فرموده بود، از دست دادند و از فرمان توقف ابن جبیر سرپیچی نمودند. جز چند نفر، همه سرازیر شدند!

خالد قهرمان قریش، با زبده سواران خود موضع را گرفت و آن چند تن را شهید کرده از پشت سر بر مسلمانان تاخت! قیافه جنگ بر گشت، شکست خوردگان هم باز گشتند، مسلمانان را میان گرفته، نظم ستونهای سپاه مسلمانان از هم گسیخت. بسا دوست و دشمن که شناخته نمی شد!

حمزه به شدت می غرید که حربه وحشی پهلویش را رید و بر روی زمین افتاد! هفتاد نفر از مسلمانان کشته شدند!

رسول اکرم استوار بر جای خود ایستاده، هدف تیر و سنگ شد. چهره حق نمای محمد-ص- از ضرب سنگ گلگون گشت و بدنش فرسوده شد. از بالای قطعه سنگ به زیر آمد.

مصعب بن عمیر که شبیه پیامبر بود کشته شد. فریاد برخاست که «محمد کشته شد!»

بیشتر مسلمانان در شکاف کوهها و پشت سنگها پنهان شدند.

علی-ع- با بدن مجروح مهاجمین را می راند. از خانه های زرهش خون می جهد. در میان نیزه و شمشیرها گاه نهد، گاه آشکار می شود. ابودجانه انصاری که چون پروانه دور پیامبر می گردد.

امّ عماره (نسبیه) شیر زن است که کمر را محکم بسته و شمشیر به

دست گرفته هر کس به رسول خدا نزدیک می شود مثل قوچ برویش می پرد!

رسول اکرم بانگ زد من زنده ام! فراریان گردش را گرفتند. زنده بودن پیامبر و دیگر سران مهاجر و انصار، هراس به دل مشرکان افکند. سایه های تاریک دامنه کوه احد و روی آوردن سپاه ظلمت، در آنها سستی پدید آورد. همین اندازه فیروزی و کشتار را مغتنم شمردند و سپاه خود را جمع کردند. میدان را خالی نمودند.

ابوسفیان است در پایان جنگ بالای کوه ایستاده برای هُبل زنده با می کشد:

«اعل هُبل، اعل هُبل!»

مسلمان بانک برداشت:

«الله أعلى و أجَلُّ»

ابوسفیان گفت:

«انّ لنا العزى و لا عزى لكم»

مسلمان گفت:

«اللهُ مولانا و لا مولا لكم»

آنگاه سپاه قریش راه بیابان پیش گرفتند ...

از خبرهای وحشتناک، زنهای مهاجر و انصار هم راه احد پیش گرفتند؛ صفیه خواهر حمزه و فاطمه زهراست که با دسته های زنان به سوی احد می دونند! زنی هم بند شتری را به دست دارد و آهسته از احد به سوی مدینه می رود! هند زن عمر بن جموع است. عایشه به او رسید

و از وحشت به بار شترش ننگریست!

- چه خبر است؟

- الحمدلله، رسول خدا زنده است.

- بار شتر چیست؟

- جنازه های خونین شوهر و برادر و فرزند هند است!

عایشه خواسته شریک مصیبتش باشد و تسلیتش گوید: گفت: الحمدلله محمد- ص- زنده است و رد شد!

### بر سر قبر حمزه، یاور اسلام

و اینک ما در میان قبور شهدای احد راه می رویم و بر ارواحشان درود می فرستیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ جَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»

این قبر حمزه است! آن روز که در مکه اسلام آورد، بازوی اسلام قوی شد. مسلمانان آشکارا برای نماز به مسجدالحرام آمدند! قلب فولادین و روح با ایمان و بازوان آهنینش سنگر مسلمانان بود؛ پیکر خونیش با جگر پاره و بدن مثله شده، روی این زمین افتاد و زیر این خاک دفن شد! ولی روحش قلوب مضطرب را مطمئن می دارد و به دلها قدرت ایمان می بخشد و عملش هدف کامل انسانیت را نشان می دهد که به سوی خیر اعظم و نجات خلق پیشرفت! هر کس خود را در راه مطلوبی- خواه ناخواه- قربانی می کند. گروهی در راه لذات، شهوات، مال و جاه جان می بازند و شهدا در راه حق قربانی می شوند. قربانی در

راه هدف فانی رو به فنا می رود و آن که برای حقیقت جاوید قربان می شود جاویدان است:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَسَدَ اللَّهِ وَاَسَدَ الرَّسُولِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهِدْتَ فِي اللَّهِ»

خداوند حکیم در سوره آل عمران علل شکست مسلمانان در جنگ احد و نتایج ایمانی و اجتماعی آن را بیان فرموده است.

نزدیک غروب است در دامنه احد، میان قبور شهدا راه می رویم. در سمت جنوب و شرق و غرب، نخلستانها و شهر مدینه و گنبد روضه رسول اکرم- ص - پیداست. با دوربین اطراف و مواضع کوه و دورنمای مدینه را با دقت مطالعه می کنم. به حسب قرائن تاریخی، هر طرف را می نگرم خاطره ای را برمی انگیزد کوه و دشت و سنگ و خاک این محیط صفحات کتاب خوانی است که از سطور نورانی آن، درس ایمان و حق پرستی و همت و تقوا و طهارت خوانده می شود و محیط معنوی آن استعداد های خفته انسانیت را بیدار و زنده می کند. شرطه سعودی متوجه دوربین شد و جلو آمد، با خشکی و عصیت گفت: حرام، حرام، ممنوع! ما را از محیط و عالمی که داشتیم منصرف نمود.

### مسجد قبلتین

سوار ماشین شده به طرف جنوب شرقی احد و شمال شرقی مدینه حرکت کردیم. پس از چند دقیقه، پای ساختمانی که بالای تپه ای

است ما را پیاده کرد. اینجا کجاست؟ مسجد قبلتین است؛ مسجد کوچک و ظریفی است که در فضای بیرون آن محرابی به طرف بیت المقدس و در داخل مسجد محرابی به سمت کعبه است.

رسول اکرم پس از هجرت، انتظار تغییر قبله را داشت. هیجده ماه بعد از هجرت آیات قبله، که در سوره بقره است، نازل شد:

«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ...»

در این آیات، اسرار قبله و علت تغییر آن بیان شده است. این تغییر برای یهود، که اسلام را از هر جهت تابع یهودیت معرفی می کردند، ناگوار آمد! از این رو به تبلیغات و تحریکات پرداختند؛

رسول خدا- ص - نماز ظهر را به سمت بیت المقدس خوانده بود که فرمان تغییر قبله رسید و نماز عصر را به سوی کعبه خواند یا در بین ظهر روی خود را به سوی کعبه گردانید.

این مسجد برای تذکر اعلام استقلال اسلام از هر جهت و زنده نمودن ملت و اساس ابراهیم است. تاریخ، محل تحویل قبله را در مسجد بنی سالم معرفی نموده و این همان مسجدی است که اولین نماز و خطبه جمعه را رسول اکرم در آغاز ورود به مدینه در آن انجام داد.

### مسجد فتح و جنگ خندق

ساعتی از شب گذشته دامنه تاریکی وادی مدینه را پوشاند. نخلستانها در فاصله دور و نزدیک، مانند دسته های مختلف پیاده نظام در برابر یکدیگر صف کشیده اند. ما در پرتو نور متلاًلأ ستارگان و چراغ

ماشین به سوی مغرب حرکت کردیم. اتومبیل قریب دو کیلومتر در میان جاده های ناهموار قراء سیر نمود. در دامن تپه ای ایستاد. بالای این تپه مسجد فتح است. از ماشین پیاده شدیم و از میان تخته سنگها به سوی مسجد بالا رفتیم. وه! چه شبهای هولناکی بود که رسول خدا بالای این تپه، در محل این مسجد گذراند!

ماه شوال سال چهارم هجرت است که نیروهای مالی، جنگی و سیاسی جزیره العرب برای برانداختن اسلام هم آهنگ شد. قبائل غطفان و یهود خیبر و قریش با هم عهد بستند و سوگند یاد کردند که از پای درنیاوند و به عقب برنگردند مگر آن که مدینه را متلاشی کنند! یهود بنی قریظه نیز که در مدینه مانده و با مسلمانان هم پیمان بودند، پیمان خود را شکستند! نیروهای عرب با تجهیزات کامل روی به مدینه آورد. سلمان فارسی پیشنهاد حفر خندق داد.

از آن خندق فعلاً اثری نیست و آنچه از آثار به دست می آید، خندق در حدود ربع دایره بوده که ناحیه شمال مدینه و قسمتی از شرق و غرب را محصور کرده بود.

این مسجد که اطراف آن محل سپاه مسلمانان بوده، در داخله، نزدیک خندق در سمت مدینه واقع شده است. ناحیه های دیگر مدینه را قلعه ها و نخلستانها احاطه کرده بود. احزاب و قبائل عرب با غرور و سرعت به سوی مدینه می آمدند که خط خندق متوقفشان ساخت! و از این ابتکار جنگی مبهوت شدند! هر روز از دو سمت خندق، دو طرف تیراندازی و سنگ اندازی می کردند.



روزی چند تن از قهرمانان عرب آماده جنگ شدند؛ عمرو بن عبدود، عکرمه بن ابی جهل، هبیره بن وهب و چند تن دیگر، اسبهای خود را از موضع تنگ خندق جهاندارند. از فراز این مسجد گویا می‌نگرم که عمرو بن عبدود فارس یلیل قهرمان نامی عرب، اسبش را به جولان آورده، شمشیرش را می‌گرداند. نعره اش مانند رعد فضا را می‌لرزاند:

«وَلَقَدْ بَحَجَّتْ مِنَ النَّدَاءِ بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ؟!»

رسول خدا-ص- به مسلمانان می‌نگرد تا چه کسی از جا برخیزد! سرها به زیر آمده، رنگها پریده! این فارس یلیل است، یک تنه هزار سوار را در وادی یلیل پراکنده ساخت!

فقط علی-ع- از جا برخاست، باز هم او برخاست بار سوم هم او برخاست و به میدانش شتافت!

در آن سمت خندق، چشمها به میدان است! غبار به هوا برخاسته، برق شمشیرها پی در پی از میان غبار به چشم می‌آید. بانگ تکبیر دلها را از جا کند. این علی است! از میان غبار بیرون آمده سر عمرو را به دست دارد؛ از رگهای گردن خون می‌جهد. چشمش نیم باز است سر را مقابل رسول خدا انداخت؛ سواران دیگر، روحیه خود را باختند و از خندق بازجستند! کشته شدن عمرو، رزم آور پیر عرب! به دست جوان سی ساله هاشمی، روحیه دیگر دلاوران را شکست. دیگر کسی جرأت قدم گذاردن به میدان و مبارزه تن به تن ندارد!

یک پیش آمد غیر عادی دیگر هم، عهد اتحاد قریش و یهود را شکست؛ مردی از قبیله غطفان به نام «نعیم بن مسعود» نهانی خدمت رسول خدا رسید و اسلام آورد و اجازه خواست برای درهم شکستن

اتحاد دشمن، هر سیاستی خواست به کار برد. اجازه گرفت و یکسره به سراغ یهود بنی قریظه آمد، به آنها گفت:

شما در مدینه بسر می برید اگر قریش و عَطَفان نخواست کار جنگ را به آخر رساند و از آن روی بگرداند و به سوی شهر و دیار خود بازگردد شما چه چاره اندیشیده اید؟ شما می مانید و مسلمانان همسایه خود! جان و مال شما مانند دیگر یهود در امان نخواهد بود!

گفتند سخن به راستی گفتی، چه چاره اندیشیده ای؟ ا

گفت: چند تن از سران قریش و عَطَفان را گروگان بگیرد تا شما را تنها نگذارند.

از آنجا سراغ قریش و عَطَفان آمد و گفت: یهود بنی قریظه از شکستن عهد محمد پشیمان شده و برای جبران این کار، قرار گذارده اند به نام «تعهد جنگ» تنی چند از برگزیدگان شما را بگیرند و به محمد دهند، بیدار باشید مبادا یهود فریتان دهند!

در این بین نمایندگان یهود رسیدند و پیام آوردند که: برای تأمین دوام جنگ چند نفر گروگان می خواهند. قریش هم باور داشتند که یهود می خواهند آنان را بفریبند و با محمد ساخته اند! از دادن گروگان خودداری نمودند و اختلاف میانشان به شدت در گرفت و اتحادشان شکست!

۲۸ روز از محاصره مدینه می گذرد. مسلمانان را گرسنگی و ناتوانی و سرما از پای درآورده است. اگر محاصره چند روز دیگر بطول انجامد و دیگر قبائل عرب به مهاجمین بیوندند، کار

دشوار می شود ...

حدیفه گوید شبی تاریک و سرد بود. باد بشدت می وزید و مسلمانان از سرما و وحشت، در پناه سنگها خفته بودند. نیمه شب رسول اکرم - ص - بالای بلندی (موضع مسجد فتح) ایستاده نماز می خواند و با خداوند از سوز دل مناجات می نمود و یاری می طلبید. چند بار مسلمانان را خواند و فرمود: کیست که برود در میان سپاه دشمن خبری بگیرد؟! عده ای خواب بودند و بعضی از وحشت و سرما جواب نمی گفتند. پس از چند بار، من به زحمت برخاسته نزدیک رفتم.

فرمود می شنیدی و جواب نمی گفتی؟!!

عرض کردم یا رسول الله، سرما ناتوانم کرده اس. در حق من دعا کرد و فرمود:

برو، فقط خبری بیاور و از هر کاری خودداری نما. من بیرون آمدم، در تاریکی شب از میان سپاه قریش و عطفان خود را به انجمن ابوسفیان و سران رساندم و میان آنها نشستم.

ابوسفیان از طولانی شدن محاصره و عهدشکنی یهود با دلسردی سخن می گفت، ناگاه گفت: هر کس پهلوئی خود را بشناسد؛ مبادا جاسوسی از محمد در اینجا باشد! من دست آن کس را که پهلویم نشستہ بود گرفتم و گفتم: تو جاسوس محمد نباشی! ناگاه باد شدید در گرفت! چادرها را از جا کند و آتش ها را پراکنده ساخت. دیگهای غذا واژگون شد. شترها رمیدند. شن ها بسر و روی مردم می ریخت. ابوسفیان وحشترده از جا برخاست و شتر عقال شده خود را سوار شد!

هر چه هی می زد شتر به دور خود می گشت و پیش نمی رفت! فریاد می زد: کوچ کنید. برخیزید.

من خود را گرم و چابک می دیدم و به وضع درهم و برهم و رسوای آنها می نگریستم. کسی به کسی نبود. جامه ها به سر کشیدند و بار و بنه سبک را برداشته کوچ نمودند! من نیز برگشتم رسول خدا- ص- را خبر دادم:

«اذکروا نعمه الله علیکم اذ جائتکم جنود فأرسنا علیهم ریحاً و جنوداً لم تروها...»

پس از این شکست جنگی و سیاسی و بادی! دیگر اجتماعی برای کفر پیش نیامد و مدینه مورد حمله نگردید.

این مسجد فتح که ما در این شب تاریک در آن ایستاده و اطراف آن را، در شعاع نور ستارگان، می نگریم، به یاد آن روز و آن فتح بزرگ است؛ چند مسجد دیگر در نزدیکی این مسجد، به نام مسجد علی و مسجد فاطمه و بنام دیگر صحابه بالای مرتفعات سنگی برپاست که گویا به یاد همین فتح و نجات مسلمانان ساخته شده است.

در تاریکی شب، میان سنگلاخ، در هر یک از این مساجد نماز گزاردیم و به منزل بازگشتیم.

### وضعیت شیعیان مدینه

شیعیان نخواستند زندگی رقت آوری دارند و بیشتر مردمان عقیفی هستند که به باغداری و کشاورزی مشغولند و با دسترنج خود روزی به دست می آورند. در ایام حج هم خانه های خود را به شیعیان اجاره

می دهند و از زوار پذیرایی می کنند. بیشتر ساکنین محل غیر سیدند! سادات که عموماً در اطراف و دهات به سر می برند، وضع زننده ای دارند؛ گاه بیگانه، روز و شب، دسته دسته وارد منازل می شوند و با نسبنامه هایی که به دست دارند، با سماجت مطالبه خمس می نمایند؛ آنچه ما دیدیم بیشتر جوان و قوی بودند پیر و ضعیف کمتر دیده می شود! این وضع، شیعیان و ایرانیان را متأثر می نمود.

آقای مرعشی که از جوانان کاری و فعال اهل علمند، پیشنهاد نمود که برای سادات نخاوله نقشه ای باید کشید. آقای حاج ابریشمچی و بعضی دیگر ایرانیان هم این پیشنهاد را پسندیدند تا شاید کمک به سادات، به صورت آبرومند و ثابتی در آید.

با مرحوم حاج یسد محمدتقی طالقانی مذاکره کردیم، آن مرحوم می گفت: اینها و چند نفری که رؤسای اینها هستند، به اینکار تن در نمی دهند. من به اینها پیشنهاد کردم که مقابل آنچه از این راه از زوار می گیرند، من بطور مستمر سالیانه به آنها می دهم تا در خانه ها برای سؤال نروند ولی نپذیرفتند!

درباره قبور ائمه در بقیع، که شهرت یافت دولت سعودی اجازه ساختن سایه بان داده، سؤال کردم، ایشان شرحی بیان کردند که موجب تأثر شد.

گفتند: پس از آن که به وسیله مذاکرات در اینجا و کراچی و ایران، توجه پادشاه و ولیعهد برای ساختن سایه بانی که زوار زیر آفتاب نباشند، جلب شد، ما خواستیم بدون تظاهرات این کار انجام شود لیکن

ناگهان آقای سیدالعراقین به عنوان نماینده آیت الله کاشف الغطاء در مدینه پیدا شد و شروع به تظاهر نمود! آن روزی که با جمعی به قبرستان بقیع رفتیم، عمله ها را وادار کرد که بیل و کلنگ به دست بگیرند و خود نیز کلنگی به دست گرفت و عکاس شروع به عکس برداری نمود. من از انجام این مقصود مأیوس شدم! بعد از این تظاهر روزنامه های سعودی به علمای شیعه، درباره این عمل، حمله و توهین نمودند و نوشتند:

بی خود علمای شیعه برای این کار تلاش می کنند؛ زیرا که تعمیر قبول مخالف کتاب و سنت و سیره صحابه است (این روزنامه ها را بما نشان دادند) و ما نخواهیم گذارد که چنین کاری صورت گیرد!

سپس آن مرحوم گفت: من هنوز مأیوس نیستم؛ چون شخص ابن سود گفته، اجازه این امور با علمای وهابی است، اگر علمای شیعه با علمای وهابی بحث کنند و آنها را قانع نمایند، هر رأیی که دادند من اجرا می کنم.

آن مرحوم با همت و پشتکاری که داشت، می خواست این کار عملی گردد و دعوتی از علمای شیعه بشود، و با من درباره انتخاب علما مشورت می نمود! و برای آبرومندی شیعه در آنجا، تصمیم داشت حسینیه محله نخاوله را توسعه دهد و تشکیلات تربیتی برای شیعه فراهم سازد. حضرت آیت الله بروجردی هم از هر مساعدتی دریغ نمی فرمود، متأسفانه تقدیر خداوند او را در جوار اجدادش به خاک برد و این آرزوها متوقف شد. امید است که زحمات آن مرحوم به

نتیجه رسد.

پس از چهار روز توقف در مدینه، رفقا آماده حرکت کردند و حق هم با آنهاست؛ چون مدتی است از خانه و زندگی دور مانده و خبری ندارند و بعضی هم کارهایی دارند که موعدهش می گذرد و می خواهند ایام عاشورا در عتبات باشند.

با کثرت جمعیت و بی نظمی و کمی وسائل، معلوم نیست توقف در جده چند روز خواهد بود؟ اگر این عذرها نبود که ناچار باید با رفقا موافقت کرد، دوست می داشتم در مدینه بیشتر باشم، شاید تمام مواضع الهام بخش تاریخی مدینه و اراف آن را از نزدیک مشاهده کنم.

از موضعی که آرزوی دیدن آن را داشتم، اگر وسیله فراهم می شد، سرزمین بدر بود که جنگ تاریخی میان مسلمانان و کفار در آن روی داد و مسلمانان با عدد اندک و آماده نبودن برای جنگ و نداشتن وسیله، بر مشرکین مجهز پیروز شدند و این پیروزی نخستین قدم پیروزی اسلام در مراحل بعد گردید. ماندن چندی در مدینه با داشتن میزبانی مانند پسر عموی گرام، مرحوم حاجی سید محمدتقی طالقانی و هوای ملایم، بسیار مناسب بود.

## زیارت وداع

اینک باید حرکت کنیم، در مرقد مطهر رسول اکرم - ص - از خداوند می خواهیم با فرصت بیشتر و محیط مناسبتری مدینه را زیارت نمایم. ساعتی به طلوع فجر باقی بود که به حرم مشرف شدم، پس از

سلام و نماز، در گوشه ای نشستیم؛ در این محیطی که هر گوشه آن فکری برمی انگیزد و الهامی می بخشد و حقیقتی را تجلی می دهد، تأمل می نمایم:

چه مردمی که در اینجا سخنان رسول اکرم را می شنیدند و خود را در بهشت ایمان و اطمینان و سعادت می دیدند!

چه آیاتی که در این حجرات بر قلب رسول اکرم نازل شد و بالای منبر و پای ستونهای مسجد تلاوت می فرمود.

این آیات قرآن که در دسترس ما است و این مردم در حال نماز و غیر نماز مشغول تلاوتند؛ چون بر پیامبر نازل می شد، بدنش سنگین و روحش متصل به عالمی می گردید که قدرت و نورانیت آن هوش و حواسش را یکسره از این جهان می ربود. برای خشنودی روح مقدسش کاری بهتر از تلاوت آیات قرآنش نیست. آری در میان این اجتماع ایمان و خشوع و در برابر قبر مطهر سرچشمه کوثر ایمان و معرفت، در این هنگام فجر و وزش نسیم صبح، تلاوت قرآن و ترتیل و تفکر در آن، چه لذتی دارد!

چه شود که یک شب بکشی هوا را به خلوص خواهی ز خدا خدا را

به حضور خوانی ورقی ز قرآن فکنی در آتش کتب ریا را

چه شود که گاهی بدهند راهی به حضور شاهی چو من گدا را

## دعای وداع

آن وقت که روح منقلب و اشکم جاری بود، متوجه شدم که



موقع دعا است، چه دعا کنم؟ آرزوهای شخصی و مادی که مورد توجه باشد ندارم و برضا و خواست خداوند تسلیمم. آرزوی رشد و سعادت مسلمانان را دارم. دلم می خواهد همه به حقایق و عظمت دین مقدسشان پی برند و از اختلاف و شقاق، که نتیجه جهل است، برهند و با این سرمایه و قدرت عظیم دینی که دارند دنیا را از پلیدی و خونخواری و ناامنی برهانند.

بیشتر دعاهایم در مظان استجاب نخست برای عموم مسلمانان بوده، آنگاه برای رهایی ایران از چنگال بیگانگان و از پراکندگی و پستی ها و آلودگیهای اخلاقی و اعمال زشت که حیات مادی و معنوی عمومی را تهدید می نماید. آنچه درباره خود می خواهم فراهم شدن وسیله تربیت اولاد و رشد و ایمان و صلاحیت آنهاست. آنچه از آن پیوسته نگران بودم داشتن اولاد زیاد بود ولی تقدیر، که از اراده و تدبیر بیرون است، به عکس بود. از پذیرایی و روزی اندیشه نداشتم چون پذیرایی و نگهداری اولاد خود وظیفه و عبادت، و روزی با خداوند حکیم است. ولی محیط ایران موجب نگرانی است. نخست باید زمین مساعد تهیه کرد آن وقت بذر را کشت نمود؛ زیرا ریختن بذر در محیط عفونی و لجنزار، بذر را از میان می برد و بر تعفن می افزاید!

محیط فرهنگ و ادارات و ظواهر اجتماع سراسر گندزده شده و این پستی ها و بی عفتی ها و نادانیها، روح های حساس را همواره زجر می دهد. این حکومت های خوب و بدنسبی، شعور ادارک اسرار تربیت و فهم محیط صلاح را ندارند؛ چون خود از میان همین لجنزارها

برخاسته اند و خواه نخواه به دست دستجات و احزابی روی کار آماده اند که بیشتر آلودگانند و آلودگی طبیعت ثانوی آنها شده است. از آلودگان پاکی و از ناپاکان صلاح مورد انتظار نیست؟

در روضه رسول خدا- ص- برای اولاد خود ایمان و صلاح می طلبیدم:

«رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُوَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»

و برای اصلاح محیط فرج ولی خدا و امام منتظر یا نایب و نماینده از جانب او را درخواست می نمودم!

آخرین سلام وداع را به پیشگاه رسول حق- ص- تقدیم نموده بیرون آمدم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ وَ اسْتَرْعِيكَ، وَ أَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ، آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ بِمَا جِئْتَ بِهِ وَ دَلَّلْتَ عَلَيْهِ أَلَلَّهُمْ لَا تَجْعَلُهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَةِ قَبْرِ نَبِيِّكَ فَإِنْ تَوَفَّيْتَنِي قَبْلَ ذَلِكَ فَأَنْتَ أَشْهَدُ فِي مَمَاتِي عَلَى مَا شَهِدْتَ عَلَيْهِ فِي حَيَاتِي إِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.»

### به سوی فرودگاه جدّه

غروب روز شنبه ۲۴ ذیحجه، پس از آن که از هر نفری ده ریال (۲۵ تومان) به عنون مزور گرفتند، از مدینه به سوی جدّه حرکت کردیم. به عکس شوفر عرب ابله عاشق پیشه، که هنگام رفتن به مدینه گرفتارش بودیم، این شوفر، جوان با ادبی است از اهل اندونزی و

جعفری مذهب است. بدون مطالبه بخشش و بداخلاقی، با راحتی یکسره ما را نزدیک فرودگاه جده پیاده کرد، حجاج هم با رغبت به او بخشش کردند.

سخت ترین مراحل حج، معطلی در فرودگاه جده است برای بازگشت. اینجا نه وسیله راحتی است، نه آذوقه و آبی و نه آسایش و خوابی. حجاج روز در سایه ساختمانها و قسمت سرپوشیده فرودگاه به سر می برند.

روزی یک بار یا دو بار تانگها [تانکرها] پیت ها را آب پر می کنند. گاه می شود یک قطره آب هم نیست! بیشتر وسیله زندگی هم باید از شهر خریده شود که مسافت نزدیک نیست. هم پولها ته کشیده و هم مزاجها از دست رفته است. اینجا حجاج می فهمند چگونه در دام بعضی از شرکتها افتاده اند که چند هزار بلیط فروخته و چند طیاره قراضه دارد! از جمله همین شرکت لبنانی شرق اوسط است ه ما را به دام انداخته!

حجاج در تلاشند. به سفارتخانه ها می روند. به رئیس فرودگاه مراجعه می کنند. به هر دری می زنند، همه می گویند: حرکت به حسب نوبت است و تخلف ندارد.

پس از آن که تذکره ها را با دادن نفری ۵ ریال، به ویزا رساندیم و اسم نوشتیم، نوبت ما ۲۹ است. در انتظار طیاره ۲۹، ساعت و روز می شماریم. پیوسته طیاره می نشیند و برمی خیزد ولی کاهش جمعیت معلوم نیست و نمره های طیاره لبنانی، بین ۱۵ و ۲۰ مانده! با مراقبت

سخت دولت سعودی و رئیس فرودگاه، تصور آن که پس و پیش شود نمی رود. پس مطلب از چه قرار است؟

اگر آب به اندازه کافی نیست. اگر مستراح هیچ وجود ندارد. اگر از غوغای جمعیت و گرمی هوا و فریادهای متوالی بلندگو، خواب نیست! باز بسیار شکرگزاریم که سالمیم و برنج هم به اندازه کافی داریم.

منظره دلخراش بیمارها و قیافه افسرده کسانی که حدس می زنند تا یک ماه در اینجا باشند، موجب تسلیت است. هوام گواهی مانند مأمورین دولت حجاز، چهره خشک و خشمگین نشان می دهد و از حرکت و بخشش امساک می کند! گاهی نسیم مرطوبی از سطح دریا می فرستد.

بلندگو نام هر کس را اعلام می کند؛ مانند محبوسی که پاسبان زندان برای آزادی، نامش را می برد، با شتاب چمدان را برمی دارد و می دود.

هر طیاره ای که پرواز می کند، سرنشینانش مرغی را می مانند که از قفس آزاد شده و دیگران از نظر حسرت به آنها می نگرند!

زیر سایبان محوطه فرودگاه تماشایی است! ایرانی، هندی، چینی، ترک، عرب، آفریقایی و ... دسته دسته با اثاث نشسته اند؛ هر دسته با لغتی سخن می گویند و آداب و غذای مخصوصی دارند.

در گوشه و کنار این جمعیت سیاههای براق؛ مانند خال، در چهره این اجتماع جالبند. اینها دور هم چند کی می نشینند با لغت مخصوصی شمرده سخن می گویند. هنگام سخن گفتن، دندانهای سفید و شفاف

آنها از درون چهره سیاهشان آشکار و نهان می شود. حرکات و آداب و رنگ و اندام این سیاهها وسیله تفریحی است برای ایرانیان. چند نفر از آنها با ما همجواریند! حاجی افغانی مقداری تخته جمع کرده و آتشی افروخته، سیاه با وقار قوری خود را روی آتش می گذارد، حاجی افغانی با لهجه مخصوص به او پرخاش می کند و بد می گوید و برآشفته قدم می زند. سیاه چندکی نشسته مشغول کار خود است! این خونسردی، افغانی را بیشتر برافروخت و به سوی سیاه حمله نمود، ناگهان سیاهها از اطراف جمع شده غوغایی راه انداختند! یکی از آنها که همسایه ما بود، پس از ختم دعوا برگشت و روی به ما آورد، با زبان بلیغ عربی گفت: مگر خداوند نگفته «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»؟! از همین جا سر صحبت ما باز شد، متوجه شدم که پشت این قیافه سیاه، جهانی از معارف دین و علم و ادب و ایمان است!

در هر موضوعی از مطالب اسلامی با هم سخن می گفتیم، چنانکه من نام وطن او را نشنیده و در نقشه هم ندیده ام، او هم از ایران بی خبر است ولی از حیث روحیه و هدف، خود را از نزدیکان، به او نزدیکتر می دیدم! این برادر سیاه چهره از هوا و آب و جنگلها و نعمتهای کشورش تعریف می کرد و به مسافرت به آنجا دعوت می نمود و می گفت ما در برابر مسیحی ها و بت پرستها، مدارس، مساجد و تعالیم منظمی داریم، ولی انگلیسها مانع ارتباط ما با خارجند. پس از سالها که آرزوی حج داشتیم امسال به عده ای اجازه دادند! با طیاره سه روز اغلب در راهیم و هزینه مسافرت به حج بسیار گران است.

از مذهب ایرانیان سؤال نمود، شرح مفصّلی درباره عقیده شیعه و در معنای اولوالامر و مقایسه آن با عقاید و تفاسیر دیگر مسلمانان برایش گفتم و او را به مطالعه بعضی از کتابها راهنمایی نمودم، بسیار خورسند شد. معلوم شد مذهبشان شافعی است و از نام شیعه هم بی خبر است!

گفت مسلمانهای کشور خود را به این حقیقت آشنا می کنم.

گفتم: شاید نپذیرند و شما را بکشند.

گفت: بیشتر مسلمانان آنجا از من پیروی می کنند و اگر انسان به حقیقتی معتقد شد از کشته شدن نباید بترسد! در کتابچه تقویم بغلی من با خط عربی شبیه کوفی نام و نشان خود را اینطور نوشت: انا عثمان من بلد اباذان المشهرو باضبض. گفت این نشانی نامه به من می رسد.

پس از چهار شب توقف در فرودگاه جده، گفتند شب چهارشنبه نوبت طیاره ۲۹ است. اثاث خود را جمع نموده و خود را آماده کردیم. نیمه شب بیدارمان کردند، برخاستیم و به راه افتادیم؛ خبر دادند اشتباه شده نوبت شما طیاره بعد است. ناگاه متوجه شدیم رفقای شیرازی که از بیروت با هم بودیم و امروز عصر از مدینه وارد شده اند حرکت کردند!

کسانی بیش از یک هفته است در فرودگاه به سر می برند، ما چهار شب است در فرودگاهیم! از میدان فرودگاه خبر دادند که بین ایرانیها و مأمورین شرکت لبنانی کشمکش در گرفته؛ به طرف میدان فرودگاه رفتم دیدم جوان قوی هیکلی را ایرانیها دوره کرده اند، ولی درست زبان یکدیگر را نمی فهمند.

جوان را خواستم تا درست مقصود را بیان کنم، همین که احساس کرد ما از کارش سر در آوردیم شروع به فریاد کرد، محکم یقه اش را گرفتم که از دست من به طرف اداره پلیس فرار کرد، من هم چند جمله: ملعون الوالدین و ابن الکلک از پشت نثارش کردم. ایرانیها که در کشور سعودی هر جا خود باختگی نشان می دهند، خصوص بعد از قضیه ابوطالب یزدی! اطراف من را خالی کردند! رفقا ما را به منزل رساندند.

من در جای خود دراز کشیده منتظر حوادثی هستم. پس از چند دقیقه آن جوان با شرطه آمد. من به او نگاه می کردم، او از حجاج سراغ مرا می گرفت! در این ضمن آقای سرهنگ با ورزیدگی اداری که دارد، از تخلفات و پس و پیش نمودن نوبت ها، مدارکی به دست آورد. منتظر صبحیم! اول صبح پیش از آن که مأموران شرکت برای ما پرونده سازی کنند، خود را به اتاق مدیر کل طیران رساندم و شرح وقایع را به او گزارش دادم. مأمور شرکت را خواست، با آن که قضایا را فهمید، باز گفت شما خاطر جمیع باشید که در اینجا شرکتها جرأت تخلف از مقررات ندارند!

به منزل برگشتم، معلوم شد آقای مرعشی با آقای سرهنگ برای شکایت به مرکز نمایندگی شرکتها به شهر رفته اند. شخص بااطلاعی چشم ما را باز کرد. او گفت شرکت لبنانی شرق اوسط وابسته به انگلیسی ها است و وظایف دیگری را انجام می دهد. تازه متوجه شدم که چرا تمام دستگاهها از او حمایت می کنند و نسبت به ایرانیان این

طور رفتار می نمایند!

سفیر ایران بیمار و ناتوان است. کارمندان سفارت آن اندازه گرفتاری دارند که نمی توانند به تمام گرفتاریهای حجاج رسیدگی نمایند، مگر افراد و دسته هایی که از ایران نسبت به آنها سفارش مخصوص شده است!

بعضی از حجاج ایرانی بیمارند، با این وضع ممکن است مدتها در اینجا بمانند! در این بین ماشینی نزدیک ما مقابل سایبان فرودگاه ایستاد، مرد خوشرویی پیاده شد و به وضع حجاج شامی رسیدگی کرد تا نزدیک ما رسید. با هم تعارفی کردیم. او خود را معرفی کرد که سفیر سوریاست و همراهش شیخ محمد خطیب رئیس «جمعیت تمدن الاسلام» است که از طرف دولت مراقب حجاج شامی می باشد. من هم خود را معرفی کردم، به مناسبت انجمن شعوب المسلمین شناخت. از وضع ایرانیها پرسید که وقایع را برایش شرح دادم. با آن که گرفتار بود و می گفت سفارت سوریا پر از جمعیت و ارباب رجوع است، خود و ماشینش را در اختیار ما گذاشت! اول مرا به سفارت لبنان برد. سفیر لبنان پذیرایی گرمی کرد و گفت شما می دانید که نماینده شرکت لبنانی حاجی زینل و پسران او هستند و ما حق دخالت نداریم!

حاجی زینل کیست؟ آنطور که می گویند ایرانی لارستانی است ولی سالهاست از بیخ عرب و وهابی شده! با هر شرکتی سر و سری دارد! هم پول دارد و هم در دولت سعودی نفوذ!

از آنجا به مرکز شرکت آمدیم. سفیر سوریا دست من را گرفته از



این اتاق به آن اتاق سراغ پسر حاجی زینل را می گیرد. آن طرف سالن غوغایی است! متوجه شدم آقای سرهنگ و آقای مرعشی و عده ای ایرانیان جمعند و با مأموران شرکت و جوان دیشبی به شدت با هم پرخاش دارند. این ها فارسی و آنها عربی!

سرهنگ را از معرکه خواندم، نزدیک ما که رسید ناگهان روی سیمانها محکم به زمین خورد و از هوش رفت! چشمش را خون گرفته مشتش را گره کرده و به خود می پیچید. در حال بیهوشی می گوید: فحش داده، به ایرانیها توهین کرده، ابن الکلب گفته و ... جمعیتی از ایرانی و غیر ایرانی جمع شدند، آب یخ بر بدنش ریختند تا به هوش آمد.

مرجع رسیدگی در اینجا کیست؟ فقط پسر حاجی زینل، جوان خودخواه و مغروری است که چند دانه مو روی چانه گذاشته (چند دانه مو روی چانه یا ریش قیطانی از علائم وهابیت است. گویا سلف صالح هم همین نشانه را داشتند!)

محکمه اطراف میز آقازاده زینل! تشکیل شد، سفیر سوریا و عده ای ایرانیها حاضر بودند، مأموران شرکت هم آمدند، جوان دیشبی هم آمد. همین که چشمش به من افتاد فریادش بلند شد که این به من ناسزا گفته و ایرانیها را وادار کرده که ما را بزنند، زینل زاده و کارکنان شرکت می کوشیدند که برای ما پرونده بسازند. در این بین اعضای مؤثر سفارت ایران از قضایا مطلع شده خود را رساندند. هر وقت من می خواستم صحبت کنم پسر حاج زینل به عربی می گفت: سید! اینجا

ایران نیست که مردم را تهییج نمایی! معلوم شد از شکست اربابها در ایران بسیار عصبانی اند!

آقای سرهنگ مدارک خیانت مأمورین شرکت و وقایع را جزء بجزء بیان می کرد و آقایان اعضای سفارت ایران و آقای مرعشی برای حاضرین توضیح می دادند. با همه کینه ورزی مشتشان باز و رسوا شدند. این پیش آمد گرچه برای ما پرمشقت بود و احتمال گرفتاریها داشت ولی بخیر تمام شد و موجب آسایش ایرانیان گردید. پس از تلگرافی که به لبنان شد چند روزه تمام مسافران این شرکت را حرکت دادند؛ «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ»، نباید تحمل ظلم نمود و باید ظالم را رسوا کرد، گرچه به سخن بد و ناسزا باشد!

### حرکت به لبنان و شام

به فرودگاه برگشتیم. مأمور شرکت پس از آن که دست و روی ما را بوسید، با اولین طیاره ما را حرکت داد. شب پنجشنبه ۲۹ ذیحجه وارد لبنان شدیم، اجباراً ما را به قرنطینه بردند، اتاقها و حیاط قرنطینه پاکیزه شده و حمامها به کار افتاده، دو روز ما را نگاه داشتند و بیرون نمی توانستیم برویم. شهر هم تعطیل عمومی و انقلاب بود. نتیجه انقلاب آن شد که خوری رفت و شمعون آمد.

روز دوشنبه به شام آمدیم، در محل و منزل شیعیان منزل گرفتیم.

بیشتر حجاج به شام که می رسند، مانند کسانی اند که از دوره بیماری برخاسته، بیشتر کارشان کباب خوردن است و پارچه های

ابریشمی خریدن! حاجیان که از بار گناه سبک شده اند در بازارها و خیابانهای شام بارهای پارچه های رنگارنگ ابریشمی و غیر ابریشمی بدوش دارند!

زیارتگاههای شام در این روزهای ایام محرم، پر از جمعیت شیعه است. زیارتگاههای معروف، قبر حضرت رقیه نزدیک مسجد اموی و زینبیه بیرون شام و رأس الحسین در مسجد اموی است. مورد اتفاق قبر رقیه دختر عزیز حسین - علیه السلام - است که در زمان اسارت، چشم از زندگی سراسر مصیبت پوشید!

شبهای اول محرم در مدرسه مرحوم سید محسن امین مجلس منظم و مفیدی است که در تهران هم کم نظیر است، شیعه و سنی در آن شرکت می کنند. در ساعت معین، جوانی با لحنی جذاب آیاتی از قرآن را در میان سکوت حاضرین تلاوت می کند، بعد شیخ خطیب با زبان بلیغ متن تاریخ کربلا را بیان می نماید.

### ایام عاشورا در کربلا

روز پنجم محرم به سوی عراق حرکت کردیم. کاظمین و کربلا و نجف پر از جمعیت و دستجات است. شب و روز دسته های عزادار در حرکتند. احساسات بسیار شدید و موکب ها باشکوه است. ولی نتیجه تربیتی اسلامی و آشنا شدن به وظیفه روز که مقصود اساسی است، چندان حاصل نمی شود. جوششی است موقت پس از آن خاموشی مطلق. باید در این ایام جوش و خروش و ظهور فداکاری شهدا،

مجالس و محافل منظمی باشد که مسلمانان را به وظایف دین و تکالیف روز آشنا سازد و هدف عالی بزرگان را روشن نماید. پس از ایام عاشورا، عازم ایرانیم. سفارت از هر حاجی پنجاه تومان باج حج می گیرد تا تذکره ها را ویزا کند. با سهل انگاری دولت در امر حج و زحماتی که از این جهت بر حجاج ایرانی وارد آمده، دادن این باج تحمیل بود! ولی با دولت ملی و اصلاحی باید مساعدت کرد تا بنگریم ملت را به کجا می برد!

### بازگشت به ایران پس از دو ماه

روز پانزدهم محرم به سوی ایران حرکت کردیم. هر چه حجاج از گمرکهای شام و عراق راحت رد شدند، در گمرک ایران دچار زحمت بودند. از هر نفر هفت تومان دیگر باج حج گرفتند، گمرک اجناس هم از هر کس هر چه خواستند می گرفتند! روز هیجدهم محرم همان روزی که دو ماه پیش از تهران حرکت کردیم در میان محبت دوستان و خویشان وارد تهران شدیم. در نظر بود که در ضمن شرح مسافرت درباره ریشه عقاید وهابی و وضع مفصل کنونی کشور حجاز و دولت سعودی و وضع اعتبار مقدسه عراق بحث بیشتری بشود؛ ولی صلاح در آن بود که کتاب چندان مفصل نشود. درباره مسائل حج و اسرار آن آنچه بیان شده نظریات شخصی است، در مسائل اختلافی باید به آراء حضرات مراجع عظام رجوع

نمود و برای فهم اسرار حج، خواندن کتاب «اسرار حج» و کتاب «قبله» تألیف حضرت علامه حاج میرزا خلیل کمره ای را توصیه می نمایم و از همسفران عزیز آقایان حاج منزه و سرهنگ گنجی و حاج بوستان امتنان دارم که زحمت های آنها در این سفر مجال این اندازه مطالعه را به اینجانب داد.

### نتایج و تصمیمات انجمن شعوب المسلمین در کراچی

چون انجمن شعوب المسلمین که در همین سال در کراچی تشکیل شد و در روزنامه ها و نشریات ایران تصمیمات این انجمن منتشر نگردید و درخواست تسهیل امر حج و الغای خاوه سعودی از تصمیمات این انجمن بود، در نظر بود راجع به آن شرحی نوشته شود، اینک به این مختصر اکتفا می گردد.

این انجمن در تاریخ ۱۶ شعبان ۱۳۷۱ مطابق ۲۰ / ۲ / ۳۱ و ۱۰ مایو ۱۹۵۲ از نمایندگان ملی تمام کشورهای اسلامی (غیر از قفقاز و افغانستان) تشکیل گردید، بیش از یک هفته صبح و عصر درباره مسائل عمومی اسلامی بحث شد و سه شب را در میدان جهانگیر پارک کنفرانس عمومی تشکیل داد که در حدود ده هزار نفر در آن شرکت می نمودند و نمایندگان کشورهای اسلامی به زبانهای مختلف نیت و تصمیمات خود را با خطابه های مهیج بیان می کردند. اصول و مقرراتی که بر آن تصمیم گرفتند و به تصویب رسید و با چند زبان منتشر گردید از این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحيم

ما نمایندگان ملل اسلامی، با توجه به گذشته با عظمت و روزگار وحدت مسلمانان و آنچه از نیکی و عدالت و سلامت برای دنیای بشریت آوردند، که بیگانگان خود به آن اعتراف دارند، و با توجه به مصائب و گرفتاریهایی که امروز بر مسلمانان در اثر تفرقه و نفاق وارد شده و موجب تسلط نیروهای بنیان کن استعماری گردیده؛ بطوری که هر روز سلطه های استبدادی آنها به عناوین مختلف حقوق مسلمانان را پایمال می نماید و از طریق دسایس سیاسی و فشارهای اقتصادی و آشوب های اجتماعی ملل اسلامی را به زنجیر عبودیت می کشاند.

امروز که نیروهای بنیان کن استعماری با هم شاخ به شاخ شده و نیروهای گوناگون شرّ و وسائل تخریبی خود را در کمین قرار داده و با تشکیل جمعیت ها و عناوین فریبنده مختلف، مقاصد شم خود را تأمین می نماید، ما می خواهیم نیروهای خیری که در جهان اسلام است متمرکز نماییم و آنچه از وسائل عدل و احسان در ملل و دول اسلامی است به وسیله یک جمعیت منظم، آماده و به کار اندازیم تا زنجیرهایی که دست و پای مسلمانان را بسته و آنها را از پیشرفت به سوی کمال بازداشته اند پاره شود؛ این هیأت جهانی - اسلامی به نام «منظّمه شعوب الإسلامیه» نامیده می شود! و خلاصه مقاصدش از قرار زیر است:

۱- نخستین هدف این جمعیت آن است که عقاید اسلامی را در نفوس مسلمانان عموماً پابرجا سازد و به وسیله اخلاق فاضله و آماده ساختن وسائل زندگی از طریق هدایت روشن اسلام آن عقاید را

رشد دهد.

۲- آزاد نمودن ملل اسلامی از جهت سیاسی و اقتصادی، از نفوذ بیگانگان و تمرکز نیروها و سرمایه های اسلامی برای خیر دول و ملل اسلامی.

۳- بالا بردن سطح فکری و مادی و کفالت حقوق اجتماعی و سیاسی و کوشش برای اقامه و پابرجا نمودن عدالت اقتصادی میان مسلمانان، مطابق اصول اسلامی و نشر تربیت صحیح، و حفظ از تفرقه و انحلال که پیوسته مانع پیشرفت آنها بوده، تا جهان اسلام موقعیت لایق خود را در میان ملل دنیا احراز نمایند.

۴- توسعه تعلیم لغات مختلف در کشورهای اسلامی تا تفاهم بین مسلمانان آسان شود، و ترغیب برای تدریس لغت قرآن، چون لغت دینی مسلمانان است و بر هر مسلمانی فراگرفتن آن لازم است.

۵- برای عملی نمودن دستور کریمه «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» این جمعیت می کوشد تا روابط ادبی و اقتصادی بین کشورهای اسلامی محکم تر و موجبات تفاهم و دوستی میان افراد و اجتماعات مسلمانان بیشتر گردد. و قرار شد مرکز این جمعیت در کراچی باشد و مجمع عمومی آن هر سال در یکی از کشورهای اسلامی تشکیل گردد.

\*\*\*





در عکس صفحه قبل شخصیت های علمی و تربیتی و سران نهضت های ملی اسلامی در منظمه شعوب المسلمین کراچی دیده می شود:

سه نفری که در ردیف اول نشسته اند، از راست ۱- عبدالحی عباسی از پاکستان ۲- فضیل ورتلانی سعودی ۳- دکتر مصطفی خالدی از بیروت

ردیف دوم نشسته از راست ۱- شیخ صالح عشاوی معاون اخوان المسلمین مصر ۲- دکتر مسرور از اندونزی ۳- شیخ عبدالحامد بدایونی از پاکستان ۴- سید جواد شهرستانی از عراق ۵- سید محمد طالقانی از ایران ۶- سید صدرالدین بلاغی از ایران ۷- آیت الله کمره ای از ایران ۹- شیخ بشیر ابراهیمی از الجزائر و تونس ۱۰- شیخ عابدین صبری از فلسطین ۱۱- سید هادی مرعشی از عراق ۱۲- شیخ محمد فهام از جامع ازهر ۱۳- حاج سید رضا زنجانی از ایران ۱۴- چهدری خلیق الزمان مؤسس انجمن.

ردیف سوم ایستاده از راست ۳- یکی از جوانان ترکیه (احمد فتوال کچل و نوری دمکراک، نمایندگان ترکیه در این عکس نیستند) نفر ۵- سید سلیم حسینی، فلسطین ۶- عادل علویه از مصر ۱۰- عبدالعزیز کامل از شبان المسلمین ۱۱- محمود فهمی درویش از جمعیت قادریه عراق ۱۲- شیخ احمد شرباسی از جامع ازهر ۱۳- میژر سید حسن رضا پاکستانی میزبان نمایندگان از کسانی که در این عکس نیستند مصطفی مؤمن خبر اخبار الیوم و عضو اخوان المسلمین است.

پایان، در تاریخ ۲۵ / ۴ / ۱۳۳۲ - ۴ ذیقعدہ ۷۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

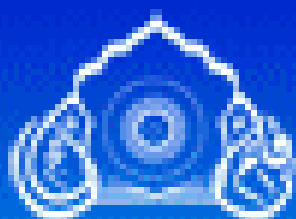
ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹